

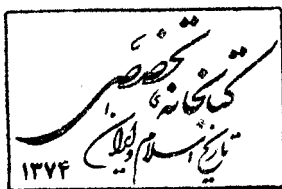
عنبر و گلرنگ



موضوع
شماره ۵۲

اسکی شد

عارفه‌ای از دیار عارفان



تألیف

محمد بهشتی

مشخصات کتاب

نام کتاب : عارفه‌ای از دیار عارفان

نویسنده : محمد بهشتی

نوبت چاپ: اول

تیراژ : ۱۱۰۰ نسخه

صفحه و قطع: ۱۲۸ صفحه رقعی

حروفچینی: مؤسسه همراه

چاپ :

ناشر : انتشارات مروی

آدرس ناشر: خیابان ناصرخسرو مقابل وزارت دارائی تلفن ۳۱۱۳۶۲۵

به نام خدا

مردان و زنانی که با رویدادهای عمر خویش زمان را پر کرده‌اند تاریخ را تدوین نموده غمها را با شادیاها قرین ساخته‌اند، تلخ و شیرین را باهم آمیخته، مهربانی و بی‌مهری را هم خانه و خلاصه با اسراری دهانسوز و لب‌دوز تاریخ آفریده‌اند. آنچه از این تاریخ‌سازان عجیب و رازدanan رازدار می‌دانیم تنها کلماتی است که از آنان بر صحایف نقش بسته و بازمانده تاریخش خوانده‌اند، که خواندن و درک کردن همه جزئیات آن عمری می‌خواهد، عمر مرفهی که از سیمرغ و کیمیا هم نایاب‌تر است، اگر دست مورخ کوتاه و خرمای آرزویش بر نخیل محالات است بر او پوشیده نیست، عارفان که گل سرسبد خلقت و نمک جهان وجودند بهترین و ماهرترین مشاطه‌گانی به شمار می‌روند که به چهره همان تاریخ آب و رنگ بخشیده‌اند که بی‌وجود چنین آرایشی نه جهان تاریخ را زیبایی و نه تاریخ‌آفرینان را کمالی است.

عرفان

درباره عرفان که مسلماً با تصوف دو فرهنگ جداگانه دارند^۱ و از

۱- علاوه بر کتاب تصوف و عرفان اثر حجة الاسلام والمسلمین عمید زنجانی و مقاله تحقیقی علمی

یک دیار نیستند آنقدر تحریر و تقریر کرده‌اند که خود به تنهایی کتابخانه‌ای خواهد شد در این صورت عنقا را که بلندست آشیانه، بی‌استطاعتی با نداشتن لیاقت نمی‌تواند با کلماتی فقیر درباره‌اش بگوید و یا بنویسد. در عین چنین بی‌بضاعتی به لحاظ عشق و محبتی که به عارفان الهی سراپای وجود را گرفته است در سیر این دنیای روحانی با قدمی ناتوان و دانستنی سراپا نقصان کوشیدم تا از روزنه‌ای بس ضعیف به درون این بهشت روی زمین راه یابم با بوئیدن چند گلی از این رضوان مشام جان را معطر سازم. پس درباره‌ی عرفان که مقصد اعلای آن معرفت حقایق است به طریق افاضت و اشراق، و رسیدن شخص به مرحله‌ی از علو نفسانی که حقایق عالم وجود بر او افاضه شود یعنی همانطور که با افاضه نور ازلی و تجلیات ربانی عالم وجود پدید آمد به همان طریق با افاضات ربانی و اشراق انوار حقایق بر روح عارف، مکتومات برایش صورت مشهودات گیرد، کار هر طفل از مکتب گریخته نیست «لکن آب دریا را اگر نتوان کشید» به اندازه سهم ازلی می‌توان چشید. عرفان همان خودآگاهی و خودشناسی است که در لسان معصوم علیه‌السلام مقدمه معرفت الله محسوب می‌شود این خودآگاهی وقتی به انسان دست می‌دهد که او بتواند دیوارهایی را که دور او کشیده شده‌اند خراب کند، از زندان «من» که همان «خود» است آزاد شود در حقیقت عرفان گذشتن از «من» می‌باشد، «منی» که دشمن

ادامه پاورقی از عنفحة قبل

جناب منوچهر صدوقی سہاتحت عنوان یگانگی یا دوگانگی تصوف با عرفان ص ۸۶ و مقالة فاضلاته جناب رنجبر حقیقی تحت عنوان سیری در عرفان و تصوف ص ۹۹ در مجله کیهان اندیشه شماره

۵۴ خرداد و تیر ۱۳۷۳

واقعی آدمیزاد است و هر که بی «من» شد یعنی دیوارهای دور خود را خراب کرده از حقایقی که جز بی «خودان» آگاهی ندارند مطلع گردیده از همان وقت عشق ظهور می‌کند، به انسان ارزش می‌دهد. این تحول شگرف و شگفت‌انگیز مس وجود را طلای ناب می‌نماید، انانیت نفس و عشق مجازی را به عشق متعالی مبدل می‌سازد، وقتی عشق مجازی و مادی، به عشق پاک و آسمانی تبدیل یافت و معشوق پست مادی هم که در همه وقت در دسترس عاشق بلکه در همه جا به اختیار همه کس می‌بود، ملکوتی گردید و به آسمانها عروج نمود. انسان به قله رفیع انسانیت رسیده است.

در این صورت همین عشق که از معرفت نفس است، خود اولین خشت بنای کاخ عالی انسانیت و نخستین حرف کتاب عارفان و علة‌العلل توجه عارفان به دیانت مقدس اسلام می‌باشد زیرا معرفت نفس با تمسک به اوامر و نواهی دین و یک نوع مراقبت از نفس و خلوص نیت پدید می‌آید.

پس آتش تند و مهیب سوزان عشق که به «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَّةُ»^۱ تعبیر شده، قادر است تمامی رذایل اخلاقی و مهلکات نفسانی را در لحظه‌ای بسوزاند و چون طلای ناب، صاف و بی غش از کوره بیرون بدهد چنان که مکرر دریافته و به چشم سر دیده‌ایم که عشق‌های مادی جسمانی با وجود انحطاط و پستی^۲ تنی خود چگونه در مزاج عاشق مؤثر افتاده و پاره‌ای از رذایل عاشق را به محامد تبدیل نموده است و چه بسا به اعتبار حدیث معروف «المجاز قنطرة الحقیقة» خود قنطره حقیقت گردد و عاشق نفس پرست را از طریق مجاز به شاهراه حقیقت و کمال سوق دهد چنان که غالب عرفای نامی و بزرگ از

همین پلِ عشق مجازی گذشته و به دریای بیکرانِ ابدیت و اصل
گردیده‌اند.

مرحبا ای عشق خوش سودای ما ای طیب جملہ علت‌های ما

ای دواى نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

به لحاظ شأن عشق که چون آتش سوزان آلودگی‌ها را می‌سوزاند و
مانند دریای مواجی که ناپاکی‌ها را می‌زداید و طاهر می‌نماید بوده
است که مهمترین روش تربیتی مشایخ بزرگوار حضرت مخدومی
مولانا حسین بدرالدین مشتاقعلی چنین بوده است که با خرقة
آتشین عشق خرمن انیت و انانیتِ مستعدان را برافروخته، هست و
نیست آنان را بسوزاند و سرانجام از خاکستر سردشان انسانهای
گرم‌رو و مفید بسازند. پس به قول خواجه شیراز:

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق

بر او نمرده به فتوای من نماز کنید

عرفان عملی

عرفان به عنوان یک دستگاه علمی و فرهنگی که متأسفانه امروزه
به صورت یک تشکیلات خانقاهی درآمدہ است دارای دو بخش
می‌باشد. بخش عملی و بخش نظری بخش عملی عبارت است از
آن قسمت که روابط و وظایف انسان را با خودش و با جهان و با خدا
بیان می‌کند و از آن به «سیر و سلوک» تعبیر کرده‌اند که راهرو یعنی
سائک برای رسیدن به قله منیع انسانیت یعنی «توحید» باید از کجا
آغاز کند چه منازل و مراحل را به ترتیب طی نماید تا به مقصد
اقصای آرزو نائل آید. برای رسیدن به چنین مرتبه‌یی باید به یک
سلسله اعمال مبادرت نمود که مجموعش را «سلوک» خوانده‌اند.

گذشتن از مراحل مختلف روحانی که «راه سلوک» می‌باشد به منزله یک راه پیمائی طولانی در مدارج گوناگونست و کسی که قدم در این مرحله می‌نهد «سالک» خوانده می‌شود که باید از دروازه شرع سفر عبودیت را آغاز نماید و با تمام وجود به ادای وظیفه بندگی قیام کند و هرگونه تعلقی را از خاطر دور نموده، دل را از کینه و عناد خالی سازد، از قید و بندها و عادت‌های نادرست رهایی یابد تا بتواند دیده بصیرت را به مشاهده انوار جمال ازل بگشاید یعنی نور روی دوست را از در و دیوار در تجلی ببیند. به علم الیقین بداند و گواهی دهد که هیچ چیز شایسته عبادت نیست مگر محبوب حقیقی که معبود واقعی است و جودی ازل و سرمدی و بی‌تغییر و جامع تمام صفات کمالی می‌باشد و نه تنها وهم و اندیشه بر او دست نمی‌یابد بلکه حس و قیاس را به پیشگاه او راهی نیست.

در کنار فرائض دینی که در تمامی مراحل سلوک با سالک همراه است کار اساسی سالک زمانی آغاز می‌شود که او را چهل صباح به خلوت بنشانند تا بهر صباحی حجابی از او مرتفع شود و شراب او با این «اربعمین» به صافی گراید.

سحرگه رهروی در سرزمینی همی گفت این معما با قرینی

که ای صوفی شراب آنکه شود صاف که در شیشه بماند اربعمینی

رسول خدا صلوات الله علیه نیز فرموده‌اند: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»^۱

این خلوت که نباید با بدعت‌های صوفیانه و رهبانیت موسویت و عیسویت، آلوده شود با نیت آغاز می‌گردد و سالک مسالک اهل بیت

۱- هر کس چهل شبانه روز تمام کارهایش برای خدا باشد چشمه‌های حکمت از دلش بر زیانش

جاری شود (جامع السعادات ج ۲ ص ۴۱۴)

که توام با دقت نظر کافی و کامل باید باشد زیرا در این اواخر چون گذشته‌های دور که اغلب مشایخ اهل سلوک چون مولانا جلال‌الدین مؤلوی خراسانی از اضلال «ابلیسان آدم روی» به فریاد واداشته بود، بهر سوی که می‌نگریم «ناآگاهانی بدون سابقه‌آشنائی با عرفان» در حالی که کوچکترین اطلاعی از آداب و سنن سیر و سلوک ندارند و آفات نفس را نمی‌شناسند مدعی راهبری نوسفرانی هستند که به نور عنایت بی‌علت الهی بیدار شده‌اند و به تجلی نور یقظه راه عبودیت را آغاز کرده‌اند. دیده شده است نوسفران را به کفر و الحاد کشانده‌اند به طور مرموز و اسرارآمیزی وجودنازنین حجة‌ابن الحسن العسکری روحی فداه را در حالی که نام مبارکشان را هم می‌برند و درباره‌اش هم صحبت می‌کنند انکار کرده به مریدان می‌فهمانند که خود همان ابی‌الوقت و مولی‌الزمان می‌باشند، هستند کسانی که چنین زهر کشنده‌ای را از جام دکه‌داران نوشیده‌اند، از باب ولایت که تنها راه حریم کبریاست به درب عبدالشیطانی بلکه به اعتبار

عالمی شب دید شیطان را به خواب گفت ای شیطان به حق بو تراب
 آدمی‌زاده شاگرد تو است؟ گفت: نی والله استادست آن عالیجناب
 به استاد شیطان رجوع کرده از صراط مستقیم منحرف شده‌اند و اگر
 باریافتگان به حریم قرب چون حافظ نوسفران را سفارش نموده‌اند
 که در سایه کاملی راه قرب را طی کنند، مستفیضان از فیوضات
 ولایت و منوران از نور شمس ولایت را گشته‌اند که سالک مشتاق به
 عون ضیاء چنان صاحب دولتانی از ظلمت امراض شکوک و
 جهالات، به فسحت فضاء انوار یقین و مطالعة کمالات اسرار دین
 مصحح و مزین گردد.

ز من ای دوست این یک پند بپذیر برو فتراک صاحب دولتی گیر
 که قطره تا صدف را درنیاید نگردد گوهر و روشن نتابد
 اساس کار وقتی محکم افتاد که خضر موسی را می‌گردد استاد
 و این نه به تعبیری است که امروز معمول عده‌ای شده و
 تشکیلاتی عمل می‌کنند.

عارفان

آن که به قله رفیع و منیع انسانیت یعنی توحید رسید، فروغ
 ایزدی بر او می‌تابد و از همگنان برتری می‌یابد از پرتو این فروغ به
 پادشاهی نفس می‌رسد و برازنده تاج کرمنه می‌گردد خدای یگانه در
 اندیشه‌های آنها با آنها که تاج کرمنه بر سر دارند راز می‌گوید و در
 خردشان با آنها سخن.

امیرالمؤمنین علی مرتضی علیه‌السلام می‌فرماید: «همانا
 خداوند یاد خود را مایه صفا و جلای دلها قرار داده است بدین
 وسیله پس از سنگینی، شنوا و پس شبکوری، بینا و پس از سرکشی
 مطیع می‌گردند همواره در هر زمان و در دوره فترت‌ها خدا را
 مردانی بوده است که در اندیشه‌های آنها با آنها راز می‌گفته است و
 در خردشان با آنها سخن می‌گفته است.»^۱

آنگاه که سالک الی‌الله منیر از نور فیض رحمانی گشت از
 ماسوی الله منقطع می‌گردد از همه چیز خود به خصوص «خودیت»
 و «من» جدا گردیده جز خدا بر چیزی نمی‌نگرد و به کسی تکیه
 نمی‌نماید، امر کسی را نمی‌برد. به همین لحاظ معنای خلیفه‌اللهی
 در اثر تحقیق پیدا می‌کند و این نتیجه یک سلسله افکار و اندیشه‌ها

حتی آداب مخصوص در معاشرت‌ها و لباس پوشیدن‌ها و احیاناً آرایش سر و صورت و سکونت در خانقاه‌ها و غیره نیست بلکه نتیجه تجلی جوهره حیات انسانی می‌باشد که حرارت روحی و عشق درونی را در یقظه زده به وجود می‌آورد و او را به گرم‌ترین شعله محبت آدمی نسبت به خدای یگانه می‌نوازد. و به نیروی چنین حرارتی صراط مستقیم قله منیع و رفیع انسانیت یعنی توحید را طی نموده تا به مرتبه زدودن حکومت و محبت ماسوی الله از قلب می‌رسد هر صحبت و کششی را تابع عشق حق قرار می‌دهد در چنین مرتبه‌یی اعضاء و جوارح به اعمال مورد رضایت محبوب حقیقی که معبود واقعی است آراسته می‌گردد و جان به اخلاق الهی زیور می‌شود یعنی از خودپرستی آزاد شده، از زندان مادیت‌رهای یافته و مقید به قید بندگی حق گردیده چون به چنین مرتبه‌ای رسیده جانش منور به نورالله و رنگش، همان رنگی است که زده است «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»^۱

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید: «خرد خویش را زنده ساخته و نفس خویش را میرانده است، تا در وجودش درشته‌ها نازک، و غلیظ‌ها لطیف گشته است و نوری درخشان در قلبش مانند برق جهیده است، آن نور راهش را آشکار و او را سالک راه ساخته است و درها یکی پس از دیگری او را به پیش رانده است تا آخرین در که آنجا سلامت اسلامست و آخرین منزل که بارانداز اقامت است، آنجا قرارگاه امن و راحت است. پاهایش همراه با آرامش بدنش استوار است همه این‌ها به موجب این است که قلب خود را به کار گرفته و پروردگار خویش را راضی ساخته است.»^۲

در این صورت عارفان روشندان ملکوتی هستند که در هوای کوی جانان سر از پا نشناخته این جهان را به سودای لقاء جمال جمیل حضرت دوست باخته‌اند متخلق به اخلاق الله و متصف به صفات الله شده‌اند.^۱

بارقه نگاهشان طوری دلهای مشتاقان را تابناک می‌نماید و به اشراقی لاهوتی سینه‌ها را نورانی‌تر از مهر و ماه می‌گردانند بذر معرفت را در دلهای می‌افشانند. چنانکه امام‌العارفین علی ابن ابیطالب علیهما السلام به صاحب اسرارش کمیل بن زیاد نخعی می‌فرماید: «زمین هیچگاه از حجتی که برپا دارنده دین خدا باشد خالی نیست یا پیدا و مشهود است و یا ترسان و پنهان، تا این که دلائل و حجج آنها ضایع نگردد، آنان چندند و کجایند، سوگند با خدای که از حیث شماره کم و از حیث رتبه و منزلت در نزد خدای بسی بزرگ و ارجمندند، خداوند حجت‌ها و آیات باهره خویش را به وسیله آنان نگهداری می‌کند، تا این که آنها آن آیات روشن را به کسانی مانند خودشان بسپارند و تخم این معرفت را در دلهای مانندگان خویش بپاشند، علم و دانش با حقیقت و بینائی به آنان روی آورده، و مباشر روح ایمان و یقین گردیده‌اند و آنچه را که اهل عیش و لذات دنیا سختش شمرده‌اند آنها آن را بر خویش آسان گرفته‌اند و به آنچه که جهال و نادانان از آن ترسان‌اند مأنوس‌اند در جهان با پیکرهائی زندگانی کردند که جانهای آن پیکرها به جاهائی بس بلند پیوسته‌اند اینان اند. جانشینان خدا در روی زمین که بشر را به سوی دین خدای می‌خوانند آه آه که تا چه اندازه دل‌باخته دیدار آنانم.^۲

۱- چنانکه در حدیث نبوی است: «تخلقوا باخلاق الله و اتصفوا بصفات الله» (مرصادالعباد تمحیح

۲- نهج البلاغه فرمایش ۱۴۰ از باب مباحث

مرحوم شمس‌العرفا ص ۱۷۵.

در این دریا فکن خود را مگر دُزی به دست آری

کزین دریای بی‌پایان گهر بسیار برخیزد

وگر موجیت برباید، چه دولت مر ترا زان به

که عالم پیش قدر تو چو خدمتکار برخیزد

سمنان دیار عارفان

یکی از شهرهای چهاردهمین ایالت تاریخی ورن (ورند) از تقسیمات شانزده‌گانه اوستائی در دوران باستان است^۱ که به زمان «مادها» و هخامنشیان «کومیسنه» یا «کومیشان» خوانده می‌شده و جزو ایالات بزرگ «پارت» یا «پرتو» به شمار می‌رفته است در این دوره از عمر سمنان شهر سرحدی ایالت‌های پارت و ماد و گاهی جزو پارت به حساب آمده است.^۲

این شهر عارفان در دوره ساسانیان نیز به «پتشخوارگر» یا «پدشخوارگر» تغییر نام پیدا کرد.^۳

و خلاصه در دوره‌های بعد از اسلام جزء سرزمین تاریخی قومس یا کومش قرار گرفت که سمنان خوانده شد. درباره وجه تسمیه سمنان به این نام دو مطلب عنوان شده است. نخست همان تعبیرهای عامیانه و بی‌منطق است که می‌گویند «سمنان در اصل سمنان بوده بدین تفسیر که در زمانی نان شهر به «سم» آلوده گشته است» و یا معتقدند: «هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام به

۱- تاریخ ایران باستان ص ۱۵۶

۲- بررسی‌های تاریخی شماره ۶ ص ۱۷۱ قلمرو دولت اشکانیان

۳- تاریخ طبرستان و رویان مازندران ص ۱۱

خراسان نزول اجلال می‌فرمودند مردم شهر برای یکی از ملتزمین رکاب آن حضرت سه من نان پخته‌اند بدین ترتیب سه من نان خوانده شده که بعدها در اثر کثرت استعمال به سمنان تبدیل شده است.»

برخی هم بر این عقیده‌اند که سمنان توسط دو تن از پیغمبران به نام سیم النبی و لام النبی فرزندان حضرت نوح پیغمبر که در ۱۸ کیلومتری شمال شرقی سمنان مدفون هستند ساخته شده که بعدها به نام سیم‌لام نامیده شده بر اثر مرور زمان به سمنان تغییر نام یافته است.»

صنیع‌الدوله هم سمنان «سمینا» خوانده و نوشته که در زمان تهمورس دیوبند به وجود آمد و در اثر گذشت ایام و کثرت استعمال به سمنان تغییر نام یافت. خلاصه سمنان با تاریخی دو هزار ساله که شاهد فراز و نشیب‌ها، جنگ‌ها و خونریزی‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌ها بوده است زادگاه عرفان اسلامی که منشأ و مبدء یک سلسله تحولات عظیم معنوی، علمی، سیاسی بوده‌اند می‌باشد.

عارفان سمنان

هرچند نوشتن دربارهٔ مردان بزرگ و نامی که از این دیار برخاسته‌اند مستلزم تنظیم کتابی جداگانه است لکن به سطوری دربارهٔ عارفان سمنانی که منشأ و مبدء تحولات عظیم فکری و تاریخی بوده‌اند به طور فهرست‌وار و فشرده اکتفا می‌کنیم.

پیر نجم‌الدین و پیر علمدار

در پی نفرین شیخ نجم‌الدین گبری عارف بزرگ و مجاهد و

سلحشور ایرانی در ماجرای شهادت شیخ مجدالدین بغدادی فتنه مغول بر شهرهای خوارزم و ایران سایه افکند همین که نشانه‌های شوم حمله وحشیانه مغول نمایان شد در جمع یاران فرمود: «آتشی که پیغمبر نشان داده بود از مشرق به مغرب رود لشکر چنگیز است»^۱

شما یاران به اوطان خویش بازگردید تا اگر این خونخواران به زادگاهتان حمله‌ور شدند به دفاع برخیزید. اصحاب از پیرو مراد خویش که آوازه‌اش همه جا را فرا گرفته بود نیز تقاضای هجرت کردند که فرمود: «این قضائی است مبرم و مرا نیز در این قضا شهادت خواهد بود.» اصحاب ناچاراً هر کدام به وطن بازگشتند منجمله دو عارف وارسته بزرگ پیر نجم‌الدین دادبخش یا تاج‌بخش و پیرحسین علمدار که فتنه مغول موجب گمنامی اینان گردیده به شهر خود سمنان مراجعت می‌کنند.

لشکر خونخوار جهت تسخیر شهرهای مرکزی ایران به دامغان که می‌رسید مهتران این شهر به‌گنبد دژ (گردکوه) پناه برده لکن مردم شهر به چنین ذللی رضا نداده، تسلیم نشدند و تا آخرین حد امکان بل تا سرحد شهادت در راه دفاع از وطن اسلامی خود ایستادگی نمودند. سپاه ویرانگر و خونخوار مغول از دامغان به سوی سمنان حرکت کردند. پیرنجم‌الدین و پیرعلمدار دو عارف پرورده مکتب عرفانی کمیلی کبروی بنابر سفارش پیرو مراد خود کفن پوشیده و مردم شهر را به مبارزه و دفاع تهییج و تشیج کردند و خود پیشاپیش مردم به حرکت درآمده و به محافظت از برج و باروی شهر پرداختند ولی مقاومت دلاورانه مردم این شهر نیز مانند دیگر شهرهای ایران

مدتی به طول نکشید و سرانجام درهم شکست مغولان پس از ورود به این شهر به قتل عام مردم سمنان و غارت اموال آنان مشغول شدند در این میان دو عارف سلحشور و شجاع سمنانی دست از فعالیت وطن‌دوستانه خود برنداشته بر بالای برج داخلی شهر بی‌باکانه مقاومت می‌کردند، کار این دفاع و مقابله دلیرانه به جایی رسید که آنان پس از تمام شدن تیر با پرتاب کردن خشت و سنگ به طرف دشمن کار جنگ و دفاع را هم چنان ادامه دادند، به طوری که معروف است این جانبازان گمنام وطن در راه حفظ و حراست زادگاه خود تا پای جان پافشاری کردند تا سرانجام همانطوری که پیش‌بینی می‌شد با کسب افتخار عنوان سردار ملی در راه میهن جان سپردند و شربت شهادت نوشیدند.

بعد از رفتن سپاه مغول به سوی خوارف ری افرادی که از قتل عام سمنان جان به در برده بودند جنازه پیر علمدار را جلوی دروازه عراق و جنازه پیر نجم‌الدین دادبخش را جلو دروازه خراسان دفن کردند و برای یادبود این واقعه تاریخی و جاوید نگاه داشتن خاطره جانبازان میهن شهر خود و تجلیل از روح بزرگ آن سرداران باشهامت و افتخارآفرین آرامگاههای آبرومندی برای هر یک بنا کردند که تاکنون باقی و پابرجاست.^۱

شیخ ابوالحسن سکاکی سمنانی: از بزرگان مشایخ اهل سلوک می‌باشد که پس از کسب علوم و معارف اسلامی به سیر و سلوک می‌پردازد و دست ارادت به دامن شیخ ابوالحسن بستی از بزرگان و مشاهیر عرفان اسلامی زده تحت تعلیم و تربیت او به مراتب عالی نائل آمده به زادگاهش سمنان مراجعت نموده در محل سکاکیه

خانقاهی باشکوه بنا می‌سازد و در آنجا به ارشاد طالبان و تربیت قبالان می‌پردازد.

پیر غریب

در بیست کیلومتری غرب سمنان میان کشتزارهای سرخه مقبره‌ای محقر به نام پیر غریب وجود دارد^۱ که درباره‌اش داستانی بدین شرح نقل می‌کنند: «آسیابان پیری با بار خود از این محل عبور می‌نموده تصادفاً بار گندم از پشت الاغش به زمین می‌افتد، شب هنگام در عالم رؤیا پیر مرد نورانی و جلیل‌القدری به کمک وی می‌شتابد چون این خبر به گوش مردم می‌رسد در این محل بنائی برپا کرده و آن را پیر غریب نامیده‌اند.^۲

و هم معتقدند که پیری روشن ضمیر به جهت زیارت علی بن موسی‌الرضا عیه‌السلام پیاده عازم خراسان بوده است تا در هر دیاری قبور بزرگان مشایخ از علما و عرفا را هم زیارت کند به سرخه که می‌رسد دارفانی را وداع می‌گوید به زراعی می‌فرماید امشب را نزد ما باش که همین امشب مهمان این دیار هستم و باید فردا من غریب را در این مکان به خاک سپری فردا همان می‌شود که گفته بود از آن پس به پیر غریب مشهور می‌گردد.

پیر شمس‌الدین

از سادات مشایخ اهل سلوک می‌باشد که معتقدند نسب شریفش به حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌رسد به ایام حیات در پی مهاجرت سادات علوی و ابوالفضل و سجادی به بلاد قومس

مخصوصاً سمنان به این شهر آمده است، پس از این که اهالی شهر به حقیقت معنوی او پی می‌برند مورد احترام و تکریم قرارش داده به هنگام نزول بلا و رفع مشکلات دعایش را بهترین وسیله نجات می‌دانستند، به همین لحاظ کرامات و خوارق العاداتی که از او دیده شده است هنوز بصورت داستان از زبان کهنسالان و سالخوردگان شنیده می‌شود می‌گویند: شبی بر فراز زاویه‌اش که امروز مقبره‌اش می‌باشد آتشی عظیم برافروخت عده‌ای که چنین دیدند به پندار درگیری آتش به نزدش آمده دیدند به خیال راحت به تلاوت قرآن مشغول است از او که علت آتش افروختن را می‌پرسند در جواب می‌گوید: بر من یقین شده است که عده‌ای از زائران علی بن موسی راه گم کرده‌اند و در سرمای سخت بی‌آذوقه درمانده شده‌اند، آتش افروخته‌ام تا آتش و روشنائی دلیل راهشان شود، پس از مدتی که می‌گذرد مسافران از راه می‌رسند و ماجرای درماندگی خود را باز می‌گویند چند روزی نزدش مهمان بوده مورد احترام و تکریم اهالی واقع می‌شوند و سپس عازم خراسان می‌گردند.

مزار پیرشمس‌الدین که دارای بقعه و حرم و گنبد و ایوان است و در بخش علاء در پانصد قدمی ساختمان قدیمی ارک علاء واقع شده همان زاویه‌ای که سالها در آن دور از خلق خلوت گزیده و عمر گذرانده است.

علاء الله سمنانی

از درخشان‌ترین چهره‌های رهبران فکری ایران و عرفای عظیم‌الشان شیعی است که بی‌جهت برخی بر او جفا نموده آن بزرگوار را از اهل سنت و جماعت شمرده‌اند در حالی که نامه‌او به

شیخ حسن کرکهری^۱ و فرموده «دوستی مردم اهل بیت را بعضی تقلیدی می‌باشد بعضی نسبت صلبی بعضی نسبت قلبی، بعضی نسبت حقی و این بیچاره را من حیث التحقيق نسبت صلبیه و قلبیه و خفیه هست و الحمد لله علی ذلک و از همه خوش تر آن است که این معنی از چشم خلق مخفی است و ظن مردم به من برخلاف این است»^۲ و این که فرموده باید «ائمه اهل بیت را بس عظیم دانید و در حق ایشان متابع عوام اهل سنت نباشید».

و یا فرموده: «پیر حلقه اولیاء و مقدم عارفان اتقیاء و وصی مصطفی علیه الصلوة والسلام و علی وصیه الی یوم القیامه در خطبه بلیغه خود در نهج البلاغه که با کمیل بن زیاد رحمة الله علیه می‌گفت»^۳.

و یا معتقد بوده است که حدیث منزلت در شأن امام علی علیه السلام می‌باشد و در حجة الوداع به حضور مهاجر و انصار به وی فرمود: «هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست خداوند او را دوست دارد هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر کس او را دشمن دارد» و این سخنان از حدیث صحیح متفق علیه نوشته شده»^۴.

و یا فرموده‌اند: «شیخ ما و مشایخ ما در هر سه شعبه جعفری و حسنی و کمیلی علی است»^۵ که جعفری گویای تشیع و کمیلی مشرب عرفانی او و حسنی اجداد مادری ایشان می‌باشند چنین عارفی عظیم الشان که شاگردانش اسلام را از مرزهای ایران به سوی

۱- روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۴۱ و ۳۴۲

۲- روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۴۱ - ۳۴۲

۳- العروة لاهل خلوة والجلوة ص ۱۳۲ - ۱۳۳

۴- روضات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۴۱ - ۳۴۲

قاهره و هند بردند و معارف اسلامی را تعلیم دادند در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم در ذیحجه سال ۶۵۹ هجری در قریه بیابانک سمنان پا به عرصه وجود نهاد. و از سال ۶۷۴ الی ۶۸۳ قمری در دستگاه ارغون شاه مغول صاحب کلاه و کمر بند بود تا در جنگلی که در سال ۶۸۳ که ارغون بالشکر علیناق^۱ سردار معروف عم خود سلطان احمد تکودار در شیب قزوین رخ داد خواست در حضور ارغون شاه رشادت و شجاعتی از خود نشان دهد که نور یقظه الهی به فرموده خودش «زاجری» او را مدهوش نمود و تا وقت چاشت هم اثر آن زاجر در نفس او باقی مانده بود وقتی به هوش آمد دلش از خلافت رمیمه شده.^۲

راه سیر و سلوک را پیش گرفت دست ارادت به نورالدین عبدالرحمن اسفراینی داده جهت دانستن جزئیات زندگی آن بزرگوار بدون تحریف و تصرف به مقدمه محققانه کتاب مناظر المحاضر للمناظر الحاضر که از جمله آثار شیخ علاءالدوله سمنانی است مراجعه بفرمائید.^۳

نظام الدین محمود مزدقانی

شیخ ابوالمعالی نظام الدین^۴ محمود بن عبدالله مزدقانی از مریدان عظیم الشان اهل سلوک و مشایخ جلیل القدر این طایفه می باشد که در حوزه علمی معنوی درخشان ترین چهره عرفان اسلامی شیعی

۱- دستور الورزا ص ۲۸۸ تاریخ مغول ص ۲۲۴

۲- العروة لاهل خلوة والجلوة ص ۲۹۸

۳- این کتاب را انتشارات مروی ناصر خسرو منتشر نموده است.

۴- البته شرف الدین و کمال الدین هم خوانده شده است.

رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی تربیت شده به مراتب عالی نائل آمده است.

از میان مریدان کامل و شایسته آن بزرگوار که تمامی طائران تندپرواز فضای بی‌انتهای معرفت بودند نظام‌الدین به سال ۷۳۶ هجری به جای مراد خویش به اداره پایگاه علمی معنوی صوفی آباد پرداخت. مزار کثیرالانوارش در مؤمن‌آباد محل استجابت دعا و مطاف صاحب‌دلان است.

تحریف در انتساب

دو طایفه از صوفیه که برخلاف اهل عرفان مقید به قیودات تشکلاتی هستند و بیش از آن که به جهات معنوی سیر و سلوک توجه داشته باشند به تشریفاتی که حفظ ظواهر و تشکیلات خانقاهی را می‌نماید می‌پردازند، آنهم ابداعاتی که ریشه و اساسی ندارد بلکه به جهاتی دنیائی برقرار شده است و تقریباً نقش شناسنامه را دارد بیش از حد پرداخته، آن را اساس کار سلوک قرار داده‌اند، با تحریف حقایق مسلم تاریخ شناسنامه‌ای برای خویش تدوین نموده حتی متأسفانه با کمال وقاحت تحقیقی آن را در اوراق پاره‌هایی به عنوان شجره طویه طاهره هم ثبت کرده‌اند. آنهمه مجد و عظمت که در پیشرفت دین مبین اسلام و ساختار فرهنگ معارف اسلامی نصیبشان شده است را فدای همین سنت‌های ساختگی و بی‌پایه و اساس خانقاهی نموده از مصلحانی که در خدمت فرد و جامعه بوده‌اند و چون علاءالدوله سمنانی از مزایای زندگانی درباری چشم پوشیده، مانند شیخ نجم‌الدین کبری تا سرحد شهادت از وطن اسلامی دفاع کرده‌اند و یا چون خواجه

اسحاق ختلانی و امیر سید محمد نوربخش برای برقراری حکومتی شیعی با طاغوت‌ها جنگیده‌اند و شهید شده‌اند مردمانی سودجو و سوداگر و غارنشین بی‌مسئولیت ساخته‌اند و از همه مهمتر این که به عنوان وارث چنین عظمتی بدون داشتن کوچکترین نشانی از تبار معنوی خود تحت عنوان ارشاد طالبان و دستگیری مستعدان به اضلال مردمان پاک باطن که تنها سرمایه حیات یعنی قلب خویش را در اختیارشان نهاده‌اند به پردازند.

ذهبیه عبداللهمیه: که در پی شهادت خواجه سید اسحاق ختلانی به جهت برقراری حکومت شیعی در مقابل شاهرخ تیموری به تأسیس سید عبدالله برزش آبادی به وجود آمدند و بعدها تذکره‌نویسان آنان را ذهبیه اغتشاشیه خواندند.^۱ این طایفه از صوفیه که سالها با شهرت زندگی کرده‌اند و بیش از یک قرن می‌باشد که بر سر ریاست فرقه بین عده‌ای مدعی درگیریهای چشم‌گیری بوده آمده.^۲

از سنگ قبر عارفی بی‌اعتنای به دنیا هم نگذشته شجره‌ای را بر آن نوشته‌اند که مشایخ اجازات آن بزرگوار به جناب معروف کرخی می‌رسند.

در صورتی که به دلایل گوناگون تحقیقی چنین انتسابی باطل و بی‌اساس است.

۱- منظورشان از تعبیر ذهبیه اغتشاشیه این است که پیرامون سید عبدالله برزش آبادی بدستی که عندالمشایخ موسوم بوده عمل نکرده خود بدون رضایت و اجازه پیرش فرقه‌ای را تأسیس نموده است.

۲- که ایکاش طالبان سیر و سلوک به این مهم توجه داشتند اگر مقصود ارشاد و هدایت انسانهاست که به دست هر شایسته‌ای صورت به گیرد مایه سعادت می‌باشد اگر نزاع و برخورد بر سر کشک و پشم می‌باشد پس چرا مدعی معنویت و معرفت هستید.

اول: آنچه را که شیخ علاءالدوله سمنانی در این زمینه مرقوم فرموده‌اند و بسیار حائز اهمیت است.

الف: شیخ در جواب نامه شیخ تاج‌الدین کرکهری که از مفاخر آن عصر بوده‌اند می‌نویسد: «و شیخ ما و مشایخ ما در هر سه شعبه جعفری و حسنی و کمیلی علی است»^۱ که به خوبی به مشایخ اجازات طریقتی خود اشاره نموده کمیلی مشرب بوده‌اند.

ب: در طلیعۀ رسالۀ شریفه مناظر المحاضر للمناظر الحاضر که گویای تشیع شیخ می‌باشد و خوشبختانه ترجمه‌اش به وسیلۀ انتشارات مروی واقع در ناصر خسرو منتشر شده است می‌نویسد: «این رساله را به نام مناظر المحاضر للمناظر الحاضر می‌نامم تا وسیله شفاعت نیکوکاران کامل و راستگویان ثابت قدم بر راه صدق کامل حسنیه حسینیه کمیلیه صادقیه باشد»^۲ که حسنیه حسینیه اشاره به سیادت طباطبائی بودندست و کمیلیه اشاره به مشایخ طریقتش و صادقیه هم تشیع او می‌باشد.

دوم: اجازات شیخ نجم‌الدین کبری می‌باشد که به خوبی مسئله نسبت مشایخ خویش را معین فرموده می‌نویسد: «خرقه پوشیدم از شیخ و سید خود شیخ الوری اسماعیل بن حسن بن عبدالله قسری ادامه می‌دهد تا به کمیل بن زیاد نخعی»^۳

و در اجازه سیف‌الدین باخرزی این خرقه را به عنوان خرقۀ اصل

۱- روایات الجنان و جنات الجنان ج ۱ ص ۳۴۱ - ۳۴۲

۲- ترجمه مناظر المحاضر للمناظر الحاضر از انتشارات مروی ناصر خسرو ص ۱۳۶

۳- روایات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۳۰۶ و تذکرۀ المشایخ از علاءالدوله سمنانی و درج در مجموعه سخنرانیها و مقالها درباره فلسفه و عرفان اسلامی ص ۱۵۳ و تذکرۀ اقطاب اویسی ج ۳

معرفی می‌کند^۱ و در اجازه سعدالدین حموی فقط به همین خیریه اشاره دارد که به کمیل بن زیاد نفعی می‌رساند.^۲

سوم: آرای مشایخ می‌باشد که درباره نسبت خویش به نجم‌الدین کبری و از او به کمیل بن زیاد می‌رسد نوشته‌اند از جمله شیخ مجدالدین بغدادی که مورد احترام ذبیحہ عبداللہیہ می‌باشد و در طومار سلسله ایشان قرار دارد.^۳

و شیخ شهاب‌الدین ابو حفص سهروردی.^۴

و علاءالدوله سمنانی^۵ و کمال‌الدین حسین بن حسن خوارزمی شارح مثنوی^۶ و سید علی همدانی^۷ و ابوالمفاخر یحیی باخرزی^۸ و شیخ اسماعیل سیسی.^۹

چهارم: بزرگان از مشایخ و اهل تحقیق که به این موضوع اشاره کرده‌اند اگر خوانندگان عزیز بخواهند بدانند چطور و چگونه چنین تحریف و خیانت به تحقیق و فرهنگ و مشایخ صورت گرفته است به مقدمه محققان دو رساله عرفانی از نجم‌الدین کبری رجوع نمایند. و برای شناختن آن عده از مشایخ و محققین که معتقدند

۱- المشیخه نسخه خطی شماره ۲۱۲۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که در مقدمه دو رساله عرفانی از نجم‌الدین کبری ص ۲۵۰ الی ۲۵۵ درج است.

۲- همان مدرک.

۳- ترجمه تحقیق‌پوره فی مسائل المشیخه چاپ انتشارات مروی ناصر خسرو

۴- سیرالاولیاء ص ۲۵۶

۵- تذکره المشایخ درج در مجموعه سخنرانیها و مقالات درباره فلسفه و عرفان ص ۱۵۳

۶- جواهرالاسرار و زواهرالانوار ج ۱ ص ۱۱۹

۷- فتوت نامه شماره ۷۷۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه از ص ۷۸ تا ۸۶ که در روایات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۲۵۲ و روزیهان نامه ص ۱۸ مقدمه درج است.

۸- ابواب الاحیاء و فصوص الانبیا ص ۸ و ۲۷

۹- روایات الجنان و جنات الجنان ج ۲ ص ۹۷

نسبت مشایخ کبرویه به واسطه نجم الدین کبری به کمیل بن زیاد می رسد نه به اعتقاد ذهبیه به جناب معروف کرخی و به قول اوئسیه به اوئیس قرنی می توانید به مقدمه نوائح الجمال و فوائح الجلال مراجعه کنید.^۱

طایفه اوئسیه: یکی دیگر از طوایف صوفیه که دست به چنین تحریفی زده اند نه تنها تحریف بلکه سندی را در تاریخ بدون داشتن پایه و اساسی ساخته اند کسانی هستند که تقریباً نیم قرن است به فعالیت پرداخته آثاری هم منتشر نموده اند شجره‌ای را قبل یا اواسط یا اواخر نوشته هایشان بدون اینکه کوچکترین ارتباطی با موضوع داشته باشد از عبدالقادر جهرمی تا نجم الدین کبری که تمام مشایخ ذهبیه نوربخشیه اند^۲ به خود نسبت داده و از نجم الدین کبری به بالاتر نیز از تشابه اسمی روزبهان وزان مصری معروف به شیخ کبیر پدرزن نجم الدین کبری که از جمله استادان او بوده است استفاده کرده، شجره‌ای را از روزبهان بقلی شیرازی معروف به شیخ شطاح یا شیخ صغیر تا اوئیس قرن صحابی عزیز مولی الموالی امیر المؤمنین تنظیم کرده اند.

که از نظر تحقیقی بی اساس و مطرود و مردود می باشد آنچه در پاسخ به ذهبیه عبداللّهی عنوان گردید در جهت پاسخ به این طایفه از صوفیه هم کفایت می کند.

تقی الدین دوستی سمنانی: ابوالبرکات شیخ تقی الدین علی دوستی سمنانی از خواص اصحاب عالی مقام و خلفاء نامدار شیخ علاءالدوله بوده، شیخ او را زیاد می ستوده و تعلق خاطر شیخ به او به

۱- توسط انتشارات مروی ناصر خسرو منتشر شده است.

۲- سحر ص ۲۹ و سایر نوشته های این فرقه.

حدی بوده که در العروه وی را فرزند عزیز خوانده و حتی به التماس او زحمت بازنویسی و تحریر سومین نسخه آن کتاب را تحمل کرده است. در عظمت درجه و مقام روحانی و کمالات نفسانی شیخ تقی‌الدین همین بس که پیر و مرادش او را ستوده است مزارش به اعتباری در جوار تربت شیخ محمود مزدقانی واقع شده که متأسفانه نشانی از آن نیست.

عبدالکریم زرین کمر سمنانی: از پرورش یافتگان حوزه علمی معنوی و خواص اصحاب شیخ علاءالدوله سمنانی می‌باشد که به همراهی خادم رز به زیارت بیت‌الله الحرام رفته در مراجعت به بصره اقامت گزیده گوئی در همانجا وفات کرده است.

احی شرف‌الدین سمنانی: از یاران و مقربان شیخ علاءالدوله سمنانی است که مدتها در صوفی‌آباد در خدمت مراد خویش به سلوک اشتغال داشت در بعضی از سفرها منجمله زیارت بیت‌الله الحرام و روضه منوره رسول خدا و ائمه بقیع شیخ را همراهی کرده، خانقاه سکاکیه که به زمان علاءالدوله تعمیر گردیده و مورد استفاده قرار گرفته است به او واگذار شده که در آن مجلس می‌فرموده و در همانجا هم به خاک سپرده شده است که متأسفانه امروز نشانی از آن در دست نیست.

حاج ملاعلی حکیم‌الهی سمنانی: از عرفای علماء و فلاسفه که در سال ۱۲۴۳ قمری در سمنان به دنیا آمده و در سن ۱۸ سالگی به اتفاق پدر خود به مکه معظمه عزیمت کرد سپس برای تکمیل تحصیلات به عتبات مشرف شده پس از چندی هم جواری حضرت مولی‌الموحدین علی‌امیرالمؤمنین و استفاده از شخصیت‌های علمی حوزه مقدسه نجف اشرف به تهران بازگشت و مدتی در حوزه‌های

علمی اصفهان تلمذ نموده پس از مدتی در سبزوار به خدمت حاج ملاهادی سبزواری رسید و از محضر فیلسوف تمام عیار ایران هم بهره برد خلاصه در حالی که به سرحد کمالات علمی و معنوی نائل آمده بود به سمنان مراجعت کرد و سالها حوزه علمی اش محل تلمذ شخصیت‌های علمی بود تا این که در روز پنجشنبه هفدهم ربیع‌الثانی یکهزار و سیصد و سی و سه قمری دار فانی را وداع فرمود^۱ تربتش در غرب میدان شاه سابق سمنان زیارتگاه صاحب‌دلان است. حتی درباره اش نقل می‌کنند که وقتی افراد مریض را به خانه اش می‌بردند بدون این که طرف را به بیند می‌فرموده است فلان داروی گیاهی را مورد مصرف قرار داده خوب می‌شود و از همان شفا حاصل می‌شده است. از قرار مسموع می‌گویند از خاک قبرش هم برای شفای امراض استفاده می‌کنند.

حاج سیدابوطالب سمنانی: فرزند حاج سیدحسن حسینی بانی مسجد شاه سابق سمنان است که در سال ۱۲۷۷ قمری در سمنان متولد شده پس از تحصیلات مقدماتی به حوزه علمی حاج ملاعلی حکیم الهی راه یافت و از چهره‌های برجسته علمی دوره قاجار گردید پس از تحصیل علوم رسمی در دطلب دامن جانش را گرفته با تحمل ریاضات و انجام مجاهدات معارج معنوی را طی نموده تا به منزل مقصود رسید، چون از عارفان مورد احترام و روشنفکران عالی مقام بود در صدر مشروطه به ریاست کمیته نهضت مشروطه در سمنان برگزیده شد آوازه قدرت و شهرت وی در اقصی نقاط ایران بخصوص در محافل دولتی پایتخت و در مجامع مشروطه‌طلبان و مجاهدین واقعی طنین‌انداز بود مرگ این عارف

وارسته در سال ۱۳۴۱ قمری مطابق فروردین ۱۳۰۲ شمسی اتفاق افتاده در جوار تربت پیر نجم‌الدین به خاک سپرده شد.

شیخ محمدفانی سمنانی: از جمله عارفان و شاعرانی است که در سال ۱۲۴۷ شمسی در سمنان متولد شد تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود فرا گرفته سپس به قریه لواسان که در آن روزگار محل تجمع بسیاری از دانشمندان بود رهسپار شده و از آنجا به تهران عزیمت فرمود در حوزه علمی شخصیت‌های برجسته آن زمان چون آیه‌الله حاج میرزا حسن آشتیانی و آیه‌الله ملاعبدالرسول مازندرانی و آیه‌الله میرزا شمس‌الدین حکیم الهی و خلاصه حاج ملاعلی حکیم الهی سمنانی تلمذ نموده عاقبت مجتهدی مسلم و جامع معقول و منقول گردید به این شرافت‌ها اکتفا ننموده به سنت اهل سلوک راهی دیار حبیب گردید و تا به مقصد اقصای آرزو نرسید دست از طلب برنداشت عاقبت در سال ۱۳۶۱ هجری قمری دعوت حق را لبیک گفته در جوار تربت پیر نجم‌الدین به خاک سپرده شد.

حاج شیخ مهدی سمنانی: یکی دیگر از عرفای اسلامی که جامع‌المعقول و المنقول، حاوی‌الاصول بود حاج شیخ مهدی سمنانی است که از شخصیت‌های برجسته آن دیار می‌باشد و مورد توجه و احترام مردم خاصه اهل سلوک بوده است در پنجم جمادی‌اولی دار فانی را وداع گفته در جوار حرم کثیرالانوار حضرت یحیی بن موسی بن جعفر به خاک سپرده شد.

عرفای مهاجر از سمنان

عزت نفس و نیروی ذاتی و وارستگی، بی‌اعتنائی به مادیات

عارف و شاعر شهیر علاءالدوله سمنانی را از مفاخر عالم اسلام و از درخشان‌ترین چهره‌های عرفان شیعی نمود که از کلیه همگان و پیشوایان فکری عصر خود ممتاز گردید به طوری که صوفی آباد به یک مرکز مهم و قابل توجه علمی عرفانی تبدیل شده از اطراف و اکناف جهان دلباختگان خزان‌زده و مریدان ره‌گم کرده کوی مراد به خوشه‌چینی به صوفی آبادش که خود می‌فرمود خداداد است می‌آمدند. پس از این که به مقصد اقصای آرزوی خود دست می‌یافتند به سایر بلاد اسلامی جهت نشر معارف گسیل می‌شدند که شیخ علاءالدوله خود در سروده‌ای به این مطلب اشاره نموده است.

هر رند که در مصطبه مسکن دارد سوزی ز من سوخته خرمن دارد

هر جا که سیه گلیم و آشفته دلی است شاگرد من است و خرقة از من دارد

اخى على مصرى: اصلش از مصر و متیم شام بوده از جمله مشایخی است که با جمع کثیری از مریدان در پی امر باطنی به حضور علاءالدوله سمنانی می‌رسد. شیخ به نور فراست لیاقتش را دریافته او را تا به مرتبه کمال راهبری رسانیده به طوس گسیل می‌شود و شاگردانی چون بابا محمود طوسی اخى قتلشاه شیخ رضی‌الدین مایانی را تربیت کرده است.^۱

شیخ عبیدالله بیدآبادی: که از برکت تربیت علاءالدوله سمنانی به قله منیع و رفیع انسانیت رسیده به حقیقت دست یافته عده‌ای چون زین‌الدین علی تایادی که از عرفا و علماء بزرگ عصر تیموری است را تربیت نموده که میرسید شریف علامه جرجانی شیرازی و سعدالدین تفتازانی معتقد وی بوده‌اند و خواجه شیراز را از آن معرکه هلاکت آور نجات داده است خواجه بهاءالدین نقش‌بند

درباره وی گفته است «او را مانند بحری یافتم در معارف»
 شیخ نجم‌الدین احمد ادکانی: از اسفراین است عارف و محدث
 معروف عصر خویش، از اجله مشایخ و اصحاب حضرت رکن‌الدین
 علاءالدوله سمنانی می‌باشد که در خدمت آن بزرگوار به درجه
 کمال رسیده در ولایت اسفراین و خطه خراسان به ارشاد طالبان و
 هدایت خلق مشغول بوده است، تربتش در اسفراین زیارتگاه
 صاحب‌دلان می‌باشد.^۱

جلال‌الدین سجستانی: معروف به امیر اقبال سیستانی آوازه
 شیخ علاءالدوله او را به صوفی آباد کشانده سالها در حوزه تدریس
 او تلمذ نموده و کسب فیض‌ها کرده است در سال ۷۲۴ از عید فطر
 تا قربان مجلس شیخ را نوشته که به نام چهل مجلس یا رساله اقبالیه
 معروف است.

خواجوی کرمانی: ابوالعلا کمال‌الدین محمود بن علی مدعوبه
 خواجو شاعر و سراینده شهیر از جمله مشاهیری به شمار می‌رود
 که در حوزه صوفی آباد خداداد تربیت شده و در جمع‌آوری اشعار
 پیر و مراد خویش همتی عاشقانه داشته است.

عارفه‌ای

از دیار عارفان

بزرگانی که در سمنان زاده و تربیت شده‌اند و جملگی ستارگان فروزان آسمان دانش و اختران همیشه درخشان معرفت می‌باشند، همان مفاخر جاویدانی هستند که نطفهٔ ایشان در زهدان دیانت مقدس تشیع روح اسلام ناب محمدی صلوات الله انعقاد یافته و با تجلیات روح ایرانی زاده شده، در دامن ادبیات فارسی چنان پرورش یافتند که در تدوین ادبیات ایران سهم به سزائی دارند و متأسفانه تاکنون فرزندان میهن اسلامی از استفادهٔ گنجینهٔ افکار و خرمن آثار گرانبها و کلمات خوشبختی‌آفرین آنان محروم مانده‌اند. غبار فراموشی بر چهرهٔ تابناک بسیاری از آنان نشسته و تاریکی غفلت بر رخ فروزنده ایشان سایه افکنده است.

در پی چنین مفاخری تاریخ‌آفرین در دیار عارفان، عارفهٔ کاملهٔ واصله مرحومه کوکب معروف به اعظم بنت میرزا علی اکبر از طایفهٔ کهن و معروف کاکویه که بعدها به کاکوئی مشهور شدند. پا به عرصهٔ وجود نهاد. چون قریب به سی سال از زندگی خویش را با آشنائی او سپری نموده‌ام به سبب غرائب حالات و عجایب رفتار و نغز گفتاری که از آن مجلله دیده‌ام مصمم شدم تا شمه‌ای از حالات و افکار او را در معرض استفادهٔ ارادتمندان و علاقمندان قرار دهم.

نیاکان عارفه‌ما

می‌بایست دربارهٔ دو طایفهٔ سرشناس و ریشه‌دار ایرانی که از سال ۴۳۳ هجری قمری در تدوین تاریخ علمی سیاسی ایران خاصه سمنان سهم به سزائی داشته‌اند به طور فشرده تا حدودی که در تاریخ ضبط است مطالبی را به رشته تحریر درآورد.

طایفهٔ قلی‌بیک

طایفهٔ مادری عارفهٔ ما قبیلۀ قلی‌بیک یکی از قدیمی‌ترین و اصیل‌ترین طوائف قومس می‌باشد که با شجاعت‌های رزمی و جوانمردی‌های احراری در افتخارات تاریخی سمنان سهم بوده‌اند.

این طایفه از اهل فتوت آهنگران قومس هستند که علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام پسرعم و داماد و خلیفهٔ پیامبر عظیم‌الشان اسلام را رأس اهل فتوت دانسته او را شاه مردان می‌خواندند که به پیروی از آن وجود نازنین ایثار، دوری از مردم آزاری، ترک شکایت، رها کردن جاه و مقام، مجاهده با نفس، چشم‌پوشی از لغزش دیگران شعارشان بوده است. کمر بستگان راه جوانمردان این سامان به «فتیان آهنگر»^۱ معروف و مشهور بوده‌اند که در سال ۸۷۳ هجری آداب و سنن این طایفه از جوانمردان تاریخ تحت عنوان «فتوت آهنگران» تدوین یافت و خوشبختانه به چاپ رسیده است. پیشوای این طایفه از اهل فتوت می‌بایست حتماً به پیشه آهنگری اشتغال داشته باشد. و پیروان نیز مختار هستند لکن چون حضرت داود علیه‌السلام را مهتر و آقای خویش می‌دانند معتقدند

بهتر است که اهل فتوت آهنگران، پیشه آهنگری نیز داشته باشند این طائفه از اهل فتوت نخست چیزی که به آن پای بند بوده اند شب بیداری ثلث آخر شب که به سحر پیوند، نماز صبح را خوانده در پی تعقیبات صبح با همان وضو قبل از دمیدن سپیده به کار مشغول شوند.

وقتی از خانه یا مسجد به جهت آهنگری عازم می شدند رو به قبله سر به سوی آسمان داشته می گفتند: توکلت علی الله.

وقتی درب دکان را باز می کردند می خواندند: بسم الله الرحمن الرحيم و بالله بهم القادون و يرجون بهم المطبؤن وقتی کسره را راست می ساختند و در آن آتش می آوردند می گفتند: «و هو بکمل شیء علیم الذی جعل لکم من الشجر الاخضر ناراً فَاِذَا انتم منه توقدون».

آن وقت که آهن را برای تاب می گذاشتند می خواندند «و جعلنا من بین ایدیههم سداً و من خلفهم سداً فاغشیناهم فهم لایبصرون».

وقتی فولاد به آتش می گذاردند می گفتند: «لا اله الا الله الواحد القهار، لا اله الا الله الکریم الستار لاله الا الله العزیز الجبار».

و آنگاه که برای دم نشینی می نشستند می خواندند: «بسم الله الرحمن الرحيم لتبارک الله احسن الخالقین الحمد لله رب العالمین».

وقتی پوت الورا را به دست می گرفتند می گفتند «یوم ینفخ فی الصور»

و آنگاه که انبر را به دست می گرفتند می خواندند: «نار الله الموقدة».

و وقتی فتکه را به دست می گرفتند می گفتند: «من الشجر الاخضر ناراً فاذا انتم منه توقدون».

وقتی آهن را از آتش می کشیدند و بر سندان می گذاشتند می گفتند «واتبع ملة ابراهيم حنيفاً».

و آنگاه که خابس بر سندان می زدند می گفتند: «بسم الله و من الله و توكلت على الله ما توفيقى الا بالله العلى العظيم».

مبدء فتوت آهنگران

پيروان طایفه ای از اهل فتوت که جوانمردان آهنگرپیشه هستند و قرنهای در خراسان و قومس ملجا و مرجع پهلوانان کمر بسته و بازوبند داشته بوده اند بر این عقیده می باشند: روزی پیامبر با جمعی نشسته بود، شخصی در آمد و گفت یا رسول الله در فلان خانه مردی و زنی به فساد مشغولند. فرمود ایشان را طلب باید داشت و تفحص کردند. چند کس از صحابه در احضار ایشان دستوری خواستند هیچ یک را اجازت نداد، امیرالمؤمنین علی علیه السلام، در آمد و فرمود که یا علی تو برو ببین تا این حال راست است یا نه!

امیرالمؤمنین علی بیامد چون به در خانه رسید چشم برهم نهاد و در اندرون رفت و دست بر دیوار می کشید تا گرد خانه برگردید و بیرون آمد چون پیش رسول خدا رسید گفت:

یا رسول الله گرد آن خانه بر آمدم، هیچکس را در آنجا ندیدم. پیغامبر علیه الصلاة والسلام به نور نبوت بیافت فرمود: که یا علی «أَنْتَ فَتَى هَذِهِ الْأُمَّةِ» یعنی تو جوانمرد این امتی. بعد از آن قدحی آب و قدری نمک خواست، سلمان فارسی آن را حاضر کرد رسول علیه الصلاة والسلام کفی نمک برداشت و گفت: «هذه الشريعة» و در

قدح افکند و کفی دیگر برداشت و گفت: «هذه الطریقة» و در وی افکند و دیگر برداشت و گفت: «هذه الحقیقة» و درو انداخت و به علی داد تا قدری بازخورد و گفت: «أَنْتَ رَفِیقُ وَ أَنَا رَفِیقُ جِبْرَائِیلَ وَ جِبْرَائِیلَ رَفِیقُ اللَّهِ تَعَالَى»^۱.

بعد از آن سلمان^۲ را فرمود تا رفیق علی شد و قدح از دست او باز خورد و حذیفه^۳ را فرمود تا رفیق سلمان شد و قدح از دست سلمان بازخورد بعد از آن زیر جامه خود، در علی پوشانید و میان او دربست و فرمود: «اَكْمِلْکَ یَا عَلِیُّ» یعنی ترا تکمیل می‌کنم^۴ از آن پس اجرای این مراسم بخش ثابتی از مراسم پذیرش عضو در جرگه جوانمردان شد.^۵

و هم نقل می‌کنند: که رسول خدا صلوات الله نشسته بود، سائلی برخاست طلب کمک کرد حضرت روی سوی یاران کرد و فرمود: «با وی جوانمردی کنید، علی برخاست و رفت، چون بازآمد یک دینار داشت و پنج درم و یک قرص طعام، رسول خدا گفت: یا علی این چه حال است؟ گفت: یا رسول الله، چون سائل سؤال کرد بر دلم بگذشت که او را قرصی دهم باز در دلم آمد که پنج درم به وی دهم، باز به خاطرم بگذشت که یک دینار به وی دهم اکنون روا نداشتم که آنچه به خاطرم فراز آمد و بر دلم بگذشت نکنم.

۱- یعنی تو رفیق من و من رفیق جبرائیل و جبرائیل رفیق خدا است.

۲- حضرت سلمان از بزرگان صحابه رسول خداست که سال ۳۵ یا ۳۶ هجری وفات کرده است تربتش در مدائن نزدیکی بغداد محل استجابت دعا و طواف مسلمین جهان است.

۳- حذیفه ابن عدی مکنی بابی عبدالرحمان از شخصیت‌های نامی جهان اسلام و صحابه است که در جنگ جمل و صفین با علی امیرالمؤمنین بود و معاویه او را شهید کرد در سنه ۵۳ هجری (تاریخ

۴- تحفةالاخوان ص ۱۳

گزیده ص ۳۲۲)

۵- فتوت نامه عبدالرزاق کاشانی درج در آئین جوانمردی ص ۲۱.

رسول خدا گفت: «لافتی الاعلی» جوان مرد نیست مگر علی^۱.

اصول فتوت

اهل فتوت که در دیارهای گوناگون به نامهایی از قبیل «آهنگران» و «چیت‌سازان» و «درودگران» و نظائر این‌ها خوانده شده‌اند بر این عقیده‌اند که اصول و مبانی فتوت هشت قاعده است زیرا علی امیرالمؤمنین فرموده‌اند: «أَصْلُ الْفُتُوَّةِ الْوَفَا وَالصَّدَقُ وَالْأَمْنُ وَالسَّخَاءُ وَالتَّوَاضُّعُ وَالنَّصِيحَةُ وَالْهُدَايَةُ وَالتَّوْبَةُ وَلَا يَسْتَأِ الْفُتُوَّةَ إِلَّا مَنْ يَسْتَعْمَلُ هَذِهِ الْخِصَالَ»^۲ یعنی اصل فتوت این هشت خصلت است و هر که مستعمل این خصال نباشد مستحق اسم فتوت نبود و علامت آن که آیا این خصلت‌ها در مدعی فتوت هست یا نه از آنچه در جواب فرزند عزیزش امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرموده‌اند معلوم می‌شود که فرموده‌اند: «هِيَ الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ وَ التَّوَاضُّعُ عِنْدَ الدَّوْلَةِ وَالسَّخَاءُ عِنْدَ الْإِلَّةِ وَالْعَطِيَّةُ بَغَيْرِ مَنَّةٍ»^۳ یعنی عفو در وقت قدرت و تواضع در زمان دولت و سخا هنگام فقر و فاقت و عطاء بی‌منت.

پیشوای فتیان آهنگر

پیشوای این طایفه از اهل فتوت که چند قرن در قومس سرحلقه فتیان آهنگر بوده‌اند جوانمرد عارف قلّی‌بیک است که در سال ۸۱۴ هجری قمری در منطقه قومس او را کمر بسته شاه مردان علی ابن

۱- کشف الاسرار ج ۵ ص ۶۶۸ - ۶۶۹

۲- البته این روایت از رسول خدا صلوات الله علیه هم نقل شده کتاب الفتوه تألیف ابوعبدالله محمدبن ابی مکارم معروف به ابن معمار حنبلی ص ۱۳۲ - ۱۳۳ و از علی امیرالمؤمنین در فتوت نامه عبدالرزاق درج در آنین جوانمردی ص ۲۱.

۳- تحفة الاخوان ص ۱۷

ابطال می‌دانستند و معتقد بودند که جوانمردان آهنگرپیشه اگر او را مقتدای خود ندانند کارشان اعتباری ندارد.

هر که بی‌استاد کرد آغاز کار	کار و بار او ندارد اعتبار
دامن استاد گیر و شاد شو	مدتی خدمت کن و استاد شو

نسبت فتوت او را چنین عنوان کرده‌اند: که آب نمک نوشیده^۱ و لباس فتوت پوشیده و میانش را بسته است پدر عهدالله^۲ جوانمرد عارف پیر جمال‌الدین بسطامی و او از دست جوانمرد عارف پیر رضی‌الدین محمد بسطامی و او پوشیده از دست جوانمرد پیر تقی‌الدین سمنانی و او پوشیده از دست پدر خود جوانمرد عارف بهاء‌الدین درجزینی و او پوشیده از پیر جوانمرد عارف شرف‌الدین سمنانی و او پوشیده از قطب الطریقه رکن‌الدین احمد علاءالدوله سمنانی فقی بزرگ و او پوشیده از نورالدین عبدالرحمن اسفراینی و او پوشیده از جمال‌الدین احمد جوزقانی و او پوشیده از رضی‌الدین علی لالا و او پوشیده از شیخ عالم شیخ نجم‌الدین کبری و او از فرزند جوانمرد عارف قطب‌الطریقه اسماعیل قیصری^۳ و او فرزند خلاصه‌المشاوخی محمد مانکیل و او فرزند جوانمرد عارف خادم‌الفقرا داود^۴.

این طایفه برای نقل اخبار فتوت هم اجازه‌ای را معنن نقل

۱- آمیختن نمک با آب اشاره بدان است که جوانمرد باید در برابر سخت و سست و فراز و نشیب زندگی شکیبا باشد و بلا را تحمل کند و نعمت‌های خدا را شکر گوید و بار رفیق خویش را در هر حال خواه در تنگی و عسرت و خواه در فراخی نعمت بکشد. و مهم این که نمک همه چیز را از فساد حفظ می‌کند پس جوانمرد را هم از فساد حفظ می‌کند.

۲- اهل فتوت پدر عهدالله را به استادی می‌گویند که فرزند یعنی طالب طریقه فتوت را به عهد خدای درمی‌آورد تا متابعت شیطان نکند و از مناهی و مکروهات بپرهیزد.

۳- گمان می‌رود که اشتباه شده زیرا قیصری وارد شده است.

۴- سند ایشان هم در اغلب تذکرها نقل شده است.

می‌کنند که مانند اجازه حدیث می‌باشد در یک نسخه خطی که بیش از دو قرن قدمت دارد و در منزل یکی از افراد قبیله صحت طباطبائی است ورق دهم الف آن نوشته شده که «جوانمرد راه پیر طریقت شیخ داود اسفراینی را زیارت کرده خواست که اخبار فتوت را به این فقیر حکایت کند گفت من روایات فتوت را سماع دارم از جوانمرد راه احمدقلی سمنانی او از جوانمرد راه قلی‌بیک سمنانی او از استاد خود سیدشریف امیرحاج آملی و او روایت کرد از نقیب الطایفه ابومسلم قزوینی و او روایت کرد از رفیق الفقرا حاجب شاه خرقانی و او روایت کرد از اخی علی تونی و او روایت کرد از صاحب الشدة العلم مداح العزه سیدحمزه کوچک و او روایت کرد از استاد الفتیان عطیة بن سلمان و او روایت کرد از امیرکبیر مطلع ملک المتعقدین و او روایت کرد از شیخ نجم‌الدین زرکوب و او از شیخ محمدابن حفص المخزومی و او از مولانا شمس‌الدین مراغی و او از امام زین‌الدین رفاعی به تبریز سنه ۶۸۸ و او از ابوالعباس احمد ناصرالدین و او از فتی مالک بن عبدالجبار و او از شیخ حسن شهریار و او از پهلوان بقابن طباخ به کرخ و او از ابوبشر مدائنی و او از عبدالله عصفر معروف به خادم القوم و او از شیخ ابوالقاسم بصری و او از ملک النعمان رومی و او از بهرامی دیلمی به خوزستان و او از قتیبه دینی و او از شیخ حافظ کندی و او از جوانمرد طایبی و او از سلمان فارسی روایت کند و هم حذیفه یمانی و هم از ابوذر غفاری و از سایر ملازمان امیرالمؤمنین تا معلوم شود این طایفه بی‌سند نیستند.»

البته به غیر از چهره‌های سرشناسی که در این شجره نقل حکایت اخبار فتوت دیده می‌شود مابقی نیاز به تحقیق دارد.

طایفه قلی بیکی

مادر عارفه ما از این طایفه، مشهور و نامی سمنان می باشد که نسبت خویش را به قلی بیک می رسانند به این ترتیب که در پی قلی بیک فرزند جانش احمد قلی صاحب بازوبند و کمر پدر می شود و او را اهل فتوت آهنگر به پیشوائی خویش اختیار می کنند به شغل آهنگری هم اشتغال داشتند.

و در پی او حاجی فرج احمد که در سال ۹۲۱ هجری می زیسته صاحب همان موقعیت گردیده منزلش محل التجا ستمدیدگان و غربای مساکین بوده است، اراداتمندیش به خاندان رسالت خاصه علی بن موسی الرضا علیه السلام موجب شده بود هر زائری که به این شهر می رسید توشه راهش به اتمام مرسید او را به منزل حاجی فرج احمد راهنمایی می کردند و اگر غریبی کسالت پیدا می کرد در خانه او مداوا می شد از جمله کارهای مهمی که در آن روزگار هم از اهمیت خاصی برخوردار بود انجام داده است ساختن حمام و آب انباری به نام جد خویش بوده که هنوز معروف و مشهور می باشد.

حمام قلی: در کوچه ملاقروینی و بالاتر از بازار شیخ علاءالدوله است که بسیار کهنه و قدیمی می باشد اعتماد السلطنه در کتاب خود این حمام را یکی از دوازده حمام معروفی می داند که در آن زمان وجود داشته است^۲ هنوز هم برقرار می باشد ولی متأسفانه نمای قدیمی آن بهم خورده و شکل سابق را ندارد.

آب انبار قلی: در پنجاه قدمی همین حمام قلی آب انباری کهنه و قدیمی وجود دارد که به آب انبار قلی معروف می باشد آب انبار نیز

۱- در قدیم مشهور بود که فرزند را به نام پدر می خواندند و همان صورت فامیلی داشت چنانکه

۲- مطع الشمس ج ۳ ص ۲۱۲

هنوز هم مرسوم است.

به وسیله حاجی فرج در سال ۹۲۱ هجری احداث گردیده است که بر بالای مدخل ورودی آب انبار لوحه سنگی مستطیل شکلی به چشم می خورد که اشعار ذیل بر روی آن نقش گردیده:

هوالفیاض

حاجی فرج احمد از فتوت ساخت برکه پر ز فیض چون در ناب
گفت تاریخ هاتفی با را از شراب طهور حق سیراب

در پی این مرد خدمتگزار فرزند ارشدش که مردی سلحشور و وطن دوست بوده است به نام علی قلی صاحب بازوبند و کمر فتوت پدر می شود به تظلم مردم ستمدیده رسیدگی می نموده است به همین لحاظ همیشه با حکام زمان خود درگیری داشته است تا حدی که ایادی حاکم وقت چندین بار با نقشه ای خائنانه به وی حمله ور شده لکن کاری از پیش نبرده اند. جوانمردان زمانش که او را مقتدای اهل فتوت آهنگرپیشه می دانستند وقتی به خدعه و نیرنگ ایادی اوباش حاکم پی بردند برای محافظت نگین حلقه اهل فتوت همراهیش می کردند که علی قلی به آنان می گوید «ما معتقدیم که شاه مردان محافظ است» یا تمسک بذیل عنایت مولی الموحدین علی امیرالمؤمنین علیه السلام محافظت و پاسداری ارادتمند خود را نپذیرفته به همان زندگی آزادانه خود ادامه داد.

در پی او فرزند ارشدش حسین قلی یا به قولی حسین علی مورد توجه و احترام و تکریم مردم زادگاه خود بوده است در حالی که شغل آهنگری داشته و به مستمندان و بیچارگان رسیدگی می کرده از هر گونه مداخله در اموراتی که خشم حاکم را برمی انگیزخته خودداری می نموده است اگر ستمدیده ای رنج کشیده از حاکم به او ملتجی می شد، شخصاً برای شفاعت به نزد حاکم رفته و حکام به

جهت احترامی که مردم برای این طایفه قائل بودند ستم‌دیده مورد نظر او را مورد محبت قرار می‌داده است.

وجه تسمیه قلی بیکی

درباره وجه تسمیه‌های فامیلی قلی بیکی تعبیرهای عامیانه بی‌منطق به صورت داستان در میان مردم سمنان یا سالخوردگان همین طایفه رایج است مثلاً می‌گویند جسد اعلی این طایفه در زمستانی سرد با غولی مواجه می‌شود کلاه او را که جواهر نشان بوده است برمی‌دارد و به او پس نمی‌دهد غول ملتمسانه کلاه را می‌طلبد او هم نمی‌دهد بر اثر اصرار غول می‌گوید تو سوگند یاد کن که به من و فرزندانم آسیب و ضرری نمی‌رسانی غول هم سوگند می‌خورد که تا هفت پشت تو از دست غولان در امان هستند و او کلاه جواهر نشان غول را به او بازمی‌دهد. از آن پس این طایفه به قلی بیکی معروف شده‌اند که این بسیار عوامانه و بی‌اعتبار است بعضی هم معتقدند که این طایفه از مهاجرین کرمان هستند که از احفاد قلی بیکی آن دیار می‌باشند.

جد مادری عارفه ما

در پی این شخصیت‌های دودمان قلی بیکی فرزندی به دنیا می‌آید که بعدها به استاد فرج‌الله آهنگر معروف می‌شود و زمام طایفه را به دست می‌گیرد. از او خاطراتی نقل می‌کنند که سنت و سیره اهل فتوت بوده است او آخرین وارث بازوبند و کمر بند پدران خود می‌باشد زیرا حکمرانان که از زمان او در دوران قاجاریه بر سرزمین کومش حکومت می‌کردند چون از خانواده دربار قاجار بودند با

اقتدار بیشتری حکومت می نمودند و اجازه نمی دادند قدرت های محلی مردمی برقرار بماند زیرا بیم داشتند که مبادا همان نیروهای مردمی بر علیه ایشان انسجام یافته زمینه سرنگونی حکومت را فراهم آورند به همین لحاظ به زمان استاد فرج الله آهنگر طایفه قلی بیگ وارد دوران جدیدی شد حتی وقتی ناصرالدین شاه قاجار به اتفاق مهدعلیا مادرش و عزت الدوله خواهرش در ۶۰ کالسه شش اسبه به قصد خراسان به سمنان می رسند و دوم ماه محرم الحرام بوده است، استاد فرج الله هم در تکیه پهنه خیمه عزاداری اباعبدالله الحسین را برپا نموده بود حاضر نشد که با علماء و بزرگان شهر تا قریه سرخه به استقبال برود وقتی به او می گویند که شاه می آید و باید به استقبال رفت می گوید من مشغول کفشداری حسین بن علی هستم ای کاش اعلیحضرت قبل از محرم می آمدند حالا خود ایشان هم حاضر نیست من مجلس عزاداری اباعبدالله الحسین علیه السلام را رها کنم و به این بهانه از رفتن به استقبال شاه خودداری نموده به اطرافیان می فهماند که بغض درباریان قاجار را در دل دارد.

این بزرگوار آخرین فرزند رشید و شجاع قبیله کهن و اصیل قلی بیگ می باشد که به سنت پدران خود زندگی نموده تا دیده از جهان برگرفته است.

انقراض فتوت آهنگران

این طایفه از اهل فتوت که چند قرن متمادی در قومس قبله آمال و ملجأ اهل حاجات به شمار می رفتند تا زمان استاد فرج قلی بیگ صاحب آنهمه مجد و عظمت جوانمردان عارفی بودند که قرن ها

تاریخ احرار ان پاک دامن و فتیان جوانمرد آهنگر را ساخته‌اند و متأسفانه بر اثر راه یافتن مظاهر زندگی مادی که توسط حکمرانان زمان قاجار به شهرها راه یافت در قومس نیز شوم‌ترین آثارش همین انقراض فتوت آهنگران بود.

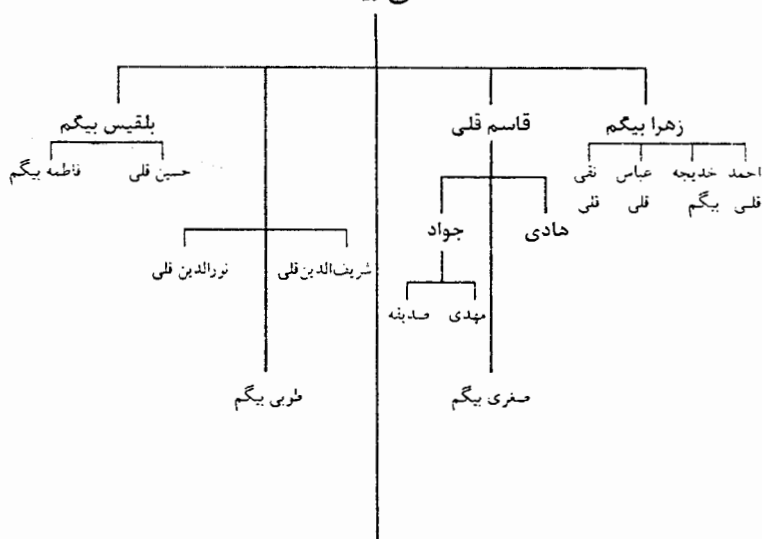
استاد فرج فرزند ارشد خویش قلی را به تمام همان صفات و بزرگواریها تربیت کرد که به حق وارث خلق و خوی جوانمردان آهنگر پیشه می‌بود و خود نیز چون نیاکان جوانمرد عارفش به پیشه آهنگری اشتغال داشت.

در پی او فرزند ارشدش کربلانی محمد قلی بیک با همه همان سجایای روحانی و صفات عرفای ربانی فقط پیشه آهنگری را که تنها نشانه بازمانده فتوت آهنگران قبیله‌اش بود حفظ کرده سالها قبل از طلوع صبح چون نیاکان جوانمرد عارفش بعد از این که اقامه نماز می‌نمود با وضو با همان حال و هوا و آموخته به آهنگری می‌پرداخت که با مرگ او این نشانه هم از دودمان قلی بیک برچیده شد.

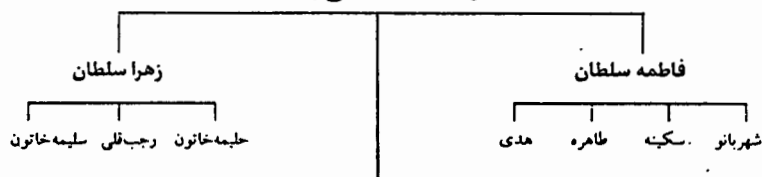
قبیله پدروی عارفه ما

خاندانی نامی و جلیل که از کهن‌ترین قبایل تاریخ‌ساز ایران می‌باشند. این قبیله سرشناس تاریخ دو هزار و پانصد ساله ایران همه از حکمرانان فاتح و عادل بودند که تا قبل از سلجوقیان بر قسمت اعظم ایران آن روز حکومت می‌کردند.

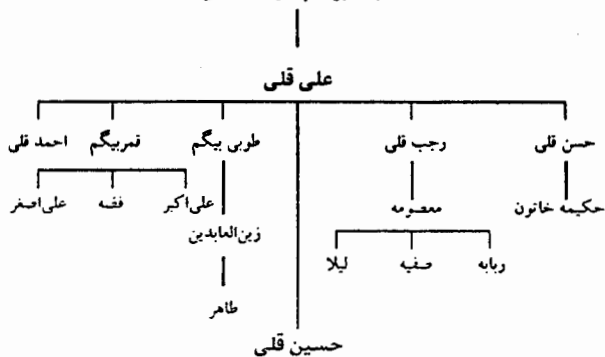
قلی پیک

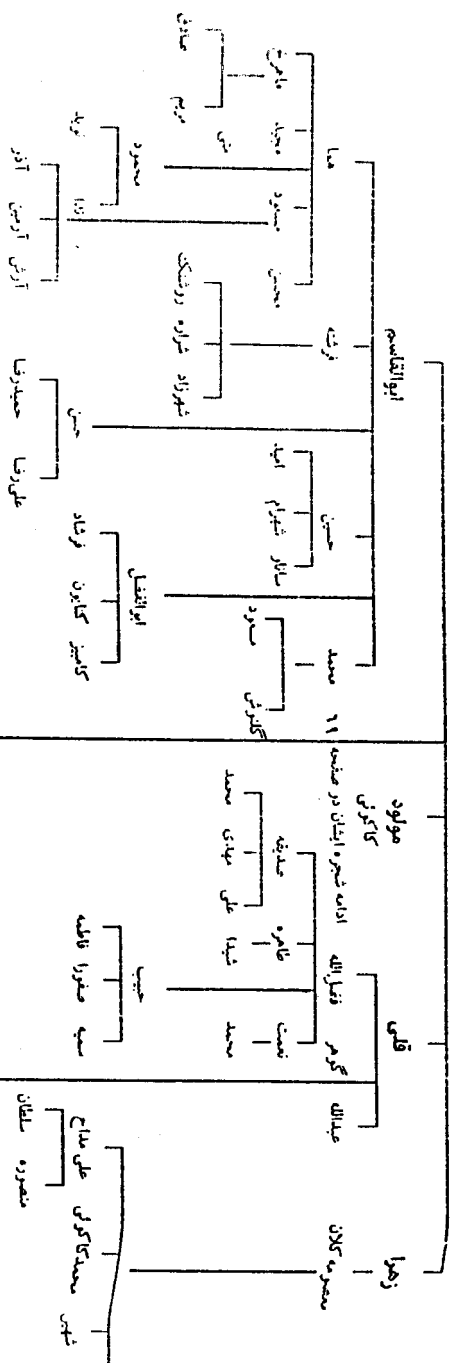


فرزند ارشد قلی بیگ



تنہا فرزند پسر احمد قلی





محمد بن ابي اسحاق

کرنال سی

«ادامہ در تہجد و یشت»

«ادامہ در شجرہ پست»

حکمرانان کاکویه

علاءالدوله ابوجعفر محمد بن دشمن زیار کاکویه^۱ پادشاه دلیر دیلمی اصفهانی پسردایی مادر مجدالدوله از طرف مادر مجدالدوله فرمانروای اصفهان بود^۲ که در آغاز سلطنت سلطان محمود غزنوی چون دید حکمرانان محلی یکی پس از دیگری سقوط می‌کنند پیش‌دستی نمود در اصفهان خطبه به نام سلطان محمود غزنوی خواند و محمود نیز بر او متعرض نشده علاءالدوله کاکویه در حکومت باقی ماند.^۳

اما در آن اوقات که مادر مجدالدوله از ری گریخت وضع ابوجعفر دگرگون شده (و نتوانست در اصفهان بماند ناگزیر در بغداد) نزد بهاءالدوله رفت و مدتی آنجا ماند، چون مادر مجدالدوله به ری بازگشت، ابوجعفر گریخت و به ری آمد و باز از طرف مادر مجدالدوله رهسپار اصفهان شد و کارش بالا گرفت.^۴

تا این که در سال ۴۱۴ «سماءالدوله» حاکم همدان به بروجرد حمله کرده فرهاد بن مرد آویج دیلمی حاکم آن سامان به علاءالدوله کاکویه پناهنده شد. علاءالدوله نیز به حمایت از حاکم بروجرد به همدان لشکرکشی کرده آنجا را فتح نمود و شاخه خاندان دیلمیان همدان به دست سرسلسله کاکویه منقرض شد.^۵

شیخ ابوعلی سینا که مدتی وزارت شمس‌الدوله را به عهده داشت در همین اوقات سپاهیان بر او شوریده خانه‌اش را غارت

۱- کاکویه در زبان مردم فارس به معنی برادر «در» دایی است و به مناسبت این که او پسردایی مادر مجدالدوله بود به این نام شهرت یافت و در اصل ابن کاکویه یا پسر کاکویه بوده است.

۲- مروری بر تاریخ آل بویه ص ۲۹۹

۳- تاریخ ده هزار ساله ایران ج ۳ ص ۲۵

۴- تاریخ ده هزار ساله ایران ج ۲ ص ۳۶ - ۳۷

۵- تاریخ ابن اثیر ج ۷ ص ۲۳۹.

کردند و خودش را دستگیر ساختند و از شمس الدوله قتل او را خواستار شدند اما نپذیرفت در آن میان شمس الدوله به قولنج مبتلا شد و او را برای درمان احضار کرده از وی عذر خواست و دوباره وزارت خود را به او تفویض نمود، پس از مرگ شمس الدوله، پسرش تاج الدوله وزارت خود را به ابن سینا نداد و او در اصفهان نزد ابو جعفر کاکویه رفت^۱ وزارت او را به عهده گرفت^۲.

تا این که سلطان محمود و پسرش مسعود از این پیشرفت‌های چشم‌گیر و شجاعت‌های دلیرانه به هراس افتاده تصمیم گرفتند به اصفهان و علاءالدوله کاکویه حمله کنند.

با مراجعت سلطان محمود به غزنین پسرش مسعود به اصفهان حمله برد آن شهر را از دست علاءالدوله بیرون آورد و کسی را از جانب خود به حکومت اصفهان گماشت و به ری بازگشت اما مردم اصفهان بر گماشته‌ی مسعود شوریده او را کشتند. مسعود بار دیگر به اصفهان آمد و دست به کشتار مردم آن شهر زد قریب ۵۰۰ نفر را به قتل رسانید مجدداً شهر را به زیر فرمان خود درآورد^۳ و در سال ۴۲۱ مسعود به همدان نیز لشکر کشید عمال علاءالدوله کاکویه را از آنجا بیرون کرد^۴ علاءالدوله در همین سال به خوزستان رفت تا ۲۳ ربیع‌الاول ۴۳۱ که سلطان محمود درگذشت و مسعود پسرش به خراسان بازگشت، علاءالدوله کاکویه دوباره به اصفهان بازگشت و قلمرو پیشین خود را سر و سامان داد و در حالی که فرزند او «ابومنصور فرامرز» و «ابوحرب» و «ابوکالیجار کرشاسف» و عمال او به نامهای دیلمیان اصفهان و اتابکان نیز دو ملوک شبانکاره و

۲- تاریخ حبیب‌السیر ج ۲ ص ۴۴۶

۱- مروری بر تاریخ آل‌بویه ص ۲۰۰

۴- همان مدرک.

۳- تاریخ ده هزار ساله ایران ج ۳ ص ۲۶

امرای طبرستان و امرای آذربایجان حکومت می‌کردند در سال ۴۳۳ دیده از جهان برگرفت.^۱

از آن پس فرزندان علاءالدوله کاکویه هر کدام تا مدت‌ها حکومت کردند و در دوره‌های بعد وارثان عظمت حکمرانان کاکویه نه تنها فرمانروایان محلی بلکه از شخصیت‌های علمی طراز اول بودند.

آل بابویه

یکی دیگر از افتخارات عارفه کامله واصله ما انتساب خاندان پدری او به آل شریف بابویه است که از مفاخر تاریخ آفرین علمی، سیاسی اسلام شیعی می‌باشند که علاءالدوله سمنانی در وقف‌نامه ده نمک به این نسبت هم اشاره کرده‌اند. سردودمان این آل بزرگ شیعی ابوالحسن معروف به ابن بابویه است گاهی از کثرت استعمال بابویه هم گویند. از علماء امامیه زمان غیبت صغری می‌باشد که فیض حضور مبارک حضرت ابومحمد امام حسن عسکری علیه‌السلام را درک کرده است در اصطلاح فقها گاهی به فقیه موصوف و گاهی در مقابل پسرش حضرت شیخ صدوق^۲ به صدوق اول موسوم، از کبار مشایخ شیعه و ارکان شریعت و ثقات فقهای امامیه از مشایخ روایت تلعبیری و پسر خودش صدوق و دیگر اجله می‌باشد در عصر خود شیخ اهل قم و پیشوا و فقیه وثقه و معتمد ایشان بود.^۳

۱- تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر صفاح ۲ ص ۲۸.

۲- درباره آل بابویه و شخصیت‌های علمی آنان می‌توانید به کتاب‌های زیادی از رجال رجوع نمایید که مجموع تمام تحقیقات را می‌توانید در مفاخر عالم اسلام تألیف دانشمند محقق جناب دوانی ج ۲ از صفحه ۴۱۰ تا ۴۴۲ بخوانید.

۳- ریحانة الادب ج ۷ ص ۴۰۱.

کاکویه و بابویه در زمان علاءالدوله سمنانی

در ادامه علاءالدوله کاکویه به زمان شیخ رکن‌الدین احمد علاءالدوله سمنانی این طایفه کهن و تاریخ آفرین به کاکوئی شهرت یافته در قوس از شهرت علمی و آوازه قبيله‌ای برخوردار بوده مورد توجه خاص و عام بودند به طوری که عارف نامی آن عصر علاءالدوله سمنانی به ایشان توجه داشتند و به احترام برخورد می‌کرده است.

وقف‌نامه ده نمک

در وقف‌نامه‌ای که حضرت شیخ علاءالدوله سمنانی برده نمک از آبادی‌های گرمسار نوشته‌اند سه خصوصیت بارز و ممتاز دیده می‌شود.

اول: تنظیم وقف‌نامه به مذاق شیعی است و این گویای تشیع خاندان کاکویه که به کاکوئی شهرت یافته بودند و شیخ علاءالدوله سمنانی نویسنده وقف‌نامه می‌باشد.

دوم: روانی و انسجام عبارت وقف‌نامه است که حاکی از فصاحت و علم و دانش نویسنده می‌باشد.

سوم: نام «بابویه» و نسب «کاکوئی» و نسبت «غفاری» واقف می‌باشد که هر کدام این نام‌ها دلالت بر افتخاری دارد.

درباره بابویه که در چند سطر به طور فشرده مطالبی را عنوان کردیم و بزرگترین افتخار این طایفه این است که سردودمانشان حضرت امام حسن عسکری را زیارت کرده و حضرت نامدای به او

مرقوم فرموده‌اند.^۱

و کاکوئی هم گفتند که از دودمان کاکویه بوده‌اند که تا قبل از سلجوقیان حکمرانان مقتدری به شمار می‌رفتند و اما درباره غفاری به گفته محقق عزیز و دانشمند جناب حسین محبوبی اردکانی «اگر ثابت شود که به صحابی معروف «ابن‌وذر» پیوسته است معلوم می‌شود که یا نسبت از طرف مادر است و یا نسبت خاندان بابویه باید تحقیق بیشتر و دقیق‌تری بشود.»^۲

ولی چون نویسنده وقف‌نامه از عرفای بزرگ اسلامی شیعی ایران می‌باشد حتماً این القابی را که در پی نام واقف اضافه کرده به جهاتی بوده که به آن جهات اشتهار داشته‌اند.

متن وقف‌نامه

این وقف‌نامه بر اثر تقاضای محمد بن ابراهیم بن بابویه کاکوئی غفاری که از شخصیت‌های علمی آن دوره بوده تنظیم گردیده است.

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

حمد و شکر سعادت اساس و سپاس و ستایش افزون از حد
حصر و قیاس مالک الملکی را سزااست که مزارع قلوب و مراتع
نفوس عباد را وقف عبودیت خود ساخت و طوق بندگی در گردن
جان اهل ایمان انداخت و جمیع جوارح انسان را آلت عبادت نمود
و معابد قلوب که مساجد حقیقی‌اند به سحاب عنایت کامله خود
تعمیر و مرمت فرمود و به مضمون صدق غون «و ان المساجد لله
فلاتدعوا مع الله احداً»^۳ مساجد روی زمین را قبله‌گاه اهل یقین کرد

۱- متن نامه در کتاب گنجینه دانشمندان تالیف مرحوم رازی ج ۱ ص ۸۷ ضبط می‌باشد.

۲- سوره جن آیه ۱۹

۳- فرهنگ ایران زمین ج ۱۹ ص ۱۱

و موافق حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که «جعلت الارض مسجداً» تمامت قطعات روی زمین را وقف عبادت گردانید تا با ذکر او فکر دیگری به خاطر نیاید و تولیت این امر جلیل القدر را به صدر ممالک اصطفی خاصه و خلاصه انبیاء زبده نخبه موجودات فهرست کارنامه مکونات عالی جاهی که اقالیم نبوت و ممالک رسالت ذات متعالی صفات او را منجز و مسلم است و شهنشاهی که سریر عرش نظر و «ما ارسلناک الا رحمة للعالمین»^۱ به وجود قایض السجود او مزین و مکرم، محرم اسرار «لی مع الله» مشرف به تشریف «لیغفر لک الله»^۲ اعنی حضرت ابوالقاسم محمد بن عبدالله صلوات الله علیه و علی آله تفویض نمود و درود نامحدود و صلوات غیر محدود به روح اقدس و روان مقدس سروری درخور است که مدلول التعظیم لامر الله و مصداق الشفقة علی خلق الله پیشنهاد همت خود ساخته جمهور خلائق را به شرایط شرع ایمان و قانون قواعد اسلام دعوت و از بتکده ضلالت و کلیسیای غوایت به مسجد عبادت و محراب هدایت دلالت فرمود اعنی سرور دنیا و دین و فریادرس نفس واپسین حضرت امیرالمؤمنین و بر آل اظهار و عترت اختیار آن حضرت که به دور سماء خلافت و شمس فلک امامت و مشاعیل محفل جان و قنادیل محراب ایمان [اند] صلوات الله علیه و علیهم اجمعین مبادرت السموات علی الارضین^۳

اما بعد چون بر هر کسی که دیده بصیرت او به کحل الجواهر سعادت ازلی مکحل و جهت ذخیره آخرت در تمشیت به اعمال

۲- سوره فتح آیه ۲

۱- سوره انبیاء آیه ۱۰۷

۳- این خود دلیل بر تشیع علامه الدوله سمنانی و طائفه کاکوئی می باشد.

باقیات صالحات متخیل باشد لازم است که شهرستان دین را از تعمیر مساجد معمور و به سبب اطعام فقرا و مساکین دهکده قلب را مسرور گرداند لهذا شمه‌ای از رایحه مهب‌افزای و رشحه‌ای از بحر فیروزی و اقبال بر ساحت امانی و آمال عالی جناب فضایل و کمالات اکتساب فخرالعلماء المحققین و مرجع الفقراء والمؤمنین محمد بن ابراهیم بابویه الکاکوئی الغفاری گردید که تمامی و همگی یگدانگ کامل از قریه مشهور بده نمک. مع مایتعلق بهارا وقف نمود بر مسجدی که واقع است در جنب قلعه واقف مذکور تا مقرر و مشروط آن که هر ساله متولیان موقوفه عشر خود را برداشته مابقی را صرف بوریا و تعمیر مسجد نموده تا آن که مسجد مذکور خراب نشده ساکنین قریه و مترددین عبادت نموده ثواب آن را در «یوم لاینفع مال ولا بنون»^۱ خداوند بی چون به روح پر فتوح واقف مذکور عاید سازد و هم چنین دو دانگ کامل از شش دانگ قریه مذکور را وقف نمود بر فقراء و مساکین و زوار جناب ضامن الغرباء علی بن موسی الرضا علیه الف تحیه و الثنا مشروط بر این که متولیان هر عصر منافع و مداخل دو دانگه قریه مزبور را بعد از وضع عشر و اخراجات زراعت خرج اطعمه و البسه فقراء و زواران امام غریب نموده اخراجات دو منزل دیگر غیر از این منزل را نیز بدهند و هرگاه خدا نخواست زواری در قریه مذکور بیمار شده اخراجات آن مریض را من الغذاء والدواء نمایند تا آن که صحیح و سالم او را از این منزل روانه نمایند تا در هنگام آستان بوسی آن امام مظلوم واقف و متصدق مذکور را به دعای خیر یاد نمایند و اگر خدا نخواست آن مریض در آنجا فوت شود اخراجات دفن او را از کفن و غیره آنچه

ضرور است متولیان از موقوفه بدهند و هم چنین تمامی سه دانگ کامل دیگر از قریه مذکور را وقف نمود بر اولاد ذکور خود مشروط بر این که تا پدر در قید حیات است پسر در موقوف علیهم شریک و سهم نیست. بعد از فوت پدر برادرزاده با محمود شریک و سهم می باشند بالسویه منافع و مداخل آن را قسمت نمایند و هرگاه خدا نخواست اولاد ذکور او منقرض شوند موقوف علیهم اولاد اناث واقف مذکور می باشند و اگر خدا نخواست اولاد اناث نیز منقرض شوند موقوف علیهم اولاد ذکور اولاد اناث می باشند و اگر خدا نخواست ایشان هم منقرض گردند موقوف علیهم اولاد اناث اولاد اناث واقف مذکور می باشند و اگر خدا نخواست ایشان هم منقرض شوند موقوف علیه صوفی متقی از اهل بلدة سمنان می باشد مخفی نماند که واقف مذکور و متصدق مزبور تولیت قریه مذکور را من المراتع و غیرهما مادام الحیات به نفس نفیس خود مفرض و مرجوع داشته و بعد از خود بر اولاد ذکور او و بعد از اولاد او بر اولاد او ذکور خود و بعد از ایشان بر اولاد اناث خود علی النهج المسطوره. و هم چنین شرط کرد واقف مذکور که قریه مذکور را از سه سال بیشتر به اجاره ندهد و به حکام و کسی که اهل طمع باشد دخیل ننمایند و رهن ننمایند و به صدقات زوجات ننویسند فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه^۱ فعليه لعنة الله و الملكة والناس اجمعین فهذا الخط الفقیر الى الله الفتی احمد بن محمد بن احمد البیابانکی المعروف بعلاء الدوله السمنانی غفره الله و والديه کتبه بالتماس الواقف المتصدق المذكور جزاه الله فی الدارين خیراً و آخره فی شهر رمضان المبارک سنه اربع و سبعمائہ بعون

اللَّهُ تبارک و تعالی ۱۷۰۴

این وقف نامه و آنچه که دربارهٔ حکمرانان کاکویه عنوان است حکایت از عظمت و موقعیت اجتماعی، علمی، معنوی، سیاسی دودمان جلیل و کهن کاکوئی می‌نماید که دارای مقام و عزت و اعتبار بوده‌اند حتی اگر در بعضی از ازمنه چون علاءالدوله کاکویه سلطنت داشته‌اند بر اثر توجه به رعایای خویش مورد محبت و علاقه آنها بود چنانکه مردم اصفهان به هنگام تهاجم مسعودبن محمود غزنوی به حمایت از علاءالدوله کاکویه ایستادگی نموده کشته می‌دهند تا او را از محل حکومتی کاکویه بیرون برانند و یا در زمان بی‌عدالتی‌ها و خون‌ریزی‌ها و وحشی‌گری‌های مغولان شخصیت‌های علمی سیاسی دودمان کاکوئی چون محمدبن ابراهیم بابویه کاکوئی غفاری که از مفاخر علمی جهان اسلام آن عصر به شمار می‌رفته است. قرب عارف بزرگ و نامی علاءالدوله سمنانی را بر معاشرت در دستگاه ارغون شاه مغول ترجیح داده با کمال شهامت و شجاعت در وقف‌نامهٔ ده نمک قید می‌فرماید که «به حکام و کسی که اهل طمع باشد» اجازه ندهند.

در حالی که به همان زمان عده‌ای دنیاطلب برای رسیدن به مقام و منصبی در دربارها از جمله ارغون شاه مغول دین و آبرو و اصالت خویش را فدای حسب جاه در انتها رسیدن به نان و نوائی می‌کردند محمدبن ابراهیم بابویه کاکوئی پیشنهاد ارغون شاه را که به وسیله شیخ الشیوخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی برای منصب‌داری در دربار به او داده شده بود نپذیرفتند تن به عواقب وخیم دست رد به سینه ارغون شاه مغول زدن را هم برای حفظ اصالت و شئون علمی

معنوی خود داده با کمال شهامت و شجاعت صدرنشینی دربار مغول را مایه ذلت و بی‌آبرویی دانست.

پدر عارفه‌ما

میرزا علی اکبرخان ابن حسین خان ابن عبدالوهاب ابن عبدالنبی ابن غلامعلی^۱ ابن رشیدالدین ابن علاءالدین ابن ابوالقاسم ابن شاه علی^۲ ابن امیرنظام‌الدین محمد هاشم ابن امیر عبدالؤمن ابن امیر احمد ابن امیر عمادالدین عبدالله ابن امیر تاج‌الدین ابن ملک وجیه‌الدین محمود ابن ملک غیاث‌الدین ابن ملک نجیب‌الدین ابن ملک جلال‌الدین مخلص سمنانی ابن فخرالعلماء المحققین و مرجع الفقراء و المؤمنین محمد بن ابراهیم بابویه الکاکوئی الغفاری. در شریف‌ترین و محترم‌ترین خانواده‌های اصیل و ریشه‌دار قومن در سال ۱۲۴۶ شمسی پای به عرصه وجود نهاد. طفولیت را در دامن مادری بافضیلت به ایام شباب رسانید.

میرزا حسین خان که موجب تکریم و احترام طوائف قومس بود می‌کوشید فرزند را با خوی و خلق نیاکانش که همگی از شخصیت‌های علمی و سیاسی بودند و در جامعه مسئولیت به عهده داشتند تربیت کند.

از جمله مهمترین وظائفی که می‌بایست صورت می‌پذیرفت مسئله تحصیل فرزند دلبند این کانون گرم و باصفا می‌بود.

برخلاف آنچه که طوائف صاحب جاه و مال و مناصب محلی به آن مبتلا بودند یعنی فرزندانشان از موقعیت‌های اجتماعی و محلی خود سوءاستفاده نموده کمتر حاضر بودند در مکتب‌خانه‌های

۱- بر مبنای نسخه دودمان کاکوئی‌های مازندران ۲- بر مبنای نسخه دودمان کاکوئی‌های شیراز

محلّی به فراگرفتن اشتغال ورزند مرحوم میرزا علی اکبرخان را قبل از پانزده سالگی به فراگیری واداشتند. عمه فاضله او که از شهرت علمی آن روزگار برخوردار بود و به همین لحاظ به دیده احترام به او می‌نگریستند در تحصیل برادرزاده خویش کمال جدیت را به کار می‌بست و نمی‌گذاشت به بهانه‌هایی که رسوم موقعیت خانوادگی و ایام نوجوانی است، فراگیری را به دست فراموشی سپارد.

از مکتب‌خانه محلّی تا حوزه علمی زادگاه خویش را به همت مردانه طی نموده به مراتب عالی علمی آن روز نائل آمد همه جا از شخصیت علمی و اجتماعی او سخن گفته می‌شد، زیرا فرزند جوان میرزا حسین خان کاکوئی نه تنها وارث آنهمه مجد و عظمت وراثتی خانوادگی حکمرانان ایران و حاکمان سلسله کاکویه بود بلکه این افتخارات نسبی را با آنچه در کسب مدارج علمی تحمل نموده، توأم کرده از او شخصیتی با سجایا و مراتب عالی انسانی ساخته که مورد توجه خاص و عاّمش کرده جهت استخدام در چاپارخانه که تنها وسیله حمل و نقل آن روز محسوب می‌شد برگزیده شد. لیاقت و شهرت خانوادگی موجب گردید پس از اندک زمانی به ریاست چاپارخانه سمنان نائل آید.

در همین دوران جوانی که شاغل هم بوده است میرزا حسین خان مصمم می‌شود برای فرزند عزیزش علی اکبر همتائی جستجو کرده تا به اتفاق هم ادامه راه عمر را طی نمایند، اصالت و نجابت و شهرت طایفه قلی‌بیک جلب نظر او نموده از دختر چهارده ساله استاد فرج قلی‌بیک و شهربانو که مولود خانم نام داشت خواستگاری نمودند. بدین ترتیب دو خانواده اصیل و کهن قومس با هم وصلت کردند.

میرزا علی اکبر خان در نهضت مشروطه

ظلم و جور بیش از حد حکام دولت مستبد قاجاریه همانطور که در شهرهای ایران زیربنای یک انقلاب را ریخته بود در سمنان؛ دامغان، شاهرود، بسطام، جندق و نواحی اطراف آن نیز ذوالفقارخان سمنانی دست‌نشانده فتحعلیشاه قاجار بر اثر ظلم و ستم‌های غیرقابل وصف مردم را به ستوه درآورده، انتظار مصلحتی را می‌کشیدند تا برای نصرت و دادنش قیام کنند.

چپاول خانه‌ها، زبان بریدن خطبا و شاعران و حق‌طلبان مردم را در سمنان هم آماده قیام بر ضد حکومت قاجار و استبدادشان نموده بود.

حاج طاهرخان سمنانی و عالم و عارف مشهور سیدابوطالب حسنی سمنانی انقلاب مشروطه‌خواهان را شکل داده با دیگر شهرهای قومس هم صدا شدند، حساسترین پست در این موقع که می‌بایستی انقلابیون از یکدیگر با نبودن وسائل ارتباط جمعی مطلع می‌شدند «چاپارخانه» بود که به ریاست میرزا علی اکبرخان اداره می‌شد وقتی درباره انتقال خبرنامه‌ها با ایشان مذاکره کردند با آغوش باز پذیرفته بدون این که از حکومت مرکزی ترس و واهمه داشته باشد به وظیفه مذهبی ملی خویش عمل نموده از آن پس در ردیف مشاهیر مشروطه‌خواهان سمنان چون صفاالملک سمنانی، معین‌التولیه سمنانی، مشیرالاطبا سمنانی، منتخب‌الاطبا و معتمدالاطبا در خدمت آزادیخواهان وطن قرار گرفت.

تمامی آنان که بر علیه استبداد قاجار قیام کرده بودند به شجاعتی ستوده شده‌اند لکن چاپارخانه اداره حمل و نقل حکومتی آن روز را

در اختیار مشروطه‌خواهان قرار دادن کاری مهم به شمار می‌رفت که نقشی حساس هم به عهده داشت و میرزا علی اکبر خان که از حرمتی موروئی و شجاعتی زبان‌زد خاص و عام برخوردار بود بدون کوچکترین بیم و هراس منصب اخباررسانی مشروطه‌خواهان را پذیرفته نه تنها در مقابل مجاهدان مشروطه‌خواه قرار نگرفت بلکه با تمام امکانات محلی و حکومتی که در اختیار داشت سلحشوران وطن‌خواه را که به رهبری علماء دین بر علیه استبداد و ظلم قیام کرده بودند هم‌صدا و هم‌راز و همراه گردید تا این که در سال ۱۳۰۸ شمسی به تهران برای ریاست اداره حمل و نقل انتقال یافت، و در محله گذرقلی واقع در خیابان خیام سپس در محله حسام لشکر که اغلب رجال دوران ناصری و مظفری زندگی می‌کردند رحل اقامت افکند.

سجایای اخلاقی و سروت و فتوت و هم‌نوع دوستی که از نیاکان خویش به ارث برده بود موجب گردید در تهران نیز مورد توجه خاص طبقات مختلف قرار گیرد. در همین موقع نیز اهالی قشورس (شاه‌رود، دامغان، سمنان، خوار، جندق) نیز به هنگام کمک‌خواهی به او رجوع می‌کردند و منزلش مأمن و ماوای دردمندان و گرفتاران بود.

تا این که قریب به غروب روز هفدهم اسفندماه ۱۳۲۶ در داروخانه فرخ واقع در محله پاچنار خیابان خیام بر اثر فشار قلب کمی استراحت نموده دکتر فرخ که از یاران دیرین بود او را تحت نظر گرفت لکن اقدامات پزشکی مؤثر واقع نشده به هنگام غروب، موقعی که مؤذنان مساجد ندای توحید را سر می‌دادند دعوت حق را لیبیک گفت، آن شب پیکر هشتاد ساله مردی که جز در خدمت

دیانت و انسانیت قرار نگرفت و نه تنها با مبارزه علیه ظلم و ستم بلکه با ایثار و انفاق مردم دیار خویش را یاری نموده بود در جوار حرم مطهر امامزاده واجبالتعظیم حضرت سیدناصرالدین علیه السلام گذاشته شد. اهالی محلات اطراف با ائمه جماعت خویش دسته دسته به فاتحه خوانی و تسلیت آمده فردای آن شب با این که بیش از سیزده روز به نوروز نمانده بود و همگان سرگرم تدارک عید نوروز بودند با حضور مستمدین محلی و مقامات روحانی و شخصیت های مسئول اجتماعی و اهالی ایالات قومن پیکرش را تشییع نموده و در قبرستان امامزاده عبدالله کنار تربت فرزند جوانش حسین کاکوئی و نواده اش محمد کاکوئی به خاک سپرده شد.

مادر عارفه ما

مولود بنت استاد فرج الله ابن حسینقلی ابن علی قلی ابن حاجی فرج ابن احمد قلی ابن قلی بیک از دودمان اهل قنوت آهنگران قومن از خاندانی اصیل بوده اند آنهایی که نائل به زیارتش شده اند از سجایای اخلاقی و مراتب معنویت آن مجلله سخن ها دارند.

مادر عارفه ما که دست پرورده والدۀ فاضله عالمه متقیه حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ غلامحسین هراتی از علماء طراز اول سمنان بود از نوا در روزگار خویش به شمار می رفت.

تا آخرین لحظات عمر به سنت خاندان اصیل خویش که تمامی از احرار انفتدین و فتیان عارف بوده اند زیست نموده و تحولات سیاسی اجتماعی که موجب تغییر شکل زندگی می شدند نتوانستند او را از آنچه که تعلیم یافته بود منصرف کنند.

به همین لحاظ پاکی و عصمتی که در او دیده می‌شد انسان را به یاد قدیسین عالم می‌افکند، جز به ضرورت سخن نمی‌فرمود سیاه و سفید، زشت و زیبا، نزدش یکسان بود از هیچ چیز زندگی شکوه و شکایت نداشت بیشترین اوقات حیاتش به عبادت و سر در گریبان حال خود داشتن می‌گذشت، صحیفه خود را مرور می‌کرد. به همین لحاظ غیبت و دروغ را گوئی نمی‌شناسد و خلاصه از آنچه رنگ تعلق داشت و بوی دلبستگی می‌داد بیزار بود. حيله و تزویر از او فرار می‌کردند، شیطنتهای نفسانی او را نمی‌شناختند، راستی فرشته‌ای بود که از ملاء اعلیٰ به جبر زمان به زمین هبوط کرده در محیطی که رفاقت‌ها رنگ بی‌مروتی‌ها داشت و صمیمیت بوی طمع می‌داد خلاصه دوستی‌ها توام با بی‌وفائی بود چنین انسانی با تمام خصوصیت‌های یک انسان ملکوتی فرشته‌ای بود که جز خصلت فرشته از او دیده نمی‌شد.

وحیده زمان و نادره دوران والده عارفه ما در روز یازدهم آذر ماه ۱۳۴۹ قفس جان را شکسته به سوی ملاء اعلیٰ پر کشیده به جایگاه قدسیان که وطن اصلیشان بود پرواز کرد و در قبرستان امامزاده عبدالله به خاک سپرده شد.

فرزندان این خانواده

از پیوند دو طایفه کهن و پرسابقه تاریخ اسلام و ایران که به طور فشرده و فهرست‌وار مطالبی به طور اختصار درباره‌شان عنوان شد فرزندانی وارث آن همه مجد و عظمت علمی و سیاسی و جوانمردی گردیدند.

در پی ازدواج میرزا علی اکبر خان کاکوئی با مولود خانم قلی بیکی

نخستین فرزند در بهار عمر توانست دلبستگی زندگی را بیشتر نموده با شوق و اشتیاقی راه حیات را طی کنند.

مرحوم حسین کاکوئی که فاضل و دانشمندی عارف به شمار می‌رفت بهترین یار و مددکار خانواده‌ای بود که تازه استقلال یافته بودند در ایثار و جوانمردی نمونه کامل نیاکان مادری خویش به شمار می‌رفت. ایشان در سال ۱۲۹۱ در سمنان زادگاه نیاکانش محله حسینی به دنیا آمد نام پدر بزرگ را بر او نهاده پدر و مادری با فضیلت تربیتش را به عهده گرفته در اندک زمانی مدارج عالی علمی و کمال را پشت سر نهاد. با دخترخاله‌اش معصومه خانم ازدواج کرده خداوند فرزند عزیزی به آنها عنایت فرمود که نامش را محمد گذاشتند.

لکن خزان زودرس عمر مرحوم حسین خان کاکوئی او را مجال نداد که تربیت فرزند را به عهده گیرد در سالی که بلای تیفوس دامن ملت ایران را گرفت در سن سی سالگی دار فانی را وداع کرد. عارفه ما نخستین فرزند یتیم را که در دوران جوانی پذیرفت محمد کاکوئی برادرزاده‌اش بود که او نیز در شهریور سال ۱۳۲۶ درگذشت غم بزرگ و فراموش نشدنی بر قلب عارفه ما اعظم خانم منزل گزید.

مرحوم حسن کاکوئی فرزند دوم این خانواده نامش حسن گذاشته شده بود که در قدیمی‌ترین محله سمنان به نام حسینی در منزل پدریش قدم به عرصه وجود گذاشت این فرزند سمنانی‌الاصل که بعدها در تهران اقامت گزید پس از گذراندن ایام جوانی و طی تحصیلات اولیه مقدماتی با تدبیر پدرانه میرزا علی اکبر خان در اداره حمل و نقل آن روز استخدام شد اغلب اوقات عمر را در مأموریت

شهرستانها بسر می‌برد تا عاقبت چند نوع از امراض دست بهم دیگر داده پس از یک دوره کسالتی که ایشان را از پا درآورد به تاریخ اول مرداد ماه سال ۱۳۷۱ در بیمارستان مهراد دیده از جهان برگرفت و در بهشت زهرا برای همیشه آرمید.

آقا ذبیح‌الله و خانم سلطان: دو فرزند بسیار عزیز و دوست‌داشتنی که توانسته بودند جای بسیار رفیعی را برای خود در خانواده فراهم آورند ولی دیری نپائید که در سن‌های ۴ یا ۵ سالگی هر دو از دنیا به عالم قدس پرکشیدند آقا ذبیح‌الله در سمنان و خانم سلطان در آبادی زیون از توابع حسن آباد قم به خاک سپرده شد.

مرحومه معصومه کاکوئی (در پی عارفه ما) سومین دختر خانواده کاکوئی بود که به زمان تولد پدر بزرگوارش عازم عتبه بوسی آستان ملائک پاسبان دخت امام همام موسی بن جعفر علیهما السلام حضرت فاطمه معصومه سلام‌الله علیها بود.

در همان ایام مجاورت بارگاه حضرت معصومه سومین دختر که ششمین فرزند میرزا علی اکبرخان و مولود خانم بود پا به عرصه وجود گذاشت نامش را معصومه گذاشتند که به راستی چون نامش بود ایشان مورد التفات و محبت شدید عارفه ما قرار گرفته زمان طفولیت را با همان محبت‌ها سپری کرد. در آستانه شباب مأموریت پدر به اتمام رسیده به تهران مراجعت کردند.

معصومه خانم دوران جوانی را در تهران قدیم گذرانید بدون این که نزد کسی هنرآموزی کند به انواع هنرهای آن روز مسلط بوده حتی به هر کس که نزدش برای فراگیری تلمذ می‌نمود تعلیم می‌داد. صفا و صمیمیت، گشاده‌روئی در ایام پرغم، سخاوت در دوران تنگدستی، بخشش به هنگام نامهربانی اطرافیان، فریادری به

گرفتاری دیگران از جمله مشخصات آن بانوی بزرگوار بود که به اعتراف تمامی فرزندان مرحوم میرزا علی اکبر خان سجایای اخلاقی او چون خورشید تابان در خانواده بود عاقبت با آقای حسن حیدرخانی ازدواج کرده علاوه بر حضرت مخدوم مکرم و پیر معظم مولانا حسین بدرالدین مشتاق علی مدظله صاحب فرزندان دیگری شده^۱ در پی یک سال رحلت مادر عزیزش که شدیداً به او دلبستگی داشت در سحرگاه روز دوازدهم آذر ماه ۱۳۵۰ مطابق با ۱۳۹۲ هجری قمری مطابق ۱۹۷۱ میلادی جان به حضرت جانان تسلیم نمودند. همان روز در حالی که توسط عده‌ای از مؤمنین و علماء و خطبا تشییع می‌شد به وسیله عده‌ای از خانمهای ارادتمند به حضرت مخدومی تغسیل داده و سپس حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج سید مهدی لواسانی برایشان نماز خوانده به خاک سپردند.

و علاوه بر اعلامیه‌ای که به امضاء آية الله حاج شیخ محمد تقی آملی قدس سره روحانی طراز اول تهران منتشر شده بود حضرات آیات عظام تهران نیز اعلامیه‌ای به شرح زیر مرحمت نموده بودند.

هوالباقی

به مناسبت درگذشت مرحومه مغفوره بانو معصومه کاکوئی والده ماجده جناب آقای حسین حیدرخانی و اولین سالگرد درگذشت مادر بزرگ ایشان بانو مولود کاکوئی مجلس ترحیمی از ساعت ۲ و نیم تا ۴ و نیم بعد از ظهر فردا^۲ در مسجد ملک آباد واقع در خیابان خیام مقابل سیدناصرالدین کوچه لاجوردی منعقد است

۱- در شجره معین شده است.

۲- روز یکشنبه ۱۴ آذر ۱۳۵۰ مطابق شوال المکرم ۱۳۹۱

با تشریف‌فرمائی خود روح این دو بانو را شاد فرمائید.

سیدمرتضی علم - الاحقر سیدعلی اصغر خوئی -
 الاحقر سیدابراهیم میلانی - الاحقر سیدعبدالله شبستری - الاحقر
 شیخ عبدالصمد خوئی - مهدی‌الحسینی اللواسانی - جعفر
 النکرانی - محمدحسین زاهد - الاحقر سیداسماعیل سجادی -
 رضا مصطفوی تفرشی - الاحقر سیدحسن میرزائی - مصطفی
 مسجد جامعی - الاحقر سیدکاظم شبستری - علی‌الموسوی
 الذفولی - الاحقر سیدعلی‌الحسینی الانگجی - الاحقر میرزاخلیل
 قبله‌ای - محمدالحسینی الاثنی عشری!

در مراسم ختم علاوه بر امضاءکنندگان اعلامیه، مرحوم حضرت
 آیه‌الله العظمی حاج سیداحمد خوانساری و مرحوم آیه‌الله العظمی
 حاج سیدابوالحسن رفیعی قزوینی و آیه‌الله حاج سیدمرتضی
 ایروانی و آیه‌الله حاج میرزا یوسف ایروانی و آیه‌الله حاج سیدمهدی
 کماری و آیه‌الله حاج سیدحسین درکه‌ای شرکت نموده بودند و از
 سوی آیه‌الله العظمی گلپایگانی فرزند عزیزشان حجة الاسلام حاج
 سیدمهدی گلپایگانی و از سوی آیه‌الله العظمی حاج سیدمحمد
 وحیدی داماد ایشان به همراهی هیتی شرکت فرموده بودند. و
 حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدتقی مجتهدزاده فرزند
 برومند آیه‌الله حاج شیخ غلامحسین تبریزی منبر رفتند.

توران خانم کاکوئی: هفتمین فرزند این دودمان می‌باشند که در
 تاریخ ۱۳۰۶ شمسی به دنیا آمدند با پسرדانی خود آقای
 محمدحسین قلی‌بیکی ازدواج کرده و هم اکنون در حیات هستند.
 عبدالله خان کاکوئی هشتمین فرزند میرزا علی اکبر خان کاکوئی

که در تاریخ ششم آبان ۱۳۰۸ در تهران متولد شده ایام طفولیت را با محافظت توام با مهربانی و جانفشانی خواهر مجلله‌اش عارفه‌ما اعظم خانم به جوانی رسانید، ایشان تا رسیدن به سن بلوغ به واسطه ترغیب و تشویق پدر و خواهر به تحصیل کمالات ظاهر از آداب و رسوم و ادبیات اشتغال داشته در کنار تمام حال و هوای جوانی جدی بلیغ مبذول می‌فرمود، پس از حصول کمال به همان شغل اجتماعی پدر احترام نموده وارد بر وزارت خانه پست و تلگراف شد در سال ۱۳۲۹ که بیست و یک سال از عمر شریفشان می‌گذشت با مطهره، طاهره‌ای از دودمان مخبری و حاجی وزیری ازدواج نمود که به راستی چون اسمش «پری» بود گوئی آنچه را خواجه شیراز در روزگار خویش سروده است در حق او فرمود:

آن یار کزو خانه‌ما جای پری بود سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود
ولی هنوز دومین بهار باطراوت زندگی را ندیده بود که به مرض حصبه مبتلا شده سرانجام در پی شبهائی که آه و ناله‌اش جان اطرافیان را می‌سوزاند دیده از تمام لذت‌ها و دلبستگی‌ها مخصوصاً تنها فرزند شش‌ماهه‌اش علی‌اکبر برداشته به سوی قرب پرواز کرد و در جوار تربت محدث روایات آل بیت عصمت و طهارت شیخ صدوق به خاک سپرده شد.

مرحومه فاطمه کا کوئی هر چند شیر عشق و محبت از پستان مادری غیر از مولود خانم نوشیده است لکن وارث همان سجایای اخلاقی و بزرگواریهای دودمان پدری می‌بود بیشترین از دوران عمر جوانی را با امراض قلبی مأنوس، مظلومه‌ای که جز نگاه‌های محبت‌آمیز پدر و پرستاری عاشقانه مادر زهرا خانم هیچ چیز نداشت، مولود خانم چون فرزند خویش به سینه‌اش می‌فشرد و

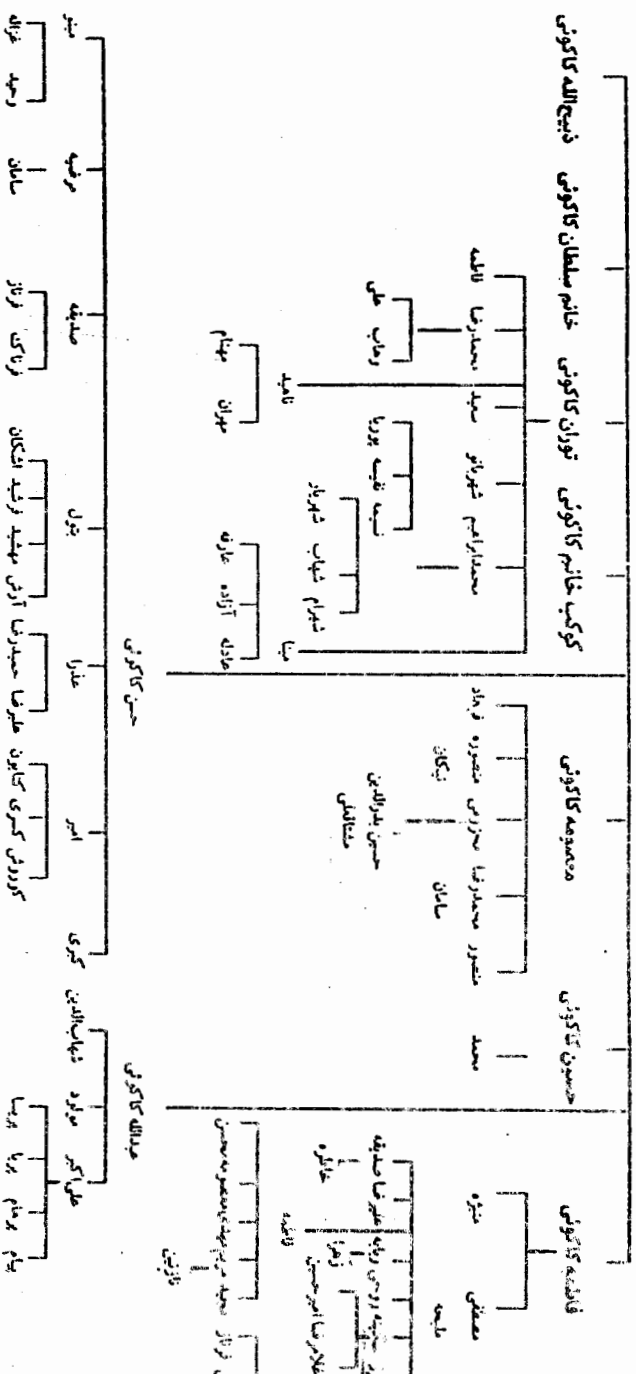
بیش از فرزندان به او می‌پرداخت تا آخرین دقایق عمر او مادرش و مولود خانم و خواهرانش مخصوصاً عارفه‌ما سیراب محبتش می‌کردند عاقبت در شانزدهم اردیبهشت سال ۱۳۳۵ مطابق با هجدهم رمضان ۱۳۷۷ در حالی که بیش از سی و دو سال نداشت دیده از جهان فرو بست و در جوار تربت پاک شیخ صدوق علیه‌الرحمه به خاک سپرده شد.

تولد عارفه‌ما

مرگ ذبیح‌الله و خانم سلطان دختر و پسری که رخنه در دل والدین خود نموده بودند خانه میرزا علی اکبر خان را با غم قرین و سوز فراق آن دو شیرین‌زبان چشمها را گریان و اعضاء خانواده را نالان کرده بود همه و همه آنهایی که به جهاتی روزها یا شبها را در بیت میرزا علی اکبر خان می‌بودند انتظار مسیحا نفسی را می‌کشیدند تا با خود نوش‌دارو آورده جان دردمند والدین را که تاب دوری از دست داده‌اند دوا نموده، دریدگی جامه‌ صبوری را که در مرگ عزیزانشان چاک کرده بودند با سوزن لطف و نخ عنایت بدوزد. چون چاره‌ای جز تن به قضا و دل به رضا دادن نداشتند، یعقوب‌وار دیده بر متمر عنایت بی‌علت الهی دوخته بودند و انتظار یوسف‌وشی را می‌کشیدند که در سحرگاه دوازدهم تیرماه ۱۲۹۴ دولت بخت چون مرغ بر دیوار زندگی آنان نشست و گفت ای منتظران برخیزید که آن خسرو شیرین آمد.

دختری فردا آفرین قدم به دنیا گذارد چون «ستاره‌ای» بدرخشید و ماه مجلس شد و دل رمیده والدین را انیس و مونس

میرزا علی اکبر خان کاکونی - مولود خانم قلی بیگی



شد. جوهای محل در پی هفته‌ها تشنه لبی نیز در همان لحظه سینه
برای آب سبم محله گشوده زیرا منادیان کوچه به کوچه ندا می‌دادند
که آب آمد، آب آمد. یعنی حیات آمد، حیات آمد، تا هر تشنه‌ای را
سیراب و هر مرده‌ای را زنده کند.

آری همان روز دوازدهم تیرماه شیرینی که آمد تلخی‌ها
رفتند، غم‌ها جای خود را به شادی‌ها دادند، گریه‌های شوق‌با
خنده‌های ذوق دست به دست هم داده گل برافشانند و می‌در
ساغر ریختند و خواندند:

بیا تا گل برافشانیم و می‌در ساغر اندازیم

فلک را سفت بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

من و ساقی بهم سازیم و بنیادش براندازیم

در حالی که فضای اطاق را بوی عود و ختمی و صدای ترکیدن
اسپند پر کرده بود، دهان را شیرین می‌کردند، به دستها گلاب
می‌ریختند و تازه وارد به دنیا را دست به دست می‌دادند و او می‌آمد
و گوئی می‌گفت:

آمددام که تا به خود گوش‌کشان کشانمت

بی‌دل و بی‌خودت کنم در دل و جان نشانمت

آمددام بهار خوش پیش تو ای درخت گل

تا که کنار گیرمت خوش خوش و می‌فشانمت

آمددام که تا ترا جلوه دهم در این سرا

همچو دعای عاشقان فوق فلک رسانمت

همه می‌بوسیدند و می‌بوئیدند، و او در میان دستهای شادی
می‌آمد تا به آغوش پدر عارف و صاحب کمال خود که سالک

مسالک ائمه دین بود بر سده دیده به رخسارش باز کند. مهر او را در دل جای دهد. و آنگاه که چشم به رخسار پدر گشود او این سروده را زمزمه کرد:

جمله افتادگان برپا شدند

عیسی آمد مرده‌ها احیا شدند

سوختن در شمع را پروا نبود

شمع آمد هر کجا پروانه بود

نام‌گزاری عارفه‌ما

شب ششم از تولد عارفه‌ما، میرزا علی اکبر خان، علماء دین و اعیان و اشراف و معتمدین که همه از مؤمنین و وارستگان بودند را دعوت نموده پس از پذیرائی قنடை نورسیده را آورده به حضور علماء بردند که بر گوش او اذان و اقامه گفته شود. شخصیت‌های دینی عارف عالم مجاهد حاج سیدابو طالب سمنانی را که از اقوام طایفه هم بود بر خود مقدم داشتند، گوئی حاج سیدابو طالب به نور باطن دانسته بود که قرعه به نام او خواهند زد کمی تربت مقدس و مطهر اباعبدالله الحسین علیه السلام را در آب حل نموده به کام فرزند دختر میرزا علی اکبر خان ریختند سپس طبق سنت سنیه که نزد مسلمانان معمول می‌باشد به گوش راستش اذان و به چپ اقامه گفت. و حاضرین مکرر در مکرر نقل می‌کردند که به هنگام شنیدن نام ختمی مرتبت صلوات الله علیه و علی مرتضی علیه السلام نوزاد دیده‌هایش را گشوده و خنده بر لبان و شادی بر چهره‌اش دیده می‌شد. بر پشت قرآن خطی که هم اکنون وقف بر مزار عارف سبحانی شیخ ابوالحسن خرقانی است مرحوم حاج سیدابو طالب این جملات را مرقوم فرمودند: «بسم الله الرحمن الرحيم در شب هجدهم سرطان ۱۲۹۴ که پنجاه و شش سال از عمر فقیر می‌گذرد

در منزل میرزا علی اکبر خان کاکوئی معین‌المجاهدین به فرزند دخترش اذان و اقامه تلقین نموده نام کوکب^۱ را برایش انتخاب کردیم که به حق اجداد طاهرینم کوکب هدایت باشد.^۲

سپس نوزاد را با صلوات به جمع خانمها بردند تا برای اولین بار ناخن او را به گیرند به رسمی که هنوز در بعضی از خانواده‌های اصیل دیده می‌شود دائی نوزاد که قلی نام داشت به جمع اهل حرم خوانده شد و یک سکه در دست راست نوزاد گذاشت آنگاه ناخن دستهای او را گرفتند. تیر دعای حاج میرزا ابوطالب عارف سمنانی در آن شب به شرف اجابت نشسته کوکب خانم نه تنها در جمع فرزندان میرزا علی اکبر خان کاکوئی بلکه در قبیله پدری و مادری که منشأ و مبدء قسمت اعظم طوائف قومس به شمار می‌روند چون ستاره هدایتی بود که همه به آن اعتراف داشتند.

دوران طفولیت

در خاندان معزز حضرتش به پیروی از سیره حضرات معصومین علیهم‌السلام سنت بود که جهت نوزاد ندیمه‌ای اختیار نمایند به همین منظور بی‌بی گوهر که زنی عابده و زاهده و متقیه بود جهت این مهم انتخاب گردید و اغلب اوقات که مادر به کارهای خانه پر رفت و آمد اشتغال داشت یا به درس قرآن و تفسیر فاضله کامله مرحومه هراتی والده حضرت حجة الاسلام مرحوم هراتی شرکت می‌فرمود،

۱- یعنی ستاره که به راستی هم در طایفه بسیار پرجمعیت پدری و مادری چون ستاره هدایتی بود.

۲- این شاعر عارف آزاده سمنانی در حالی که عارقه ما شش ساله بود دیده از دنیا برگرفته شد جمال حضرت دوست گشوده است.

کوکب خانم را بی بی گوهر همت آبادی نگاهداری می کرد تا این که دوره رضایت و صباوت گذشت.

ایام شباب

نه سال گذشته بود که کوکب خانم از عزلت سرای لاهوت و نیستان وجود پابه دایره خاکی نهاده بودند از همین سن بود که به همراه مادر به جلسه تفسیر قرآن می رفتند.

معلمه فاضله مرحومه هراتی وقتی شوق و اشتیاق کوکب خانم را در فراگیری قرآن دید تصمیم گرفت شخصاً مسئولیت تعلیم دادن قرآن و تکالیف الهی کوکب خانم را به عهده بگیرد، این انس در حساسترین ایام عمر موجب شده بود که کوکب خانم بیشتر اوقاتش را در خانه مرحوم حجة الاسلام هراتی بگذراند و در اندک زمانی نبوغ خویش را نشان داده تا سن چهارده سالگی که به خوبی قرآن را فرا گرفته بود و معارف عالی اسلامی را آموخته و هرکجا فرصت را مناسب می دید یافته هایش را به زبان آورده به نوبه خویش به ساحت قدس قرآن عرض ادب می نمود.

توجه پدر

میرزا علی اکبر خان بر اثر مسئولیت اجتماعی که داشت می بایستی گاهی به حوزه مأموریت خود سرکشی نموده، به همین جهت از خانواده خود دور باشد عادت ایشان چنین بود برادر همسرش مولود خانم را که در خانوادگی به دائی قلی معروف بود مسئول رسیدگی به امورات خانواده خود نموده سپس به سفر می رفت، در نخستین سفری که بعد از تولد کوکب خانم می بایست

به جهت رسیدگی به امور چا پارخانه به سمت شاهرود می‌رفت
سفارشاتى دربارهٔ کوکب خانم نموده‌اند که دلالت بر توجه
میرزاعلى اکبرخان به دختر بزرگش می‌نماید.

چون این سفر کمى طولانى می‌شود میرزاعلى اکبرخان نامه‌ای به
برادر همسرش که شوهر همشیره زاده‌اش هم می‌بود می‌نویسد.

..... از محبت‌های پرزحمت کمال تشکر را دارم و انشاءالله به
سلامت باشید، می‌دانم که رسیدگی به همشیره خصوصاً آن خانه
پررفت و آمد مزید گرفتاریهای روزانه شما شده است. خجلم ولى
جز شما هم نیست که شایستگی چنین مسئولیتی را داشته باشد. به
کوکب خانم بیش از هر چیز توجه داشته باشید در آداب دینی که به
آن علاقمند شده است آزادش بگذارید همانطوری که معمول
مادرش می‌باشد او را به مجلس درس قرآن ببرد که دلتنگ نشود
وقتی که عازم بودم مایل به مسجد رفتن شده بود. به اتفاق مادرش یا
بی‌بی گوهرخانم یا همشیره زاده سکینه خانم به نماز آقای هراتی
برود خوبست شاید باقیات الصالحات خوبی بشود.

ماه رمضان نزدیک است اگر نیامدم مراقب باشید که روزه‌ها را
پی درپی نگیرد می‌ترسم مریض بشود از طرفی هنوز هم که روزه بر
او واجب نشده است

حضور حاج آقا عماد

میرزاعلى اکبرخان کاکوئی که از ارادتمندان و معتقدان به حاج
شیخ عمادالدین سبزواری هدایت علی بودند در غرهٔ ربیع‌الثانی
یکهزار و سیصد و چهل و پنج هجری قمری که ایشان وارد سمنان
شدند دعوتی از مقتدای خود نموده در همان مجلس کوکب خانم

که حدوداً ده ساله بودند مورد لطف و عنایت و محبت آقای هدایت علی قرار گرفتند و آنچه از قرآن و معارف دینی آموخته بود به اصرار اطرافیان در حضور آن عالم عارف به کلام آورد سپس با همان حال و هوای کودکی به آقای هدایت علی عرض کرد: دلم می خواهد اسم من از اسماء ائمه اهل بیت باشد نه اسم یک گل. حاج شیخ عماد وقتی دبستگی کوکب خانم را به مذهب دیدند فرمودند: فرزندم: «کوکب» اسم ستاره هم هست.

ولی کوکب خانم باز همان مطلب را تکرار کرد که حاج شیخ عماد خطاب به میرزا علی اکبر خان فرمودند: از امروز کوکب خانم را اعظم که اسم خداست صدا می کنیم و به مرحوم میرزا علی اکبر خان فرمود از او مراقبت کنید که آینده ای درخشان توام با مصائب دارد این فرزند موجب زنده نگاه داشتن نام شماست از همان پس توجه پدر آنقدر به کوکب خانم زیاد شد که همه اقوام به آن اعتراف داشتند و این توجه و محبت موجب شده بود که کوکب خانم نیز نسبت به پدر عشق بورزد که این حال تا آخرین لحظات عمر کوکب خانم با او قرین بود.

مهاجرت به تهران

در سال ۱۳۰۷ شمسی میرزا علی اکبر خان به تهران فرا خوانده شد و به عنوان تقدیر و سپاس از زحمات صادقانه ای که در قومی تحمل نموده بود ریاست اداره حمل و نقل را به ایشان واگذار کردند پس از ابلاغ حکم انتقال به تهران، منزلی در محله گذرقلی که در خیابان خیام پاچنار واقع بود تهیه نموده به تهران مهاجرت نمودند. عارفه ما کوکب خانم چهارده ساله بودند که وارد تهران شدند

روزهای اول چنان درد غربت او را اذیت و آزار می‌نمود که ساعت‌ها به یاد آنهمه انس و الفت با محله‌های زادگاهش و کسانی که اوقات عمر را با ایشان می‌گذراند گریه می‌کرد و حسرت آن روزها را می‌کشید تا این که به زندگی در تهران هم خوی گرفت. و همان زندگی معنوی سمنان را دنبال کرد.

ازدواج عارفه‌ما

رفت و آمدهای اداری میرزا علی اکبر خان رفته رفته پای خانواده کناره گیر او را به میان جمع‌ها کشید مهمانی‌ها دید و بازدیدها موجب گردید که دوران تنهایی اعضاء خانواده میرزا علی اکبر خان تمام شود. و درب، آمد و شدها باز شده با مردمان گوناگونی معاشرت نمایند از جمله خانواده‌های بسیار محترمی که مایل بودند بیش از حد معمول به میرزا علی اکبر خان نزدیک شوند فامیل پارسا بودند که از طوائف سرشناس و خوش نام و صاحب شهرت تهران به شمار می‌رفتند. پس از نزدیکی بیش از حد خانواده پارسا بود که از عارفه‌ما جهت ازدواج با محمود خان پارسا که از رجال زادگان نه لایبالی بلکه مؤمن و متدین بود خواستگاری نمودند و خلاصه عارفه‌ما بین سال‌های ۱۳۱۰ الی ۱۳۱۲ در سن شانزده سالگی با محمود خان پارسا ازدواج کرد.

سرگرمی‌های تهران

شخصیت اجتماعی میرزا علی اکبر خان موجب شده بود که خانواده‌اش بیش از حد معمول مراقب رفت و آمدها باشند بهر زمان و با هر کس مجالست ننمایند. و این از جمله سفارشات اکید

میرزا علی اکبر خان به همسرش بود که در ساعات غیر عادی بیرون نروند و زیاد به گردش و تفریح نپردازند، فرزندان شان با اشخاص ناباب معاشرت نداشته باشند و در مجلس غیر مناسب شرکت نکنند.

این دستورات دلسوزانه پدر موجب شد که هر کدام از فرزندان در محیط خانه به کاری هم مشغول شوند.

برای دخترها قالی بافی را انتخاب کرده بودند که در زیر زمین ها دار می زدند و عارفه ما به اتفاق دیگر خواهران به قالی بافی مشغول شده بودند.

تلمذ نزد علماء

عارفه ما در تهران همان روش زندگی عارفانه زادگاه را دنبال کرد و برای فراگیری معارف اسلامی و مستفیض شدن از فیوضات نماز جماعت عده ای از شخصیت های روحانی تهران را انتخاب کرده بود.

آیه الله طالقانی: حجة الاسلام والمسلمین آیه الله حاج سید ابوالحسن طالقانی که از علماء ابرار و دانشمندان اخیار جامعه روحانیت تهران بودند با زندگی بسیار ساده خودش تاثیر شدید و عمیق در روحیه عارفه ما گذاشته که در زندگی با داشتن امکانات مادی زیاد و فراهم بودن تمام تجملات سطح بالای آن روز به آن دل نداده به نوعی زندگی عارفانه تعلق پیدا کنند که همانطور شد. تا آخرین روزهای زندگی به آن چه از مرحوم آیه الله طالقانی یافته بود تأسی کرد.

آیه الله اصفهانی: حاج آقا جمال اصفهانی از علماء طراز اول و

روشنفکر و عارف مشرب پایتخت محسوب می‌شد که بی‌نهایت مورد توجه قاطبهٔ بازاریان تهران قرار گرفته بود. و در مسجد عباس‌آباد اقامه جماعت می‌فرمود، عارفهٔ ما از محضر ایشان نیز استفاده‌ها نموده حتی آنقدر مورد توجه حاج آقا جمال قرار گرفتند که امور زنان مسجد را به ایشان وامی‌گذارد.

آیه‌الله خراسانی: حاج ابوالفضل خراسانی از علماء اعلام تهران بودند که به علم و کمال و قدس و تقوا اشتهار داشتند و در مسجد آذربایجانیه ظهرها اقامهٔ جماعت می‌نمودند شبها و صبح‌ها هم در مسجد نارون انتهای بازار کفاشیه که مورد علاقهٔ شدید و الگوی عارفهٔ ما بودند به حدی که در هر سه مجلس به حضورشان رسیده علاوه بر جماعت در مجالس تدریس آن بزرگوار تلمذ می‌نمودند.

حتی زمانی که محلهٔ سنگلج را به جهت پارک شهر کنونی خراب می‌کردند از جمله زنان جوانی بودند که به تحریک آیه‌الله خراسانی خانزاده‌ها را تشویق به اعلام عدم رضایت می‌نمودند.

آیه‌الله درکه‌ای: حاج سیدعزیزالله حسینی درکه‌ای که عالمی متقی و زاهدی پارسا بود و از شاگردان برجستهٔ حوزه آخوند خراسانی و حاج سیدمحمدکاظم یزدی و شریعت اصفهانی به شمار می‌رفت و به امر آیه‌الله مجاهد میرزا محمدتقی شیرازی به تهران آمده بود مورد توجه خاص و عام هم بود در حوالی منزل مسکونی عارفهٔ ما اقامت نموده به همین لحاظ عارفهٔ ما چون سایر طبقات از ایشان بهره‌های علمی و معنوی زیاد برده بود.

سلطان الواعظین: که از خطبای والامقام و زبردست آن زمان بود و با تدوین اثر مقدس شبهای پیشاور پی به ارادت او به مقام

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌توان برد از جمله کسانی بود که نظر عارفه ما را به خود جلب کرده، بیشترین اوقات را در مجالس او می‌گذرانید چنان مورد توجه حاج سلطان قرار گرفته که در مجالس خصوصی ایشان هم راه یافته و کسب فیض می‌کرد و همیشه از آن دوران خاطراتی را نقل می‌فرمود.

فیض جماعات تهران: یکی از روش‌های بسیار پسندیده عارفه ما که تا حدود بیست سال قبل از پروازش به ملکوت اعلیٰ مراعات می‌نمود شرکت در نماز جماعات شهر بود عقیده داشت اگر کسی بدون عذری به جماعت حاضر نشود نمازش مقبول نیست^۱ بلکه یهودی امت می‌باشد^۲ بهمین اعتبار در این راه از جماعت‌هایی که بهره برده و مستفیض شده بود جماعت حضرات علماء اعلام و آیات عظام و حجج اسلام آقایان حاج سیدمرتضی ابروانی مسجد چهارراه مختاری حاج میرزا یوسف ابروانی مسجد قندی حاج میرزا جعفر لنکرانی، مسجد بینائی، حاج سیدصدرالدین جزایری مسجد گذر حاج قاسم، حاج سیدجواد سجادی، مسجد اتفاق، حاج سیدابراهیم میلانی مسجد ملک‌آباد، حاج سیداحمد گلپایگانی مسجد گذرقلی، حاج شیخ ابوطالب فاضلی خوئی مسجد گذر مستوفی، حاج سیدمحمی‌الدین طالقانی مسجد قدس

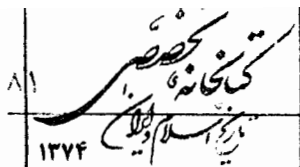
۱- اشاره به فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که فرموده‌اند «مَنْ سَمِعَ التَّاءَ فَلَمْ يُجِبْهُ مِنْ غَيْرِ عَلَةٍ فَلَا صَلَاةَ لَهُ» هر کس صدای اذان جماعت را بشنود و بدون هیچ عذری پاسخ ندهد نماز ندارد (وسائل‌الشیعه ج ۵ ص ۳۷۵) یعنی نمازش مقبول نیست.

۲- اشاره به فرمایش رسول خدا صلوات‌الله علیه می‌باشد که فرموده‌اند: «سَلِّمُوا عَلَى الْيَهُودِ وَالتَّنَّارِ وَلَا تَسَلِّمُوا عَلَى يَهُودِ أُمَّتِي. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: مَنْ يَهُودُ أَفَتَك. قَالَ: الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْأَذَانَ وَالْإِقَامَةَ وَلَمْ يَخْضِرُوا لِمَجَاعَةٍ» به یهود و نصاری سلام کنید ولی بر یهود امت من سلام نکنید. عرض کردند یا رسول‌الله یهود امت شما کیست؟ فرمود: آنها که صدای اذان و اقامه را می‌شنوند ولی در نماز جماعت حضور پیدا نمی‌کنند (النالی الاخبار ج ۴ ص ۲۰۴)

حاج شیخ محمود یاسری مسجد ارک، حاج سیدحسین درکه‌ای صبح‌ها در مسجد ملک‌آباد حاج سیدعلی‌اصغر جزایری در مسجد حاج میرزا شفیع، حاج سیدعلی طائفانی مسجد پاچنار، حاج شیخ عبدالکریم حقشناس مسجد اسین‌الدوله حاج میرزاسیدحسن لواسانی مسجد محمودیه سرچشمه را نام می‌برد.

خدمت در ایام عزاداری

یکی از مهمات مورد توجه عارفه ما مسئله ایام عزاداری خامس آل عبا حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام بود که شدیداً به آن توجه داشته از همان دوران جوانی هم علاوه بر سیاه پوشیدن از هرگونه کاری که حکایت از شادی و سرور می‌نمود خودداری می‌کرد و بر این عقیده بود که فرمایش رسول خدا (ص) که اگر کسی صدای یاری فرزندم امام حسین علیه‌السلام بشنود و او را یاری ندهد از ما نیست به زمان اعلام عزای حسینی هم می‌باشد که اگر خود را آماده خدمت نکنیم مثل کسی هستیم که حضرت را روز عاشورا تنها گذاشته‌ایم به همین لحاظ محرم که در تکیه ملک‌آبادی‌ها چادر می‌زدند و از طلوع صبح بعد از اقامه نماز جماعت روضه‌خوانی می‌کردند تا اذان ظهر عارفه ما با عشق و علاقه در قسمت زنانه خدمت می‌کرد. شب و روز تاسوعا و شب و روز عاشورا آقایان ملک‌آبادی‌ها که از علماء تهران و خطباء تهران محسوب می‌شدند در همان تکیه عزاداران حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را اطعام می‌کردند عارفه ما وسائل طبخ قبل از آشپزی را فراهم می‌آورد و معتقد بود صعب‌ترین امراض را می‌توان با مقداری برنج که از هفت ظرف به نیت شفا برداشته می‌شود معالجه کرد.



توسل به معصومین علیهم السلام

علاوه بر این که در عبادات واجب و مستحب متوسل به آن ذوات مقدسه میشد تا اعمالش مقبول درگاه احدیت قرار گیرد و معتقد بود بدون چنین توجیهی عبادتی صورت نگرفته است.^۱

به هنگام بروز مشکلات و گرفتاریها که مصائب نزدیکان و یا او را از پای درمی آوردند به جای ابراز ضعف و ناتوانی فوراً دست توسل و تمسک به ذیل عنایات معصومین علیهم السلام می زد^۲ و برای هر مشکلی امامی علیه السلام یا معصوم زاده‌ای را انتخاب می کرد.

جهت مریضی طفلان و مشکلات خانوادگی شدید به طفلان حضرت مسلم متوسل می شد.

و برای رفع مشکلات صعب به حضرت رقیه بنت الحسین متوسل می شد.

جهت خلاصی از زندان به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و ام البنین مادر حضرت ابوالفضل العباس متوسل

۱- چنانکه در زیارت جامعه کبیره می خوانیم «يُمَوَّلَاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُقْبَرَةُ» یعنی به سبب ولایت و دوستی شما اعمال واجب و مستحب مقبول درگاه احدیت می گردد. و در حدیث آمده «فمن لم يتولنا لم يرفع الله له عملا» هر کس ولایت و رهبری ما را نپذیرد خدا هم اعمال او را قبول نمی کند (کافی ج ۱ ص ۴۳۰)

۲- چنانکه امام صادق فرموده اند: «هنگامی که خواستی به نماز شب بایستی بگو بار خدایا من بوسیله پیامبرت که نبی رحمت است و بوساطت خاندان پیامبر، رو به سوی تو می آورم و آنان را پیشاپیش حوائج مقدم می دارم. خداوندا مرا به حرمت آن پاکان آبرومند در دنیا و آخرت از مقربین درگاهت قرار بده، بار پروردگارا، به عظمت آنان بر من ترحم فرما و به احترام آنان عذابم مفرما و به سبب آنان هدایتم کن و گمراهم نفرما و به برکت آنان رزقم داده و محروم مگردان و حوائج دنیا و آخرتم را برآور چه آنکه تو بر هر چیز توانائی و بهر چیز دانائی» (من لایحضره الفقیه ج ۱ ص

می‌گردید.

جهت رفع مشکلات مادی دست نیاز به دامن حضرت زینب کبری و حضرت امام جواد و حضرت عباس و حضرت علی‌اصغر علیهم‌السلام می‌زد.

جهت برطرفی غمهای بسیار بزرگ غیر مترقبه که بدون خبر از راه می‌رسیدند متوسل به ساحت قدس حضرت رسول خدا می‌گردید و همیشه می‌فرمود رسول خدا «رحمة للعالمین است». و در روزهای تولد و وفات معصومین علیهم‌السلام همیشه تا یک اربعین صلوات به حضور اقدسشان نیاز می‌نمود.

انس با صلوات کمتر کسی از ارادتمندان و آشنایان به آن مجلله است که حال انس او با صلوات بر محمد و آل محمد را ندیده باشد. تمامی اوقات روز و حتی شبها اگر بیداری داشت تسبیح در دست داشته به صلوات مشغول بود هر کس نزدش از مصیبتی یا مشکلی و گرفتاری صحبت می‌کرد فوراً به او دستور صلوات می‌داد و عجیب است که گره‌های بزرگ خود و دیگران را با صلوات می‌گشود. و بر این عقیده بود که صلوات زمینه توجه معصومین علیهم‌السلام را به انسان فراهم می‌آورد.

یتیم‌داری

از جمله سعادتهائی که نصیب او شده بود و تا آخرین لحظات عمر نیز به آن اشتغال داشت به عهده گرفتن مسئله تربیت و پرورش ایام طایفه بود که به راستی اگر چنین مسئولیتی را عهده‌دار نمی‌شد آسایش و آرامش خانواده‌هائی از طایفه که یتیم داشتند سلب شده، معلوم نبود سرنوشت ایامشان به کجا می‌انجامید یک روز در پاسخ

کسی که مورد سئوالش قرار داده بود چرا چنین مسئولیتی را قبول کرده جوانی خویش را صرف یتیم‌داری نمودید؟

فرمود: «جهات گوناگونی داشت» و به این جهات اشاره نمود.
اولاً رسول خدا صلوات الله علیه سفارش کرده‌اند که امت به چنین مهمی توجه داشته باشند و برای آن اجر و پاداش معین فرموده‌اند که به نظر من تمامی آن اجر و پاداش یک طرف اطاعت از دستور رسول خدا نمودن یک طرف، همین که انسان شرافت پیدا کند آنچه پیامبر اکرم فرموده انجام دهد هم بهشت است و هم رضای خداست و هم آسایش است و هم پاداش دنیا و عقبی و دیگر این که یتیم‌ها فرزندان عزیزانم بودند برای من خیلی عزیز بودند و نمی‌توانستم در روزهای غم آنها را تنها بگذارم محمد آقا برادرزاده‌ام از سه جهت برایم عزیز بود اول این که یتیمی از ایتم اسلام محسوب می‌شد و بعد برادرم به آن علاقه وافر داشت و اضافه این که چشم و چراغ خانه پدرم شده بود. با تمام وجود به پرستارش قیام کرده بودم که بعد از چهار سال پرستاری و پاسبانی از او شبی برادرم را در واقعه دیدم به او گلابی دادم که بخورد گفت: خواهرم فعلاً نارس است از آن نگاهداری کن تا وقتش می‌آیم و می‌برم. عاقبت بعد از شش سال دوباره واقعه‌ای دیدم که گفت: آئنده‌ام گلابی امانت نزد ترا به‌برم که چندی نکشید محمد آقا از دنیا رفت زندگی را بر من تیره و تار کرد.»

علی آقا برادرزاده دیگر از جمله ایتامی بود که از شش ماهگی پس از فوت ما در جوانش مسئولیت تربیت و پرورشش به عهده عارفه ما بود. راستی چون جان عزیزش داشته و مانند سایه همه جا با او بود تا او را به ثمر رسانید و ازدواج کرد و هم اکنون دارای

همسر و چهار فرزند می‌باشند.

خواهر زادگان یتیم: در پی فوت خواهر جوان و عزیزش که بی‌نهایت به او دلبستگی داشت فرزندان او را مانند مادری فداکار به سینه چسبانید و بزرگ کرد چه مصائبی را در این راه تا آخرین لحظات عمر تحمل نموده لکن جز لبخند رضا از او دیده نشد.

صرف نظر از حج

سالی که حضرت آیه‌الله العظمی حاج سیداحمد خوانساری قدس سره عازم حج بودند از ایشان به وسیله آیه‌الله ایروانی دعوت به عمل آمده بود تا مشرف شوند. با آن که اشتیاق زیارت بیت‌الله الحرام و حرم رسول خدا و ائمه بقیع تمام عمر وجودشان را پر کرده بود چون آخرین فرزند یتیم خواهر بیش از چهار سال نداشت، فرمودند: «اینکه شرعاً مستطیع نیستم فکر کنم خدا و رسولش به این راضی‌تر باشند که من یتیم‌داری کنم» عجیب است در آن سال هر کس از آشنایان که مکه رفته بود می‌گفت شما را در فلان جا دیدیم، با شنیدن آنها اشک می‌ریختند و می‌فرمودند: «یتیم‌داری من پذیرفته شده و ثواب حج داشته است.»

صبوری در یتیم‌داری

هرچند در تمامی ایام زندگی جز صبوری از آن معظمه دیده نشده در مقابل محبت‌ها کوچکترین توقعی که نداشت بماند نامهربانی‌هایی را هم که از همان عده می‌دید لب فرو می‌بست و می‌فرمود «گفته‌اند تو نیکی میکنی و در دجله انداز» ولی صبوری او در ایام یتیم‌داری بسیار مهم و چشم‌گیر بوده است.

نقل می‌کنند علی‌آقا برادرزاده ایشان در کودکی که به خانه خاله‌اش برده می‌شد تا خانواده مادری هم فرزندزاده خویش را ببینند اصرار می‌کرد در آنجا بماند وقتی با این تقاضا موافقت می‌کرد و خانه را ترک می‌نمود ساعتها پشت پنجره‌های کوچه در گرمای شدید تابستان می‌ایستاد که مبادا برادرزاده یتیم بهانه او را گرفته بی‌تابی کند.

خدمت خلق

یکی از خصوصیت‌های چشم‌گیر ایشان خدمت به خلق‌الله بود و راستی وجودش شرح عارفانه فرمایش نبوی صلوات‌الله علیه به شمار می‌رفت که فرموده‌اند «مَنْ أَصْبَحَ وَلَا يَهْتُمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» هر که روز آغاز کند و اهمیتی بر کار مسلمانی نداشته باشد مسلمان نیست.

اگر دیگران برای منفعت دنیائی خود خدمت می‌کنند به طمع، ساعاتی از عمر روزانه خویش را در خدمت خلق می‌باشند او بدون این که به کسی طمع و چشم داشتی می‌داشت تمام روز را در خدمت به مردم صرف می‌کرد آنچه که از ساعات روز صرف خودش می‌کرد زمان عبادات و امور ضروری زندگیش بود که بدون کمک دیگران صورت می‌گرفت و در سایر اوقات وقف مردم بود هر کس به مرض مبتلا می‌شد و نیاز به کمک جسمانی داشت او را فرا می‌خواند و با آغوش باز تا بهبودی کامل او پرستاری می‌کرد.

با بیمارانی که از شهرستانها می‌آمدند روزها وقت خویش را صرف معالجه آنها می‌کرد بدون این که ابراز خستگی نماید و نارضایتی از خود نشان دهد و دیده می‌شد که بعضی به جای سپاس

و تشکر زبانی، نامهربانی کرده نه تنها پاس زحمات و محبت‌هایش را نگاه نداشته حتی با بی‌مهری جواب می‌گفتند به او خبر می‌دادند: «صغری چنین گفت و کبری چنین کرد» با بی‌اعتنائی می‌فرمود: «انسان محبتش و خدمتش را نباید مد نظر داشته باشد زیرا این مدنظر داشتن توقع می‌آورد آن وقت از چنین گفت «صغری» و چنین کرد «کبری» رنج می‌برد باید محبت و خدمت را همان ساعت فراموش کرد وقتی محبت و خدمت را از یاد به‌برید هیچ نامهربانی شما را رنج نمی‌دهد و کوچکترین پاداشی را هم توقع ندارید».

چنان‌که خود همانطور عمل می‌کرد و آن ساعت که خبرش دادند برادر بزرگش حاج حسن‌آقا در بیمارستان مهاد آخرین لحظات عمر را می‌گذراند در حالی که راه رفتن برایش به سختی صورت می‌گرفت تا بیمارستان تشریف بردند وقتی گفتند فلانی مانع ملاقات می‌شود بازگشته هر کسی هم می‌گفت چرا چنین و چنان کردند می‌فرمود: شما که هنوز در بند این حرف‌های دنیائی هستید کار دنیا را به اهل دنیا واگذارید ما وظیفه داشتیم برویم تمام، دیگر دنباله ندارد.

رضای خدا طلبیدن خرج دارد، مخارجش هم رفتار چنین افرادی است که همیشه هستند معتقد بودند «اگر به کسی خدمت می‌کنید که یک روز به شما خدمت کند خود را به داد و ستد دنیائی مبتلا کرده‌اید بگیر و بستان نموده‌اید، خدمت باید طوری کرد در پی آن فردائی را ندید تا انتظار جبران آن را داشت» مثل هم می‌زدند مگر رهگذری را انسان خدمت می‌کند و می‌رود فردا او را می‌بیند که جبران خدمتش را بنماید.

خصوصیات مذهبی

در رعایت شریعت نه تنها به واجبات عمل می‌کردند و مراقب بودند وظیفه‌ای از ایشان ترک نشود بلکه بر مستحبات دلبستگی شدید داشتند و از نواهی صغیره و مکروه هم پرهیز می‌کردند این روش را تا آخرین لحظات حیات مراعات نموده به این سنت عشق می‌ورزیدند.

تعصب به حجاب

هیچکس حتی محارم او را بدون حجاب زیارت نکردند و نسبت به حجاب نزدیکان هم حساسیت داشته گاهی که حرفش به جائی نمی‌رسید شدیداً متقلب شده و جوش و خروش می‌کرد تا شاید بتواند از مفاسدی که بی‌حجابی با خود می‌آورد جلوگیری کند. می‌گفتند آن روزها که دستور کشف حجاب صادر شده بود با مادرش به حمام بازارچه حاج قاسم تهران می‌رفتند که پاسبانی به والده محترمه‌اش بی‌حرمتی کرد شجاعانه مشتی بر سینه پاسبان کوفته او را از ایشان دور کرده و فوراً مادر را به خانه می‌آورد از آن پس به هنگام ضرورت شبها با محافظت جوانان به اتفاق مادر به حمام می‌رفتند که میبایداً مجبور شوند ترک حجاب نمایند. به آنهایی که مبتلا به عدم رعایت حجاب شده بودند می‌فرمود «این بی‌حجابی و ناخن بلند کردن و آنرا هر روز به رنگی درآوردن معصیت بدون لذت است»

آشنا نمودن بچه‌ها

با وظائف دینی

در کنار تمام مشکلات و گرفتاریهای زندگی دیگران که گریبان

آن مقدسه متقیه را گرفته بود و تمام ساعات روزانه‌اش را پر می‌کرد، گاهی هم با غم و غصه توأم می‌شد باز هر وقت بچه‌هائی را که هنوز به سن پنج و شش هم نرسیده بودند می‌یافت که می‌بایستی به جهاتی ساعتی نزدش می‌ماندند به آنها نماز و صلوات و حتی سور کوچک قرآن را تعلیم می‌داد.^۱

نقل می‌کنند یک روز در مجلس روضه‌خوانی، کسی از ایشان خواهش می‌کند دختر شش ساله‌اش را نگاه دارد تا نماز زیارت عاشورا بخواند در طول همین مدت کوتاه به آن دختر بچه یاد می‌دهد که بگوید «السلام علیک یا قمر بنی‌هاشم ابوالفضل العباس». یا اغلب بچه‌های فامیل که او را درک کرده‌اند حمد و سوره را به خوبی می‌خوانند و اشتیاق به داشتن چادر نشان می‌دهند.

به مادر بچه‌ها می‌فرمود: «شما تربیت شده زمان گذشته هستید که زندگیتان این است وای به حال فرزندان اگر آنها را با وظائف دینی آشنا نکنید، روزی می‌رسد که پشیمان می‌شوید و بچه هم حرف نمی‌شنود به آنچه که دلش می‌خواهد عمل می‌کند.» حتی با آموخته‌های بچه‌ها در مهد کودک مخالف بوده می‌فرمودند «این قصه‌ها بچه را پر می‌کند و فرصت فراگیری مسائل واجبه دینی را به آنها نمی‌دهد این‌ها که یاد گرفته‌اند به دردشان نمی‌خورد و اگر هم می‌خواهید قصه و شعر یادشان دهید خاطراتی از زندگی بزرگان دین را به صورت قصه برایشان نقل کنید که آموزنده باشد.»

دختر بچه‌ها را از همان سن‌های پنج و شش سالگی عادت می‌داد

۱- چنانکه معاویه بن وهب می‌گوید سئوال کردم از امام صادق علیه‌السلام که کودک را باید چه وقت در ارتباط با نماز قرار داد؟ حضرت فرمود: بین شش تا هفت سالگی (وسائل الشیعه ج ۳ ص

که با مردان نه دست بدهند و نه روبوسی کنند و عجیب این که چنان کلامش تأثیر می‌بخشید وقتی کسی می‌خواست دختر بچه‌ای را ببوسد در جواب می‌گفت: خاله جان گفته حرام است.

در ارتباط با علما

از همان روزهای نخست که شرعاً می‌بایست تقلید می‌نمود آیه‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی را انتخاب کرده با فوت ایشان به اذن آیه‌الله العظمی بروجردی بقابر آن مرحوم ماند سپس از مرحوم آیه‌الله العظمی حاج سید احمد خوانساری تقلید می‌کرد و بعد از رحلت ایشان رجوع به حضرت آیه‌الله العظمی امام خمینی قدس‌الله روحه العزیز نمودند. لکن تحت هیچ عنوانی حاضر نبود نسبت به مراجع تقلید و علماء اعلام جسارتی را بشنود و معتقد بود که اگر جسارت به علماء دین بازگشتش جسارت به صاحب شریعت شود کفر است. و این که می‌فرمود امام زمان روحی فداه فرموده‌اند: «آنها از ناحیه من حجت‌اند»^۱ «رد اینان رد منست» و اگر کسی فقهای امامیه را رد کند امام زمان را رد کرده است.

زیارت انوار طیبه

در پی کسالت جسمی و روحی که دامن‌گیرشان کرده بود نزدیکان اصرار داشتند در بیمارستانی بستری گردند نمی‌پذیرفت تا این که به اصرار طبیب معالج در یکی از بیمارستانهای تهران بستری شدند و تحت مراقبت‌های ویژه پزشکی قرار گرفتند.

۱- حضرت امام زمان روحی فداه در مکاتبة حمیری میفرمایند «فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله»

یک روز که طبیب معالج جهت ویزیت خدمتشان می‌رسند از او سؤال می‌کنند هنوز تصمیم ندارید من را مرخص کنید؟ دکتر می‌گوید: تا صحت کامل دید، نشود خیر. در پاسخ می‌فرمایند: من امشب نزد طبیب اصلی می‌روم و از او شفای کاملم را می‌خواهم. می‌گویند همان شب که گویا ایام البیض بوده است زیرا مهتاب تمام حیاط بیمارستان را روشن نموده بود وضو گرفته مشغول نماز می‌شود و هر دو رکعت نمازی را به پیامبران اول‌العزم و رسول خدا و ائمه معصومین هدیه می‌نماید، گریان و نالان آخرین نماز را به حضور اقدس امام زمان روحی فداه هدیه نموده به پنجره اطاقش که به سمت حیاط بیمارستان باز بوده خیره می‌شود. ناگهان در همان بیداری انواری را زیارت می‌کند که از پنجره جدا جدا وارد می‌شوند و با صدا به او خطاب می‌کنند این نور ابراهیم خلیل این نور موسی کلیم این نور نوح نبی این نور عیسی و در پی نورهای فراوانی دسته دسته می‌آیند که می‌گویند انوار انبیاء است سپس نوری چون خورشید تابان همه جا را روشن می‌کند که می‌گویند نور ختمی مرتبت است بلند می‌شود ادب می‌کند در پی نور محمدیه صلوات‌الله نور علی امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و معصومین یکی بعد از دیگری از پنجره وارد می‌شوند و بر سینه او غروب می‌کنند که ناگهان بی اختیار بیهوش می‌شود متوجه نمی‌گردد تا این که سرش را در دامان پرستار مخصوص خود دیده اشک می‌ریزد و ماجرای زیارت انوار طیبه معصومین علیهم‌السلام را تعریف نموده و پی در پی می‌خواسته که طبیبش را خبر کنند وقتی ماجرای او را به طبیب می‌گویند معاینات خود را تکرار کرده نتیجه همان سلامتی کامل بود که در پی زیارت انوار طیبه معصومین علیهم‌السلام نصیبش شده

بوده است.

حال عبادی

همه آنهایی که سالها با او راه طولانی عمر را طی کرده بودند می‌گویند هیچگاه نشد، وظائف عبادی خویش را فدای تن‌پروری یا تنبلی نموده «خود» انسانی را فدای «خود» حیوانی نماید، پشت به وظیفه بندگی کرده، صراط نفسانی و تعلقات را راه زندگی قرار دهد.

شب زنده‌داری

از همان روزهای نخستین نوجوانی در پی نیمه شب بستر راحت و آسایش را ترک می‌نمود، در خلوت شب به راز و نیاز می‌پرداخت و معتقد بود از جمله نشانه‌های مؤمن شبها پهلوی بستر خواب جدا ساختن و خدا را با بیم و امید خواندن است^۱ آنهایی که راه طولانی عمر را با او طی کرده بودند می‌گفتند هیچگاه جز ایام بیماری یا بیمار داری این شب را ترک نمی‌نمود.

عادت چنین داشتند که موقع خواب آیه‌الکرسی و قلافل را می‌خواندند شهادتین می‌گفتند و آنگاه که در نیمه شب برمی‌خاستند در همان بستر می‌نشستند چهارده صلوات هدیه به حضرات چهارده معصوم می‌نمودند و سه بار سوره توحید را هدیه به ساحت ولی عصر روحی فدا می‌کردند.

سپس وضو ساخته نافله شب می‌خواندند و تا اذان صبح به راز و نیاز مشغول بودند.

۱- چنانکه در سوره سجده آیه ۱۶ می‌فرماید: «تَتَجَافَى جُنُوبَهُمْ غَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ تَمَعًا»

سحرخیزی

در ثلث آخر عمر شب‌زنده‌داری برایشان ممکن نبود به همین لحاظ ثلث آخر شب را در هر کجا که بودند بیدار شده می‌گفتند: «اگر کسی در این ساعات بخوابد از برکات آن محروم خواهد ماند»^۱ بهمین لحاظ معتقد بودند ولو دو رکعت^۲ نافله می‌گفتند: «نماز شب وسیله‌ای برای خوشنودی خدا و دوستی ملائکه می‌باشد»^۳ هم قبل از اذان اگر ممکن است به جا آورند و بهمین جهات هیچ چیز قادر نبود این برنامه خصوصی عبادی ایشان را بهم ریزد. بود و نبود امکانات زندگی هم نمی‌توانست در سنت سحرخیزی او اثر گذاشته جهاتی از قبیل برودت سرما، یخ‌بندان آب و زمین مانع از برنامه سحری او شوند. نقل می‌کنند در منزل محله گذر مستوفی بودند ناچاراً جهت تجدید وضو می‌بایستی به زیرزمین رفته مقدمات وضو را فراهم آورند. در سحری که برف و باران توأم می‌بارید پله‌های زیرزمین قابل استفاده نبود برای تجدید وضو که رفته بودند به پائین پرتاب شده بدون هیاهو خود را به حوض آب می‌رسانند تجدید وضو کرده به دعا و قرآن و نماز می‌پردازند از فردای آن روز که نزدیکان مطلع

۱- رسول خدا میفرمایند: «ینزل ربنا الی السماء الدنیا حین یبقی ثلث اللیل الاخره هل من تائب هل من سائل هل من مستغفر حتی ینفجر القجر» (جواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه مترجم ص

۱۴۲

۲- چنانکه رسول خدا صلوات الله علیه به علی امیرالمؤمنین میفرمایند: «یا علی صل من اللیل ولو قدر حلب شاة ای علی یک مقدار از شب را به نماز مشغول باشی اگرچه به اندازه دوشیدن گوسفندی باشد (بحار الانوار ج ۸۷ ص ۶۷)

۳- اشاره به روایت رسول خدا صلوات الله علیه می‌باشد که فرموده‌اند: «نماز شب وسیله‌ای برای خوشنودی خدا و دوستی ملائکه است، بدن را آرامش می‌دهد و شیطان را خشمناک می‌کند، سلاحی بر علیه دشمنان و وسیله‌ای برای اجابت دعا و قبول شدن اعمال است» (بحار الانوار ج ۸۷ ص ۱۶۱).

می‌شوند و تصمیم می‌گیرند مانع از سحرخیزی ایشان شوند درست مانند مادری فرزند مرده‌گریه می‌کردند.

روزه‌داری

علاوه بر ماه مبارک رمضان ایام ثلاثه هر ماه و رجب و شعبان را صائمه بوده معتقد بودند که اجر روزه‌های مستحبی درک فیض قرب حق تعالی است زیرا خداوند فرموده‌اند من پاداش روزه هستم.^۱ مهمتر این که روزه‌داری کوچکترین اثری در کارهای اجتماعی و خدمت به خلق‌الله نمی‌گذاشت و چه بسا روزهایی بود که هیچکس متوجه نمی‌شد ایشان صائمه می‌باشند به مختصری در اسحار و افطارها اکتفا می‌کرد. متأسفانه چهار سال آخر عمر را بر اثر کهولت از روزه‌داری محروم لکن به قدری که ضرورت داشت از اطعمه و اشربه استفاده می‌کردند.

اربعین موسوی

گویا از همان زمان جوانی که با عالم عارف حاج شیخ عمادالدین سبزواری برخورد می‌کنند با این اربعین آشنا شده‌اند زیرا می‌گفتند بیش از پنجاه سال است که از اول ماه ذیقعد تا روز عید قربان صائمه بوده به اوراد و اذکار خاصی مأثور بوده و به نماز معروف آن ایام^۲ مداومت می‌نمودند این اربعین همیشه توأم با روزه‌داری بود

۱- اشاره به حدیث قدسی «الصوم لی وانا اجزیه» یعنی روزه از آن منست و من بدو پاداش دهم (سفینه البحار ج ۲ ص ۶۴)

۲- رسول خدا صلوات‌الله علیه اسمائی را برای اول ماه ذیقعد و اربعین فرموده‌اند که از جمله دو رکعت نه از مائین نامید و عشاء خواندند و گوید در هر رکعت بعد از حمد و سوره آیه وَاَعْدْنَا مُؤْمِنِي ثَلَاثِينَ لَيْلَةً... خوانده می‌شود.

لکن چهار سال آخر عمر که از روزه داشتن محروم بودند فقط به همان اذکار و اوراد و نماز خائس آن ایام اکتفا می‌کردند.

نماز جماعت

تمام دوران جوانی را که مسئولیتی عهده‌دار نبود به جماعت حاضر می‌شد و از زمانی که به یتیم‌داری مشغول شده بودند سعی و کوششان بر این بود که مغرب و عشاء و صبح را به جماعت حاضر شوند^۱ و معتقد بودند بهترین خاصیت جماعت علاوه بر این که سنت رسول خداست، توفیق نمازگزاردن اول وقت می‌باشد که ممکن است در غیر جماعت به جهت گرفتاری‌ها از ایشان سلب شود.

نماز اول وقت

به مسئله اول وقت بی‌نهایت توجه داشتند و معتقد بودند که هر عبادتی در زمان خاص خودش علاوه بر فضیلت خاص الخاصی که دارد احترام به شارع محسوب می‌شود و ائمه معصومین نماز اول وقت را افضل دانسته^۲ سفارش فرموده‌اند^۳ مهتر این که آدمی با

۱- چنانکه امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «هر کس نماز صبح و نماز عشاء را به جماعت گزارد در ذمه و امان خداوند عزوجل قرار گیرد» (من لایحضره الفقیه کتاب الصلاة تحت رقم ۱۰۹۸) و رسول خدا میفرمایند: «اگر نماز صبح را به جماعت بخوانم در نظرم محبوب‌تر از عبادت و شب زنده‌داری تا صبح است» (کنز العمال ج ۸ حدیث ۲۲۷۹۲) و در فقه هم به نماز صبح و مغرب و عشاء توجه شده است (عروة‌الوثقی باب جماعت)

۲- امام صادق میفرمایند: «لِكُلِّ صَلَاةٍ وَقْتَانِ أَوَّلٌ وَ آخِرٌ فَأَوَّلُ الْوَقْتِ أَفْضَلُهُ» برای هر نماز واجبی دو وقت می‌باشد اول و آخر، اول وقت افضل است (دعائم الاسلام ج ۱ ص ۱۲۷).

۳- امام حسن مجتبی علیه‌السلام از پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کند که فرموده‌اند: «وَسَيَكُنْ يَابِتِيَّ بِالصَّلَاةِ عِنْدَ وَقْتِهَا» فرزندم وصیت می‌کند: «ترا به خواندن نماز اول وقت (وسائل ج ۲ ص ۹۰)

انجام آن فریضه نشان می‌دهد که امر الهی عزیز و مقدس است. و از همه فضیلت‌ها مهمتر معلوم میشود که شیطان مسلط به آدم نیست.^۱ و از همه مهمتر این که آیه‌الله حاج شیخ ابوالفضل خراسانی در درس تفسیر می‌فرمودند نماز اول وقت خواندن چون با نماز حضرت ولی عصر روحی فداه تقارن پیدا می‌کنند دارای فیوضات زیادی می‌باشد به همین لحاظ در اذان هر کجا که بودند و هر کس در حضورشان بود فوراً وضو گرفته به نماز مشغول می‌شدند گاهی به ایشان تذکر داده می‌شد به خاطر فلان مهمان کمی صبر کنید می‌فرمودند: مهمان اگر مسلمان است باید او هم نماز اول وقت را از دست ندهد.

زیارت مشاهد مشرفه

عاشقانه به عتبه بوسی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و فاطمه معصومه سلام الله علیها و حضرت عبدالعظیم حسنی می‌رفتند. معتقد بودند که لا اقل سالی یک بار سعادت زیارت مشاهد مشرفه نصیبشان شود و می‌فرمودند: «چون نبودیم که بر دست و پایشان بوسه بزنیم» بر ترتبشان بوسه می‌زنیم و چون این سعادت را هم همیشه نداریم باید به زیارت امام زادگان و علماء حقیقی دین برویم به همین جهت بوده است که فرموده‌اند «نگاه به صورت و حتی درب خانه عالم عبادت است» تا آنهایی که از فیض زمان

۱- چنانکه رسول خدا صلوات الله علیه فرموده‌اند: «لَا يَزَالُ الشَّيْطَانُ دَعَاً مِنَ الْمُؤْمِنِ مَا خَافَهُ عَلَى الصَّلَاةِ الْخَمْسِ يَوْفَتُهُنَّ فَإِذَا ضَيَّعَتْ تَجَزَّأَ عَلَيْهِ فَأَذْنُهُ فِي الْعَنَابِ» شیطان همیشه از مؤمن می‌ترسد تا زمانی که بر نمازهای پنجگانه محافظت شود، اما هنگامی که پنج وقت نماز را ضایع کرد بر او جرئت پیدا می‌کند و او را در گناهان بزرگ می‌اندازد (وسائل حج ۳ ص ۵۸)

معصوم علیهم السلام بی بهره بوده‌اند در زمان غیبت به بهانه‌ای مستفیض باشند علما که وارثان روحانی و امامزادگان که وارثان جسمانی و روحانی آن ذوات مقدسه‌اند. باب آن فیض و برکت هستند بر دست عالمان حقیقی واقعی و بر تربت امامزادگان علیهم السلام بوسه باید زد. به همین لحاظ خود چنین سعادت را داشت.

علاوه بر حضرت عبدالعظیم و امامزاده حمزه و امامزاده طاهر توفیق زیارت امامزاده عبدالله و امامزاده ابوالحسن و امامزاده ابراهیم و امامزاده زید و امامزاده سیدناصرالدین و امامزاده یحیی و امامزاده اسماعیل و امامزاده سیدولی امامزاده علی و امامزاده هاشم نصیبشان شده بود. عقیده داشتند که بی اعتنائی به این بزرگواران برگشتش به ائمه طاهرین می‌باشد که اجداد امامزادگانند البته تمام این مسائل دور از خرافاتی بود که عوام مردم به آن توجه داشتند.

حالات معنوی

از همان زمان شباب که با عبادات مأنوس بود چون یعقوب کنعانی، یوسف معنای آن عبادت را جستجو می‌کرد و در آرزوی دیدار آن ماه رخشان که شبستان جانش را منور نماید شبها را به روز و روزها را به شب می‌رساند خود می‌فرمود: یک روز خویش را خطاب کردم «این همه دستورات عبادی نه به لحاظ نیازمندی حق تعالی است بلکه به جهت استخراج گوهر وجود و ظهور حقیقت خلقتی انسان است والا آنچه که روزانه ما به عنوان عبادت از خود نشان می‌دهیم عبودیتی می‌باشد که به هزار و یک ناخالصی

توام و شایسته پیشگاه به درگاه حضرت رب جلیل کریم نیست.»
 نه خالصی در بندگی موجود است که شایسته پیشکشی باشد و
 نه زمینه‌ساز ظهور حقیقت خلقی، پس این رکوع و سجود را چه
 فایده‌ای، جز کاری بیهوده، را پی در پی تکرار کردن ثمره‌ای نیست
 این ندای باطنی که از ورای قله قاف احدیت برخاسته بود، نه رنگ
 لفظ داشت و نه آوای صوت نور یقظه‌ای بود که از انوار رخسار باقی
 سرمدی یعنی ذات الهی بدرخشید در سرای فکرش مسکن گزید
 همه دلش در معنا وجودش را منور نمود.

آتشی پرنور و نوری پرفروغ که با شعله‌ای فروزان بر دامن جانش
 زده شده بود او را به شور و فلق آورده، در پی چنین وجد و شوقی
 قوی به راه افتاد تا خود را همانند پاکان کند و به تذلل خویش را به
 پیش آنان همی اندازد.

ولی درد بی‌درمان خود را دوائی نمی‌یافت و عطش بی‌پایانش
 تسکین نمی‌گرفت، در گوشه‌های مساجد و جاهای خالی از اغیار به
 انجام نمازهای فریضه و نوافل می‌پرداخت و در طلب «شیخی که
 خانقاه ندارد»^۱ بود زیرا به جان یقین داشته که «در خانقه نگنجد
 اسرار عشق و مستی»^۲ سالیان دراز دیده بود که معتکفان خانقاه
 ظاهر خود را به اعمال شرعی آراسته و برای وصول به حقایق
 برخاسته‌اند لکن هنوز قدمی استوار ندارند و حال پردوام نیافته‌اند.

۱- خواجه حافظ هم می‌گوید:

شادی شیخی که خانقاه ندارد

رطل گرانم ده ای مرید خرابات

۲- از خواجه حافظ است که می‌گوید:

جام می‌مغانه، هم با مغان توان زد

در خانقه نگنجد اسرار عشق و مستی

دعوت به تصوف

در پی این جذبۀ حقیقی که از جلوه‌ای ذاتی سرچشمه گرفته بود عده‌ای او را فهمیده بودند که زبان حالش این سروده است.

ما ز بالانیم و بالا می‌رویم ما ز بی‌جائیم و بی‌جا می‌رویم

به همین لحاظ مکرر در مکرر به تصوف دعوتش کردند او را به نزد مشایخ هم عصرش بردند لکن اعتنائی به این گونه قید و بندها نداشت در شاهرود به دائی زاده‌اش نهیب رفته که آنچه را می‌جویم و رای این‌های و هوهاست در همان دیار با عارفه‌ای کامله آشنا می‌شود چند صباحی با او باب معاشرت را مفتوح نگاه می‌دارد، او را «خدیجۀ وکیلی» می‌خواندند و از او یافته‌ها نصیبش شده بود.

تا آخر عمر از او به عظمت یاد می‌کرد و معتقد بود سینه‌ای پراسرار داشت که این گنجینه را جز از قرآن و ادعیه مأثور و اذکار وارده فراهم نیاورده بود؛ بر این معتقد بود قبل از او آنهایی که خواسته‌اند به تنهایی راه سلوک را طی کنند به عجز و ناله فرموده‌اند به کوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم

که من به خویش نمودم صد اهتمام و نشد

لکن دلیل راه را در وادی گمنامی با تاج بی‌نشانی جستجو می‌کرد و بر این اعتقاد بود که بی‌خویش خواجه درویش است و او که بر صدر خانقاه به مسند نشسته و کرنش معبودانۀ مریدان را می‌پذیرد هنوز در بند این دام و دانه‌هاست و خود بندی بر پای سالک است.

به همین لحاظ هیچگاه خویش را به آنچه که صوفیه بدان معتقدند و برای رسیدن به مقصود وضع کرده‌اند نه‌سپارد و می‌فرمود: «قرآن و عترت کفایت‌کننده‌هایی هستند که باید در سفر

عبودیت در دستی این و در دستی آن را داشت انوار ولایت
معصومین چراغ راه در ظلمات و مائده آسمانی قرآن معاش سالک
راه است» شاید به لحاظ همین اعتقاد بود که هیچ یک از مشایخ
صوفیه نتوانسته آتش جذبه‌اش را فرو نشانده و از سوز و گداز
عشقش بکاهند.

شوق دیدار حکیم الهی

چون شیوخ سلسله‌دار صوفیه نتوانسته بودند آتش عشق او را
مهار سازند و درد طلبش را درمان باشند در پی دیدار هر کدام از
آنان باز به راه جستجوی خویش ادامه می‌داد تا شاید حکیم الهی
خود را بیابد و او زخمهای فراق را مرهم و درد بی‌درمانش را دوا
باشد.

غرقه آن عشق نورانی شود	ببنده دیوان سلطانی شود
آشنا گردد بدان دلبر دمی	ذوق‌ها یابد از آن دم هر دمی
از شراب عشق نوشد جرعه‌ای	از ضیاء انس بیند لمعه‌ای
همتش چون راه بالائی زند	مست گردد دم ز رسوائی زند
مست گردد حیرتش افزون شود	اندران مستی ز خود بیرون شود
غرقه گردد اندران بحر فنا	سر نیارد بر، مگر سوی خدا
چون بیند جلوه آن ذات پاک	مشت خاکی سرنهد بر روی خاک
باز سر بردارد و گیرد حضور	عالمی یابد در آنجا جمله نور
نور ذات پاک کان نور خداست	بود عالم، سید و مولای ماست
یار را دریابد و صافی شود	بی‌نیاز از مآه تا ماهی شود

ولی گویا در این وادی پرغوغای خاموشان که از هستی موهوم
ممکنات اثری و خبری نیست، او باید یعقوب‌وار دیده بر آبواب

رحمات الهی داشته تا شاید نصیبه ازلی او به عنایت بی علت به دامن آرزومندیش ریخته شود.

عاشق نوازی

عارفه ما دانسته بود که هزاران پرده میانه ما و درگاه عالی پایگاه محبوب حقیقی و معبود واقعی است و یقین داشت در این رواق طاق اندر طاق هستی که آغاز و انجام ندارد و جز انوار تابناک الهی هیچ کس را بدان بارگاه عظمت راه ننموده و اذن دخول نفرموده‌اند. دوستان یکدل و چاکران قابل خود را قطره‌ای از دریا و شبنمی از بحر نصیبه ازلی نموده‌اند.

که این خود مقامی است بلند و درجه‌ایست ارجمند، هر شائق دیدار که نقد جان نیاز راه دوست نمود، از اسم و رسم وجود گذشت، گرد نفسانیت از رخسار دل بیفشاند و غبار خودپرستی از چشم جهان بین پاک کرد دست عنایت الهی وی را به نوازش مخصوص دارد به همین اعتبار متوالیاً با صدق نیت و صفای سریرت خدای را عبادت می‌کرد.

تا این که خازنان قضا سفره عطا باز کردند و لایق هر شائق شیفته‌ای نواله‌ای از آن ساز نمودند خود می‌فرمود: «شب‌ی نالان و گریان به خواب رفتم در عالم رؤیا دیدم در مسجد جامع شهر به نماز توام با نیاز مشغولم که ناگهان از باطن من آوازی برآمد قرآن بخوان و از نافله غافل مباش تا به ما رسی».

هراسان از خدای پریده خویش را غرق در عرق می‌بیند تا اذان صبح بیدار می‌نشیند و انتظار سپیده‌دم را می‌کشد با صدای اذان به تنهائی عازم مسجد شده در پی نماز و تفسیر آیه‌الله حاج شیخ

ابوالفضل خراسانی قدس سره خواب را در مسیر راه مسجد تا منزل به ایشان می‌گوید: وقتی گفته‌هایش تمام می‌شود آقا توقف نموده نگاهی به او می‌اندازد می‌فرماید «دخترم قدر خویش را بدان که راه خود را به تو نمایانده‌اند قرآن بخوان و از نافله غافل مباش».

از آن پس به قانون اهل معرفت برای تسکین آلام شوق و تحصیل سکونت قلب به تلاوت قرآن مجید دل بسته داشت حالات خویش را به همان مرد حق و حقیقت در میان می‌گذاشت تا این که آیات باهرات سکونت قلب و اطمینان خاطر برایش فراهم آوردند به این معنی که آخرین مراحل جذبه و مراتب محو موهوم را گذرانید به سرچشمه حیات سرمدی که ولایت اهل بیت احمدی صلوات‌الله علیه است راه یافت و خود همیشه می‌فرمود «به برکت قرآن و نافله و صلوات بر اهل بیت دست از همه تعینات زندگی و خودی شستم».

شرع احمد را به بر گیر و برو با چراغ شرع رو بر راه شو

با سراج شرع احمد در طریق ره سپر شو لیک در ظل رفیق

سرانجام این مجنون عشق، به حول یزدانی و تائید ربانی به برکات و فیوضات قرآن و نافله به کمال انسانی فائز آمد، بعد از در به دری و بی‌سر و سامانی‌ها، کاری را که انجام شدنی بوده به پایان برد «لَيَقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا»^۱ و به وادی ایمن رسید.

خصوصیات اخلاقی

بیان خلق و خوی آن سفر کرده کوی حضرت دوست در توان قلم و زبان نیست زیرا چنان جاذبه و دافعه در آن‌ها عجیب بود که شکل دادن به آن‌همه لطافت و فیض نهفته در اخلاقیاتش جولان کردن

مگس را در عرصه سیمیغ محاسن نموده و شکار کردن عنقا را غیر ممکن می‌شمارد.

گاهی سینه‌اش مخزن خانه سز جام جم و اسرار نهفته می‌بود به همین لحاظ پاک از اوهام و خرافات می‌نمود.

زمانی چنان سنت‌ها را به کار می‌گرفت که آدمی انگشت تحریر به دندان تعجب می‌فشرد.

گاهی مطیع محض قضا و قدر یعنی با حوادث طبیعی و گردش فلکی رفیق شفیق و زمانی مغرورانه تدبیرات انسان را بالاتر از تقدیر و اراده آدمی را مافوق قوانین طبیعی می‌دانست.

هنگامی پابند قیود و اسیر علایق می‌شد، با خاکیان هم‌خانه و هم‌راز می‌گشت، زمانی هم‌بند هرگونه قید و علاقه را پاره کرده چون سرو آزاد بود.

زمانی بر او می‌گذشت که گوئی از عالم ملکوت و بنده حقیقی عشق است از دو جهان آزاد بوده همه کون را از یک فروغ رخ ساقی دانسته، گاهی هم چنان به دلبستگی‌هایی مانند ایتم بزرگ کردن دل می‌داد که گوئی جز آنها نمی‌شناسد و جز آنها نمی‌خواهد.

گاهی پشت پا به دنیا و مافیها زده، خود را بی‌نیاز و مستغنی دانسته، در عین تنگدستی و منتهای نیازداری، آبروی قناعت و تنگدستی را به باد نداده، زیر بار منت هیچکس نرفته، گنج قناعت را بالاتر از گنج زر دانسته، بر در ارباب بی‌مروت دنیا رفتن را مذموم و قبیح می‌دانست زمانی از عزیزان نزدیکش که تمام عمر خویش را فدای خوشبختی آنان کرده بود توقع یک لبخند محبت را داشت، گاه گاهی هم از همان پرورده‌های مهر و محبتش کوچکترین انتظاری نداشت معتقد بر دجله انداختن نیکی‌ها و مهربانی‌ها بود.

در همان دوران که ثروت هنگفت و خیره‌کننده خویش را اיתار می‌کرد حساب چوبه کبریتی را در نظر داشت و با قناعت زندگی می‌نمود.

وقتی درباره تعلقات دنیائی و دلبستگی‌های نفسانی می‌فرمود، گوئی مست فیوضات امام‌العارفین علی‌امیرالمؤمنین است. و آنگاه که نزدیکان خویش را از زهر درون دنیا باخبر می‌کرد گوئی حضرت مسیح پیروان خود را از آلودگی به دنیا منع می‌نماید. خلاصه ایتارش ثمره قناعتش، محبتش رفیق بی‌مهریش، تندیش توام با لبخند، انتظارش با بی‌توقعی‌اش آرایش شده، صراحت لهجه‌اش باحیا و شرم آمیخته، بود.

اتفاق می‌افتاد کوتاه‌نظران متوقع که انتظار داشتند مورد لطف و محبت بی‌قید و شرط ایشان قرار بگیرند هنر بی‌نظیر و صفت دلنشین صراحت لهجه یا محبت توام با بی‌مهری، قناعت زمینه‌ساز ایتار ایشان را نمی‌پسندیدند و چون بی‌هنر متوقع بودند آنهمه زیبایی در رفتار و گفتار و کردار را عیب می‌دانستند ولی تمامی عارفان حقیقت‌بین که سیاه و سفید نزدشان یک‌رنگ و سنگین و سبک برایشان یک وزن بوده هدف این بی‌مهرها قرار گرفته‌اند لکن دست از حقیقت‌گوئی و راهنمایی برنداشته، گوش به حرف‌های احمقانه نداده، با شجاعت فطری یعنی خدادادی و با قوت ایمان همان کرده‌اند که وظیفه ایشان بوده است.

عارف‌ها نیز به اقبال و ادبار مردم توجهی نداشتند به همان می‌پرداخته که وظیفه ایمانی و انسانی او بوده هیچگاه نشد در پند و نصیحت به نتیجه‌ای که نصیب او می‌شود بی‌اندیشد و اگر برایش ضرر و زیان دارد صراحت نظر نموده، سعادت و خوشبختی شخصی

را فدای آبرو و حیثیت خود نماید بلکه بر این عقیده بود «عاقبت الامر همانطور که خورشید در پس ابرها پنهان نمی ماند دلسوزی من نیز در پس پندار غلط و دریافت بی اساس او که از نصایح من می رنجد پنهان نخواهد ماند».

دهه آخر حیات

ترسم ای مری تو دیر آئی من پیر شوم آنقدر زنده بمانم که زمین گیر شوم
پس از هفتاد و اندی سال که عاشقانه راه عبودیت را با خدمت خلائق که عیال الله می باشند سپری کرده بود دهه آخر حیات که سالهای انتهائی عمر شریفش محسوب می شد، با کسالت های گاهگاه توأم گردیده، حدود پنج سال آخر حیات صوری دچار درد پای شدید شده تحت معالجه آقایان دکتر معترف، دکتر منافی، دکتر اعلم، دکتر لطف علی خدا بخش، دکتر دائی جواد قرار گرفتند و عاقبت ناگزیر از به کار گرفتن عصا گردیدند و از همان زمان بود که برخلاف میل باطنی از هرگونه تحرک محروم شده می فرمودند: چه روزهای پر غم و طاقت فرسائی را می گذرانند زیر اتوفیق خدمت رفیقشان نبوده، و از آن دردناکترین که می بایست امورات شخصی خود را با کمک دیگران به اتمام برند که خوشبختانه جز مواردی نادر دیده نشد کسی سعادت و شرافت خدمت به عارفه ما را ذخیره یوم المحشر خویش سازد.

حوادث غیر مترقبه

در این سالهای آخر حیات صوری که زمان عزلت ایشان از ماسوای حق نه دوری از خلق خدا محسوب می شود نشانه هایی که بی ثباتی سلامتی را خبر می دادند پی در پی از راه می رسیدند و نزدیکان را متعجب می نمودند چون سنت گذشته ماه رجب سال

۱۴۰۹ را به روزه‌دار بودن آغاز کردند، بیش از سیزده روز نگذشته بود که قبل از افطار تصمیم به استحمام گرفتند تا غسل استحبابی به جهت سالروز میلاد باسعادت مولی‌الموحدین علی‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام بنمایند. لکن به سبب ضعف مفرط که بر وجود شریفش عارض شده بود در حمام به زمین افتاده هرچند جراحی همراه نداشت لکن موجب کوفتگی شدید گردید، نزدیکان ملتسمانه اصرار داشتند که قبل از افطار ولو به شربت قندی روزه را بگشایند که نپذیرفتند، تا ساعت افطار فرا رسید.

طبيب معالج که به حضورشان رسیده بود و سالیان دراز با حال و هوای معنوی ایشان آشنائی کامل داشت مصلحت را در این دید که از ادامه روزه ماه رجب صرف نظر نمایند لکن ایشان نپذیرفتند روزه پرفضیلت آن ماه را به اتمام بردند.

با سلامتی نسبی روزها را پشت سر می‌گذاشتند شعبان و رمضان آن سال را روزه‌دار بودند تا این که ربیع‌الاول سال ۱۴۱۰ بدون مقدمه در ساعت ده و نیم شب به خونریزی بینی به طور عجیبی مبتلا شدند، اطرافیان با وحشت و اضطراب در پی چاره برآمده و متوجه شده بودند که امکان مقابله با چنین خونریزی در منزل نیست، حضرتشان با وقار و صلابتی خاص اطرافیان را به بردباری و صبوری دعوت می‌کردند چند تن از نزدیکان که حضور داشتند ایشان را به بیمارستان امیراعلم منتقل نموده خوشبختانه دعاها به هدف اجابت نشسته با عود سلامتی به منزل مراجعت فرموده، اقوام و ارادتمندان و نزدیکان از برکات و فیوضات وجود شریفشان بهره‌مند گردیدند.

در پی این دو عارضه شاید ضعف روز به روز شدت پیدا می‌کرد

و کارهای روزانه شخصی ایشان که نمی‌بایست با مداخله نزدیکترین افراد صورت پذیرد به‌کندی انجام می‌شد حتی راه رفتن با عصا به سختی صورت می‌گرفت، این ضعف و ناتوانی نه تنها ادامه داشت بلکه روز به روز شدت هم پیدا می‌کرد تا صبح روز دهم شهریور ۱۳۷۰ که در محیط کتابخانه پایشان لغزیده آن‌کوه و قار در حالی که به شیشه درب کتابخانه خورده بود نقش بر زمین شد پای و قسمتی از دست مجروح شده ولی در همان حال اعتماد به نفس و توجه به حق تعالی را از دست نداده در میان آن همه اضطراب و وحشت نزدیکان بدون این که کوچکترین آه و ناله‌ای بنماید با چهره‌ای آرام و بدون کوچکترین ناراحتی و وحشتی می‌فرمود «چیزی نشده الحمدلله که به خیر گذشته، طوری نیست، خودتان را اذیت نکنید نمی‌دانم چطور شد که عصا از زیر بغل‌هایم در رفت حالا که طوری نشده است ناراحت نباشید» ولی در پی این سانحه بود که بستری شدند و از فردا صورت و زیر پلک چشمها که ضربه دیده بود کبود شده و متورم گردید به حدی که باز و بسته شدن چشمها به سختی انجام می‌پذیرفت.

در همین زمان پذیرفتن پزشک را قبول نکرده سعی داشتند از کنار این ماجرای خیلی خطرناک به آرامی بگذرند ولی گاهگاهی هم به عیادت کنندگان می‌فرمودند «تمام این وقایع که رخ می‌دهد، اخبار رفتن از دنیای خاکی است که واقعاً درد پا دیگر خسته‌ام نموده خدا نیاورد ناچار به قبول خدمت عزیزی بشوم».

نزدیکان که معتقد بودند کبر سن توأم با ضعف شدید ایشان را از پای درآورده است برای تقویت بنیه آن عارفه یگانه می‌کوشیدند ولی گویا مولانا جلال‌الدین محمد مولوی خراسانی در شأن

انسانهایی چون او فرموده:

قوت از قوت حق میزید	نز عروقی کز حرارت می‌جهد
این چراغ شمس کو روشن بود	نز فتیله، پنبه و روغن بود
سقف گردون کو چنین دائم بود	نز طناب و استن قائم بود
قوت جبریل از مطبخ نبود	بود از دیدار خلاق و دود

به همین اعتبار کوچکترین تغییری در خورد و خوراک خویش نداده تا این که با نیروی مرهم الهی زخم‌ها التیام یافت و ظاهراً بهبودی نسبی حاصل گردید ولی به حکم «وَمَنْ تُعْمِرْهُ تُنِكْسُهُ فِي الْخَلْقِ»^۱ ناتوانی روزافزون می‌شد و به تدریج بالا می‌گرفت ولی حاضر نمی‌شدند که پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده دیگران امورات ایشان را به عهده گیرند با آنهمه شدت درد پا و ضعف هیچگاه بی‌وضو نبود و برای انجام فرائض کوتاهی نمی‌فرمود و تا آخرین لحظات حیات صوری خویش کارهای شخصی خود و گاهگاهی امورات جاری زندگی را اداره می‌فرمود.

وعدۀ دیدار

با آغاز ماه محرم از شرکت در مجالس ذکر دعا به طور کلی محروم شده، بهر کس که از حضورشان عازم مجلس می‌شد ملتسمانه التماس دعا می‌فرمودند تا این که ماه صفر هم به اتمام می‌رسید شخصی از ارادتمندان در حضور به زبان آورد الحمدلله نحسی این ماه را هم پشت سر گذاشتیم که فرمود: «ما که معلوم نیست سال دیگر باشیم ولی این تنها ماه صفر نیست که خطر دارد بلکه زندگی در همه حال توام با خطر نفس غدار و شیطان است و

اگر لطف خدا و توجه معصومین علیهم‌السلام دستگیر نشود خطر در هر لحظه‌ای دامنگیر خواهد شد و شیطان به کمک نفس انسان بیچاره را به زنجیر اطاعت خود می‌کشد».

یکی از حاضرین با لبخند گفت انشاءالله سالیان دراز شما هم صفر را بدون هرگونه خطری درک کنید در جواب فرمودند: «اگر شکوه از درد پا حساب نشود از این زندگی که کاری از من ساخته نیست، بار دیگران هم می‌باشم خسته شده‌ام و آماده‌ی منادی مرگ هستم».

روز شنبه شب هفدهم ماه ربیع‌الاول سال ۱۴۱۴ که مطابق با ۱۳ شهریور ۱۳۷۲ جهت غسل استحبابی آن روز مبارک استحمام نموده، فرمودند بهترین روز برای روزه امروز است، ولی چه کنم که توان آن را ندارم، آن شب تا بعد از نیمه شب را به ذکر دعا و صلوات مشغول بود، در حالی که به دیوار تکیه داده بودند مختصری استراحت کردند تا موقع اذان شود که ناگهان بیدار شدند، بدون این که حرفی بزنند تجدید وضو نموده، شروع به ذکر کردند تا زمان اذان فرا رسید نماز صبح را بجا آوردند، دوباره به همان دیوار تکیه دادند و استراحت مختصری کرده تا صبح که عزیزان و ارادتمندان به مناسبت میلاد باسعادت رسول اکرم صلوات الله علیه و حضرت صادق علیه‌السلام می‌آیند آمادگی داشته باشند. که بعد از تجدید وضوی مجدد، فرمودند دیشب دوبار خواب عجیبی دیدم که مرا به یاد ایام بسیار خوب و خوش جوانی انداخت. آن روز که به عنایت الهی نواخته می‌شدم و مورد لطف و مرحمت قرار می‌گرفتم.

سپس فرمودند: «در خواب شنیدم گفتند آنقدر راه آمده است خسته شدی زیر بغل‌های مرا گرفتند، به آسمانها بردند به حدی که

جز خودم هیچکس و هیچ چیز را نمی دیدم، ناگهان به درب بسیار بزرگی که گوئی از جنس ابر است یا ابرها آن را در آغوش گرفته اند رسیدیم، با نزدیک شدن به همان درب، بدون اشاره ای درب باز شده نور طلائی همه جا را پر کرده بود و معلوم بود که فضا را نور گرفته همین که مرا وارد آن محیط کردند مثل این که نورها مرا در آغوش گرفته باشند شده می شنیدم که گفتند حالا راحت زندگی کن از خواب بیدار شدم و دوباره بدون کم و کاستی این خواب را دیدم.

اخبار از محل دفن

در طول زمان عمر هیچگاه نشده بود که مکانی را جهت دفن معین و مشخص نموده باشند و هرگاه سثوالی هم پیش می آمد پاسخ می فرمودند: «هر کجا خواستید و امکان داشت دفن کنید، عمل است که قبر را حفره ای از نیران یا روضه ای از رضوان می نماید.»

ولی نزدیکان معتقد بودند هرگاه اجل موعود فرا رسید بهترین مکان برای دفن ایشان در قبرستان امامزاده عبدالله می باشد. لکن جمعه آخر ماه ذیحجه سال ۱۴۱۳ که به جهت زیارت تربت سلطان العارفین اورع الفقهاء و المجتهدین سیدالمجاهدین حضرت امیرسید محمدنوربخش قدس الله روحه العزیز مشرف بودند و عده ای از ارادتمندان همراهیشان می کردند صالحه ای متدینه که توفیق خدمت مزار شریف آن عارف عظیم الشان را دارد جویای حال ایشان می شود که در جواب می فرمایند «پاهایم شدیداً درد می کند و به زودی از این درد پا راحت می شوم (با دست به مکان کنونی قبر خود زده می گویند) همین جا دفن می کنند.»

خدا حافظی

یاد مرگ بودن یکی از خصوصیات اخلاقی او بود، پراستی هم چون مسافری که آماده شنیدن ساعت حرکت است، آماده مرگ بوده، چنان خویش را سبکبال کرده بود که کوچکترین مانعی برای پرواز از عالم خاک به سوی ملک پاک نداشت در آخرین دیدار که خواهرشان توران خانم با ایشان داشتند با گریه شدید، خواهر بافضیلت و نادره خویش را در آغوش کشیده بودند و عرض می‌کردند «من را حلال کنید».

وقتی از هم جدا شدند، حاضری به عارفه‌ما عرض کرد: خواهرتان عجب حالی داشت در جواب فرمودند: «خدا حافظی آخر بود نه این که ایشان بروند که خدایش برای فرزندانش سلامتش بدارد بلکه زمان کوچ من فرا رسیده است».

آخرین شب با یاران

روز دوشنبه هفدهم آبانماه سنه ۱۳۷۲ (۲۳ جمادی‌الاول سنه ۱۴۱۴) به غروب می‌نشست، هوا رفته رفته تاریک‌تر می‌شد، یاران چون شمع در جمعش گرفته بودند و حال خوشی داشتند، بهتر و باحوصله‌تر از روزهای گذشته و سالهای آخر حیات صوری به سئوالها جواب می‌فرمودند لبخند از لبانش نمی‌رفت و باحوصله‌ای که این اواخر کمتر از ایشان دیده شده بود ساعات را پر می‌کردند، گاه به گاه به ساعت چشم انداخته مراجعت حضرت مولانا مخدوم مکرم و پیر معظم جناب مشتاق علی مدظله همشیره‌زاده بل فرزندشان را از او سئوال می‌کردند. آن لحظه که انتظارشان بسر آمد ورود ایشان را خبر دادند، مسرورانه تر می‌فرمودند و

می خندیدند تا این که از حاضرین خواستند اجازه بدهند استراحت کنند آن شب را به خوبی گذرانیده به طور نامنظم بیدار شده به اطراف نگاه می کردند و از حضرت مخدومی که مشغول مطالعه و نگارش بودند می خواستند تا استراحت کنند.

طلوع صبح غم

بعد از اندکی استراحت، تقریباً قریب به سحر مثل همیشه عمر بیدار شده آرام تجدید وضو نمودند سپس به ذکر و دعا مشغول شدند تا اذان صبح، نماز گزارده و تعقیبات همیشگی را خوانده مثل هر روز دیگر استراحت نکردند، دیگران نیز پس از نماز و تعقیبات کمی استراحت کرده بودند که صدای به زمین خوردن ایشان جلب توجه نموده وقتی حضرت مخدومی را مطلع نموده به حضورشان رسیدند، بدون این که جراحی یا خونی در ایشان دیده شود گوئی آرام خوابیده اند نزدیکان به فاصله چند دقیقه خویش را به بیت الشرف حضرتشان رسانیده، به لحاظ این که کاری بی مورد صورت نگیرد و معالجات پزشکی را دشوار کند اورژانس را بهترین وسیله انتقال به بیمارستان دیدند. ساعت هفت و نیم صبح روز سه شنبه هجدهم آبان ماه ۱۳۷۲ باصلاح دید متخصص در حالی که حضرت مخدومی مهربانترین پرستار و غم خوارترین همدم و دلسوزترین مونس خود را بدون این که صدائی را بشنود یا بتواند خدا حافظی کند از زیر کلام الله مجید به نزدیکان می سپردند ایشان را به وسیله اورژانس به بیمارستان شهدا انتقال دادند.

مخدومی به دیوان کبیر تفرالی زدند که فرموده بود

کاری ندارد این جهان تا چند گل کاری کنم
 حاجت ندارد یار من تا که منش یاری کنم
 من خاک تیره نیستم تا باد بر بادم دهد
 من چرخ ارزق نیستم تا خرقه زنگاری کنم
 دکان چرا گیرم حوا و بازار و دکانم بود
 سلطان جانم پس چرا چون بنده جاننداری کنم
 دکان خود ویران کنم دکان من سودای او
 چون کان لعلی یافتم من چون دکان‌داری کنم
 چون سر شکسته نیستم سر را چرا بندم بگو
 چون من طبیب عالمم بهرچه بیماری کنم
 چون بلبلم در باغ دل ننگست اگر جفدی کنم
 چون گلبنم در گلشن حیفت اگر خاری کنم
 چون گشته‌ام نزدیک شر از ناکسان دوری کنم
 چون خویش عشق او شدم از خویش بیزاری کنم
 در پی این غزل مولانا بود که مخدومی فرمودند «ایشان قطع
 علاقه از حیات صوری نموده‌اند باید به درگاه حضرت رب‌الارباب
 التجاء نموده شاید به عنایت بی‌علت الهی این بار هم دعاها
 مستجاب گردند و تیر اجل به هدف نه‌نشیند.»

آنچه در بیمارستان گذشت

برخلاف میل همیشگی ایشان که مایل نبودند در بیمارستان
 بستری شوند ساعت هشت صبح در بیمارستان شهداء بخش
 جراحی مغز و اعصاب اطاق شماره ۱۰۶ ایشان را بستری نمودند تا
 مقدمات معاینات را فراهم آورند.

قریب ساعت دو بعد از ظهر همان روز با صلاح دید پزشک معالج جناب دکتر بلال آدییک و جناب دکتر دانشمند بر اثر وخامت احوال آن عزیزالوجود را به بخش مراقبت‌های ویژه مغزی (I.C.U) منتقل نمودند.

جای دارد از آنهمه مهر و محبت، توجه و عنایت که مسئولین بیمارستان نمودند و بدون کوچکترین مضائقه تمام امکانات را فراهم آوردند و خانم غیائی مسئول بخش نورولوژی خانم زاویه خانم کاشفیان خانم موسوی، خانم نادار خانم توتونچی خانم قارونی خانم محمدی خانم خوید و خانم رهنما که در کنار کادر بخش (I.C.U) حتی ساعات استراحت را هم مراقب احوال ایشان بودند تشکر نموده، قدردان آنهمه صفا و صمیمیت باشیم.

همان روز تا غروب اغلب و اکثر کسانی که مطلع شده بودند در بیمارستان انتظار می‌کشیدند تا در راه عود سلامتی وجود مبارک ایشان خدمتی بنمایند و سهم باشند که بر اثر ازدهام و فرا رسیدن شب با خواهش مسئولین، بیمارستان را ترک نموده عده‌ای از ارادتمندان مخلص که سالهای آخر حیات صوری را در خدمت به ایشان گذرانیده بودند خواستند خود به تنهایی مسئولیت پرستاری ایشان را به عهده گیرند و از همان لحظه چهار تن، چهار تن شب و روز به نوبت، پرستاری و مواظبت می‌نمودند.

عصر همان روز بود که حضرت مخدومی مدظله در بیمارستان از ایشان عیادت فرمودند گریه و شیون حاضرین غیروصف کردنی بود وقتی به کنار بسترشان رسیدند پاهای پرستار چهل و شش سال عمر خود را بوسیدند دستهایشان را بوسیده چون تربت پاک بر چشمها مالیدند آرام آرام ایشان را صدا می‌کردند که قطره‌های اشک

از لای پلکها بر رخسارشان جاری شده پس از نیم ساعت بر اثر انقلاب روحی اطاق (I.C.U) را ترک فرموده به منزل مراجعت فرمودند دوباره به دیوان کبیر تفال زدند که فرمود:

رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن ترک من خراب شب گرد مبتلا کن
مائیم و موج سودا شب تا به روز تنها خواهی یا ببخشا خواهی برو جفا کن
از من گریز تا تو هم در بلا نیفتی بگزین ره سلامت ترک ره بلا کن
نخستین روز به شب رسید و آن شب با درد و غم، غصه و اشک
به سحر پیوند خورد حاضرین نالان و گریان شفای وارسته‌ترین
انسانی را که در طول عمر دیده بودند از حضرت شافی عاجزانه و
ملتمسانه درخواست می‌کردند.

قطع امید

همه آنهایی که دل با او داشتند و دقایق بیشترین عمر را با
خاطرات او پر کرده بودند دیده بر درب امید دوخته داشتند تا شاید
قاصد خوش خبری از راه رسیده مژده وصال آورد. از دست غم
خلاصی یافته دوباره با او که بهترین رفیق راه عمر بود مابقی راه
حیات را طی کنند. نه از دشمن باکی نه دیگر در غم هجران او هلاکی
داشته باشند.

هزار دشمنم ار می‌کند قصد هلاک گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
مسرا امید وصال تو زنده می‌دارد وگرنه هر دم از هجر تست بیم هلاک
نفس من اگر از باد نشنوم بوییت زمان زمان چو گل از غم کنم گریبان چاک
رود به خواب دو چشم از خیال تو؟ هیات وگر تو زهر دهی به که دیگری تریاک
تقریباً ساعت ده صبح روز پنجشنبه بیستم آبانماه ۱۳۷۲
حضرت مخدومی به طور نشسته سر بر بالش پشت نهاده مختصری

به خواب رفتند که ناگهان هراسان بیدار شده ساعتها آرام آرام گریستند و سخنی نفرمودند سپس حاضرین را که اقوام و دوستان و ارادتمندان بودند خطاب نمودند «گویا خدای علی اعلیٰ مقدر فرموده است که دل از او برداشته تا با خیالی راحت بر سرپرده افلاک پرواز کند زیرا در واقعه دیدم ایشان را غسل داده، خلعت نموده‌اند و پاهایش را می‌بوسم و بر صورت می‌نهم.»

همان موقع چند تن از حاضرین نیز گفتند اطباء معالج هم قطع امید نموده خواسته‌اند که شما این حقیقت را بپذیرید با این حال همه ارادتمندان و دوستان و خویشان در انتظار خبر سلامتی او بسر می‌بردند و نمی‌توانستند بپذیرند که عنقریباً یتیم و خاک بر سر خواهند شد.

مهیا نمودن محل دفن

بدون این که شخصی مطلع شود دو نفر از فقرای بسیار نزدیک مأمور شدند تا محل دفن را مهیا نمایند روز جمعه بیست و یکم آبانماه ۱۳۷۲ قمری در کنار تربت عارف نامی حضرت امیرسیدمحمد نوربخش و قبر پدر ایشان در امامزاده عبدالله مهیا گردید و دفن را به تقدیر الهی سپردند همان شب یکی از مجاورین تربت سلطان‌العارفین و اورع الفقهاء و المجتهدین امیرسیدمحمد نوربخش در عالم رؤیا دیده بود که قبری را در همان مکان کنونی مهیا کرده‌اند در حالی که هیچکس از چنین امری مطلع نبود و چون واقعه را به حضرت مخدومی نقل نمودند حضرتشان فرمودند تربت ایشان همانجا خواهد بود با این حال تا آخرین ساعت روز شنبه بیست و دوم آبانماه برای دفن شهید و قم و جوار شیخ صدوق

هم پیشنهاد شده بود.

آخرین لیلۀ جمعه

پرستاران و مراقبان که همه از ارادتمندانش بودند در کنجی از راهروی که به اطاق (I.C.U) ختم می‌شد هر کدام عزلتی گزیده به ذکر و دعا مشغول بودند شاید خدای قادر قدیم به دیده‌ای گریان و سینه‌ای سوزان ترحم نموده به حکم «اذر میت مارمیت» تیر دعای سوخته دلی را به اجابت نشانند.

همان زمان نیز ارادتمندان و علاقمندان حضرت مخدومی در مجلس ذکر ملتسمانه صورت عجز بر زمین نهاده شاید به عنایتی به توجهی به مرحمتی مورد لطف قرار گیرند و حاجت روا شوند پس از اتمام مجلس، کثیری از دلسوختگان به بیمارستان رفته در حالی که آرام آرام باران رحمت الهی باریدن گرفته بود و زمان به ثلث آخر لیلۀ جمعه نزدیک می‌شد در صحن حیاط و پشت دیوار بیرونی بیمارستان به نماز و ذکر و دعا مشغول شدند حضرت مخدومی نیز با حالی پریشان به جمع آنان پیوسته در زاویه‌ای به نماز مشغول گردیدند، همه آن شب خواسته بودند که خداوند در ظهور اراده‌اش تأجیل فرماید «که هرچه آن خسرو کند شیرین بود» حتی اگر فراق ابدی را نصیبۀ ازلی گردانیده باشد، تن به رضا خواهند داد.

آخرین دیدار

در آخرین شب

ساعات ملاقات به اتمام می‌رسید عیادت کنندگان به حکم ادب و احترام مقررات بیمارستان را ترک نموده حضرت مخدومی

خواستند که مجدداً به دیدار ایشان نائل آیند کنار بستر قرار گرفته آخرین آیات شریفه سوره آل عمران را تلاوت می نمودند عزیزالوجودی که حضرتشان را تا اطاق (I.C.U) همراهی کرده بود به نزدیکیان می گوید: این آخرین دیدار پس از چهل و اندی سال زندگی بود زیرا آیاتی را که تلاوت می فرمودند حکایت از چنین رازی داشت این که بیش از همیشه این عیادت طول کشید، اشکها با آیات قرآن و ادعیه توأم بود دست و پای ایشان را می بوسیدند و چندین بار تا درب اطاق به قصد خروج رفته دوباره باز می گشتند، حال ایشان مسئولین اطاق (I.C.U) را هم متغیر نموده، تقاضا کردند به جهت حفظ مقررات بیمارستان، خود را اذیت و آزار ننموده راحت باشند. همان لحظات بود که شمارش تنفس بیشتر از پیش شد که حضرت مخدومی پای عزیزترین عزیزانش را بوسیده فرمودند: «به عالم خاک برای اقامت دائم نیامده ایم و به حکم فرموده خواجه کائنات «الدنيا سجن المؤمن» است و ما در زندان دنیا محبوسیم، عنقریب او از این زندان آسوده شده به سوی حبیب پرواز می کند و در پی او ما نیز خواهیم رفت.»

آن شب غذای همراهان را همشیره محترمه حضرت مخدومی به بیمارستان برده دوباره سعادت زیارت نصیبشان گردیده بود در مراجعت با سرور خاصی نزدیکان را بشارت بهبودی نسبی دادند که این تغییر حال حتی موجب تعجب مسئولین اطاق (I.C.U) گردیده انشاءالله، نوید سلامتی کامل باشد. که راستی برای عارفه ما همان سلامتی کامل بود، لحظه ها بهم می پیوستند تا سحرگاه فردا برای همیشه از دردها و انمها آسوده شوند.

روز فراق

آن شب غمگین با خبر خوش سلامتی نسبی به سحر پیوست هر کس گوشه‌ای خلوت گزیده دعایش را بدرقه راه عارفه ما نمود، سپیده دمیده بود که حضرت مخدومی در پی نماز صبح و تعقیبات مخصوصه‌اش به دیوان خواجه شیراز تقال زده این غزل آمد

ای دل ریش مرا با لب تو حق نمک حق نگهدار که من می‌روم الله معک
توئی آن گوهر پاکیزه که در عالم قدس ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک
صبح روز یکشنبه نوزدهم ماه جمادی‌الاول سنه ۱۴۱۴ مطابق
بیست و سه آبان‌ماه ۱۳۷۲ که سنه فراق دوستان و ارادتمندان و
خویشان و پرواز آن عندلیب گلستان حقیقت به آشیان صدق و بقا
بود فرا رسید.

عارفه ما که از هجدهم ماه آبان از خوردن و آشامیدن بریده و لب
از گفتار فرو بسته به یاد خدا می‌بود. ساعت ۹ صبح خطاب «یا ایته‌ا
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه»^(۱) را لبیک گفته سیمرغ
جان پاکش به نشیمنگاه «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر»^(۲) پرواز
کرد تا خویش را به زلال وصال بشوید و دیدار را به خاک درگاه
دلدار اندازد.

مرغ دل کاواره دیرینه بود باز یافت از عشق حالی آشیان

در پرید و عشق را دربر گرفت عقل و جان را کارد شد در استخوان

به اندک زمانی خبر عروج عارفه ما به همه عزیزانش رسیده،
عده‌ای به بیمارستان و گروهی به خانه مسکونی ایشان رفته
می‌گریستند و بیقراری می‌کردند و به جهت رسیدن ارادتمندان و
دوستان و خویشان که از شهرستانها عازم هستند تشییع تا فردا به

تأخیر افتاد روز دوشنبه ۳۰ جمادی الاول ۱۴۱۴ که بیست و چهارم آبان ماه ۱۳۷۲ بود ساعت ۱۱ صبح پیکر مطهر عارفه ما به بهشت زهرا حمل شده از آنجا با صلاح دید برادر بزرگوارشان جناب آقای عبدالله کاکوئی به مزار شریف سلطان العارفین امیر سید محمد نور بخش قدس الله روحه حرکت داده شد.

بروز مرگ چو تابوت من روان باشد گمان مبر که مرا درد این جهان باشد
برای من مگری و مگو دریغ دریغ بدم دیو درافتی دریغ آن باشد
جنازه ام چو به یینی مگو فراق فراق مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد
مرا بگور سپردی مگو وداع وداع که گور پرده جمعیت جنان باشد
فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد
کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست چرا بدانه انسانیت این گمان باشد
ترا چنان بنماید که من به خاک شدم بزیار پای من این هفت آسمان باشد
تقریباً قریب ساعت چهار بعد از ظهر بود که پیکر مطهر و ستمدیده و رنج کشیده عارفه ما به محل دفن رسید جمعیت انبوه حاضرین او را به دوش کشیده بسوی خوابگاه ابدی حمل می کردند.

آتش عشق پس از مرگ نگردد خاموش

این چراغی است کز این خانه بدان خانه برند

عاشقان را نبود مرگ و نترسند از آن

ز آنکه جان را بدو صد شوق به جانانه برند

جسم من خفته به تابوت و روان رقص کنان

کش به مهمانی آن بزم ملوکانه برند

رند را باک نباشد اگر از کعبه و دیر

دوش بر دوش کشند و سوی میخانه برند

چون مرا پای باشد که روم جانب دوست

جمع یاران که سر دستم و با شانه برند

ای خوش آن روز که ما را به سراپرده غیب

نزد آن دوست از این مردم بیگانه برند

رفت کاکونی از این دار فنا سوی بقا

این گدا را به سر سفره شاهانه برند

عصر همان روز در جوار تربت سلاله حضرت موسی بن جعفر
علیهما السلام به وسیله حاجیه خانم عباسی و حاجیه خانم وزیری
و حاجیه خانم بهبهانی و خانم دکتر عزیزیان و حاجیه خانم شیرین
در حالی که به وسیله خانم بیده زیارت عاشورا خوانده می شد
تغسیل شدند محارم آخرین دیدار را بعمل آورده سپس بر آن بحر
اندوه و راسخ تر از کوه نماز خوانده شد حضرت مخدومی شخصاً
تمام مراسم دفن را به عهده گرفت اول مغرب به خاک سپرده شدند
و جمعیت حاضرین در کنار تربت مطهر و مشهد معطرش اقامه
نماز لیلۃ الدفن نموده تا بعد از نیمه شب در آنجا بیتوته کردند.

شاعر فاضل معاصر جناب صابر کرمانی ماده تاریخی جهت
ایشان سرودند:

هوالحق

اعظم کساکمونی بامعروف	جان به جان داده آن نیکو صفت
مید علی اکبر پسر آرام شد	مست مولی غارغ از ایام شد
روز یکشنبه روانش پیر کشید	مرغ روحش جانب بالا پوید
بیست و نه روز از جمادی نخست	رفته از این عالم بی مهر و سست
چارده با یک هزار و چارصد	زیج، این ایام را کردی رصد
بیست و سه از ماه آبان رفته بود	از میان جمع یاران رفته بود
یک هزار و سیصد و هفتاد و دو	سال شمسی ارزش دنیا دو جو
سوره یاسین بخوانی از وفا	تا شود روح و روانش باصفا

باغ فردوس برین مسرور باد

روح و جان او ز لطف یار شاد

جناب آقای ابراهیم رفیعی هم ماده تاریخ ذیل را سروده‌اند

ای دریا که عشق دیرین رفت	اعظم پسای پاک آئین رفت
آنکه مشهور بود چه کماکونی	مخلص محفل دل و دین رفت
هست و دردانه علی اکبر	یار هر بینوا و مسکین رفت
غباله پیو عشق بدرالدین	مست از آن شراب شیرین رفت
زن زهد و شرافت و تقوی	مهبط مهر و وفا و تمکین رفت
مظهر عفت و سخاوت و جود	آن زن خوش لقا و خوش بین رفت
شیخ جمیع و کبیری اصل صفا	مونس قلبهای غمگین رفت
سوره و نهج از جمادی الاول	۴۴ و پتاسمین و نهمین رفت
سال مرگش به حروف ابجد حیوان	گفت لبیک و نزد جانان رفت

شاعر معاصر جناب عبدالله اعتمادی معروف به تاج قصیده
رثائیه ذیل را سروده‌اند:

عفیفه بانوئی پاکیزه‌خو با چهره انور

دریغا کرد افول از امر حق آن تابناک اختر

به حیدر خانی عارف، گرامی خاله و مونس

که او را داشت از جان عزیز خویشتن برتر

ز عشق حیدر صفدر دل پاک وی آکنده

به مرآت ضمیرش نقش مهر مهر پیغمبر

به سیرت رابعه بود اعظم کاکوئی و آوخ

بسان گوهری والا دل خاکش بشد بستر

سمیه‌وار در راه محمد داشت جان بر کف

عجین با جسم و جان او ولای ساقی کوثر

عفیفه، عارفه، صدیقه و راضیه مرضیه

مدام اندر رکوع و در سجود خالق اکبر

ز مادر مهربان‌تر بود فقیران کمیلی را

روا باشد گرش خوانم ز مادر هم مقدم‌تر

به اطعام فقیران و یتیمان مخلصاً گوشا

رنوف و مهربان بر بینوا و عاجز و مضطر

به زینب خادمه وز حضرت زهراى مرضیه

نمودی پیروی با صدق کامل تا دم آخر

ز روز اولین سال عروج روح معصومش

بود رخسار حق‌جویان از اشک تألم تر

غریق رحمت دادار باشد روح آن بانو

مقامش ارفع و والا بقرب حضرت داور

رسد صبر جمیل اجر جزیل از خالق منان

به نزدیکان و خویشان و جمله اقربا یک سر

هزار و سیصد و هفتاد دو، بیست و سه آبان

به نفسی مطمئنه، زین جهان رفت آن نکو منظر

به عرض تسلیت تاج این رثائیه سرود و گفت

شه مردان شفیع اعظم است اندر صف محشر

فاضل و ادیب فرزانه جناب سلیمان زیادلو متخلص به حشمت

سروده‌اند:

آسیه خصلت و صفورا روی که حَقش گل ز آب لطف سرشت

آنکه کَتانِ فطرت او را دست قدرت ز تار عصمت رشت

آنکه غیر از رضای ایزد پاک هرچه نیکو بُدی به نزدش زشت

پیش چشم فتوتش یکسان بدره سیم بود و پاره خشت

آنکه دهقان دهر در گل او تخم عفت هر آنچه داشت بکشت

اعظم کاکوئی که در گیتی به جز از طاعت خدا نرشت

داغ خود را چو لاله چون رُخ تافت بر دل حیدریکه بُد خان هشت

آنکه خورشید از او به عالم اگر عاکف کعبه و کشیش کنشت

در رثائش چنین سرود «حشمت» که ورا هست مسکنش به بهشت

ارادتمند دیگری هم سروده زیر را ارسال داشته‌اند که اول هر

بیت با اول حروف اسم عارفه‌ ما خواهد بود.

اگر اشکی فتاد، عهد بشکست دگر از جمع خوبان سروری رفت

عزیزی رفت و با رفتار نیکو دل هر دوست از دنبال او رفت

ظفرمندانه بر ظلمت بتازید چنان بر تاخته تا از پا و سر رفت

مگر از صحبت یاران غمین بود که تنها از میان جمع ما رفت

اعظم

کتاب عشق و مکتوب وفا را	به پایان برد از روی صفا رفت
از آن روزی که دل کنده است از ما	امید عشق از دلهای ما رفت
کسی چون او دگر غمخوار ما نیست	چراغ خانه شمع شامگه رفت
وصال یار بر جاننش شرر زد	که چون پروانه بر آتش زد و رفت
یتیمان چشم در راهند بازأ	که نور از دیده امیدشان رفت
یتیمان را تو نور عشق بودی	بیا کز سینه‌هاشان زندگی رفت

کاکوئی

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر
ما هم‌چنان در اول وصف تو مانده‌ایم

فهرست عناوین کتاب

صفحه	عنوان
۳	عرفان
۶	عرفان عملی
۱۰	عارفان
۱۳	سمنان دیار عارفان
۱۴	عارفان سمنان
۱۴	پیر نجم الدین و پیر علمدار
۱۶	شیخ ابوالحسن سکاکی سمنانی
۱۷	پیر غریب - پیر شمس الدین
۱۸	علاءالدوله سمنانی
۲۰	نظام الدین محمود مزدقانی
۲۱	تحریف در انتساب
۲۶	عبدالکریم زرین کمر سمنانی
۲۶	اخوی شرف الدین سمنانی
۲۶	حاج ملا علی حکیم الهی
۲۷	حاج سید ابوطالب سمنانی
۲۸	شیخ محمد فانی سمنانی
۲۸	حاج شیخ مهدی سمنانی
۲۸	عرفای مهاجر از سمنان

صفحه

عنوان

۲۹	اخى على مصرى
۲۹	شيخ عبیدالله بیدآبادى
۳۰	شيخ نجم‌الدین احمد ادکانى
۳۰	جلال‌الدین سجستانى
۳۰	خواجوى کرمانى
۳۱	عارفه‌ای از دیار عارفان
۳۳	نیاکان عارفه‌ما
۳۳	طایفه قلّی‌بیگ
۳۵	مبدء فتوت آهنگران
۳۷	اصول فتوت
۳۷	پیشواى فتيان آهنگر
۴۰	طایفه قلّی‌بیگى
۴۰	حمام قلّی
۴۰	آب‌انبار قلّی
۴۲	وجه تسمیه قلّی‌بیگى
۴۲	جد مادری عارفه‌ما
۴۳	انقراض فتوت آهنگران
۴۴	قبيله پدری عارفه‌ما
۴۸	حکمرانان کاکویه
۵۰	آل بویه
۵۱	کاکویه و بابویه در زمان علاءالدوله سمنانى
۵۱	وقف‌نامه ده نمک
۵۲	متن وقف‌نامه
۵۷	پدر عارفه‌ما
۵۹	میرزاعلى اکبرخان در نهضت مشروطه
۶۱	مادر عارفه‌ما

صفحه

عنوان

۶۲	فرزندان این خانواده
۶۸	تولد عارفه‌ما
۷۱	نام‌گذاری عارفه‌ما
۷۲	دوران طفولیت
۷۳	ایام شباب - توجه پدر
۷۴	حضور حاج آقا عماد
۷۵	مهاجرت به تهران
۷۶	ازدواج عارفه‌ما - سرگرمی‌های تهران
۷۷	تلمذ نزد علماء
۷۷	آیه‌الله طالقانی - آیه‌الله اصفهانی
۷۸	آیه‌الله خراسانی - آیه‌الله درکه‌ای
۷۸	سلطان‌الواعظین
۷۹	فیض جماعات تهران
۸۰	خدمت در ایام عزاداری
۸۱	توسل به معصومین علیهم‌السلام
۸۲	یتیم‌داری
۸۴	صرف‌نظر از حج
۸۴	صبوری در یتیم‌داری
۸۵	خدمت خلق
۸۷	خصوصیات مذهبی
۸۷	تعصب به حجاب
۸۷	آشنا نمودن بچه‌ها با وظائف دینی
۸۹	در ارتباط با علماء
۸۹	زیارت انوار طیبه
۹۱	حال عبادی - شب‌زنده‌داری
۹۲	سحرخیزی

صفحه

عنوان

۹۳	روزه‌داری - اربعین موسوی
۹۴	نماز جماعت - نماز اول وقت
۹۵	زیارت مشاهد مشرفه
۹۶	حالات معنوی
۹۸	دعوت به تصوف
۹۹	شوق دیدار حکیم الهی
۱۰۰	عاشق‌نوازی
۱۰۱	خصوصیات اخلاقی
۱۰۴	دهه آخرت حیات
۱۰۴	حوادث غیر مترقبه
۱۰۷	وعده دیدار
۱۰۹	اخبار از محل دفن
۱۱۰	خدا حافظی - آخرین شب با یاران
۱۱۱	طلوع صبح غم
۱۱۲	آنچه در بیمارستان گذشت
۱۱۴	قطع امید
۱۱۵	مهیا نمودن محل دفن
۱۱۶	آخرین لیلۀ جمعه
۱۱۶	آخرین دیدار در آخرین شب
۱۱۸	روز فراق
	اشعار و ماده تاریخی چند در رثای عارفه ما از آقایان:
۱۲۱	صابر کرمانی، ابراهیم رفیعی، عبدالله اعتمادی، حشمت و...